

نگرشی دیگر بر

بابیت و بهائیت



از علامه فقید:

ملا عبدالرسول مدنی کاشانی

به اهتمام:

علی امیر مستوفیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنازم به کلکی که باب و بها را
چو شیخیّه کرده است اینگونه رسوا

نگرشی دیگر بر باییت و بهائیت

ردی به استناد دعاوی باب و بهاء
بر مسلک باییت و بهائیت

از تصنیفات

مرحوم عالم ربانی و فاضل صمدانی
آیت الله علامه مجاهد
ملا عبدالرسول مدنی کاشانی

به اهتمام

علی امیر مستوفیان

تجدید چاپ اثری که در سال ۱۳۳۳ شمسی به نام
«کتاب الرد علی البایة والبهائیه» منتشر شده بود

سرشناسه	: مدنی کاشانی ، عبدالرسول ، ۱۲۴۲ - ۱۳۲۵ .
عنوان و نام پدید آورنده	: نگرشی دیگر بر بابیت و بهائیت : ردی با استناد دعاوی باب و بهاءبرمسلك بابیت و بهائیت/ از تصنیفات عبدالرسول مدنی کاشانی : به اهتمام علی امیر مستوفیان
مشخصات نشر	: تهران : راه نیکان ، ۱۳۸۸ .
مشخصات ظاهری	: ۲۳۶ ص .
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۹۸-۲۱-۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتاب حاضر تجدید چاپ "کتاب الرد علی الباییه و البهائیه" در سال ۱۳۳۳ است .
یادداشت	: کتابنامه: ص ۲۳۵-۲۳۶ همچنین بصورت زیر نویس .
موضوع	: بابیگری -- دفاعیه ها و ردیه ها
موضوع	: بهائیگری -- دفاعیه ها و ردیه ها
شناسه افزوده	: امیر مستوفیان ، علی ، ۱۳۳۷ -
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ن ۸ م ۴۵ / BP ۳۳۰
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۵۶۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۸۵۹۱۸۷



بخش فرقه های گمراه کننده

نگرشی دیگر بر بابیت و بهائیت

تألیف علامه ملا عبدالرسول مدنی کاشانی
به اهتمام علی امیر مستوفیان

چاپ اول: ۱۳۸۸ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۹۸-۲۱-۰ ISBN : 978-964-2998-21-0

قیمت: ۳۲۰۰ تومان

شماره ثبت مجوز: ۱۰۴۰۶۵۸

توضیحی پیرامون اسم کتاب

علامه ملا عبدالرسول مدنی کاشانی مؤلف بزرگوار رساله حاضر، ردی تحقیقی را که از نظر می‌گذرانید براساس دعاوی علی محمد شیرازی و حسینعلی نوری دو مسلک‌ساز باییت و بهائیت تألیف نموده که به نام «**کتاب الرد علی البایة و البهائیه**» منتشر شده است. و ما به لحاظ غیرمأنوس بودن نام انتخابی مؤلف برای غیر اهل فن، آن را به «نگرشی دیگر بر باییت و بهائیت» برگردانیدیم. انشاءالله مورد رضای آن فقیه پارسا واقع شود.

اهدا

به بهائیان که می خواهند بفهمند:
خرمگس آن مدّعی خودپرست
کز دم پُر زهر او خلقی نرست
دور باش از او که بیمار است کند
زهر او از عشق بیزارت کند
خرمگس را قبله گاه خود مساز
رو حقیقت را جدا کن از مجاز

فهرست مقدمه

۷	توضیحی پیرامون اسم کتاب
۱۵	پیش‌نوشتاری کوتاه بر مقدمه
۱۷	نقش فرقه‌سازی در پیشرفت استعمار
۲۱	مقدمه
۳۶	طرح همبستگی بین فرقه‌های تاریخی
۴۳	انحرافی که مورد استفاده استعمار قرار گرفت
۵۰	ریشه‌یابی حرکت استعماری بابیه
۵۴	چرائی تبدیل ادعای مهدویت به‌بائیت
۶۰	از مرگ رشتی تا اعدام علی‌محمد باب
۶۷	فتنه‌بها در مسلک سیاسی باب
۷۰	بهائیت
۷۲	رساله حاضر و مؤلف بزرگوار آن
۷۵	شخصیت مؤلف
۸۱	آغاز کتاب الرد علی البایة و البهائية

فهرست

کتاب الرد علی البایة و البهائیه

مقدمه	۸۳
فصل اول - در ابطال استدلالات بایه و بهائیه به اخبار و آثار	۹۳
فصل دوم - در ابطال سایر استدلالات آنها [باب و بهاء]	۹۷
فصل سیم - در ابطال طریقه آنها [باب و بهاء] به صریح آیات و اخبار ۱۲۹	
فصل چهارم - در ابطال طریقه آنها [باب و بهاء] به وقوع بعضی علامات ظهور پس از این ادعا	۱۴۹
فصل پنجم - در ابطال طریقه جدیدی به واقع نشدن بعضی علامات قبل از ظهور و حین ظهور و بعد از آن	۱۶۵
فصل ششم - در ابطال این طریقه باطله [بابیت و بهائیت] به اینکه لابد ناسخ باید اکمل از منسوخ باشد	۱۷۳
فصل هفتم - [اخبار دروغ باب و بهاء]	۱۷۷
فصل هشتم - [در ابطال طریقه باب و بهاء]	۱۸۳
فصل نهم - [ابطال ادعای باب و بها به تناقض و تباین در احکام آنها] ۱۹۱	
فصل دهم - در سخافت و ناموزون بودن احکام و قوانین آنها که دال بر بطلان [آنها] است	۱۹۹
فصل یازدهم - در ابطال این دعوی [باب] به اثبات وجود و غیبت قائم - ارواحنا فداه - از کلمات و بیانات و ادعای شخص باب	۲۱۵
فصل دوازدهم - در ابطال خصوص طریقه بهائیه به کلمات باب و غیره و کلمات خود بهاء در ضمن چند عنوان	۲۲۹

کار بازنگری رساله «دزد بگیر» علامه ابیوردی شیرازی با شرح «بز بگیر» که دزدی‌های حسینعلی نوری بهاء از قرآن و احادیث را شرح می‌داد به‌تمام رسیده بود؛ با اذانِ «تسلیم لطف و قهر تو گشتیم و دلخوشیم» از مأذنه «رستیم از مهالک کثرت به‌یاد دوست» دفتر برهم نهاده، قلم بر زمین گذاشتم. دل به‌سوی صومعه «چشم از همه بستیم که دیدار تو بینیم» نهاده، از چشمه «نقش خیال غیر بشستیم از ضمیر» وضو ساختم، در محراب «ما با کسی جز تو قرار نداشتیم»، بر سجاده «دست از همه شستیم که دامان تو گیریم»، رو به‌قبله «ما از ازل به‌جز تو نگاری نداشتیم» به‌نماز حاجت ایستاده، نیت دوگانه «ما مست ولاییم و تولای تو داریم» را با تکبیر «سر باز زدیم از همه سودای تو داریم» قامت بستم...

... رکوع را به‌ذکر «تسلیم لطف و قهر تو گشتیم و دلخوشیم» به‌سجده «درمانده‌ایم و از همه بیزار آمدیم» اتصال داده، بر تربت «در دست توست جنبش مجموع کائنات» پیشانی خاکساری و غلامی آل محمد گذاشتیم. ذکر «گم کرده‌ایم هستی خود را به‌کوی تو» به‌ناله سر

داده، شاید امام عرش و فرش، آخرین **حجت خدا** که فرش و عرش قائم به قامت اوست، **بربی نوائی** «خمار جرعه‌ای از جام باده عنایت» توجه فرماید...

... **تشهد** «گم کرده‌ایم، هستی خود را به کوی تو»، با «اللهم صل علی محمد و آل محمد» به اتمام رسانده، بعد از سلام با **تکبیر** «به دردش مبتلا هرگز پی درمان نمی‌گردد» نماز طلب احسان و عنایت را پایان داده...

... به رسم اهل مناجات با مناجاتیانی که زمزمه دارند «از لا بگذشتیم که **الای تو داریم**» هم‌نوا شده، عرضه داشتیم: **یوسف فاطمه** «عمری به راه تو از پا افتاده‌ام»، دانم که دانی «کز عشق تو زنده‌ام و به مهر تو زنده‌ام»؛ حال که «گم کرده‌ام هستی خود را به کوی تو»، و همه می‌گویند «به دردش مبتلا هرگز پی درمان نمی‌گیرد»، دستم گیر تا به انجام وظائف انتظار ظهورت که اجداد طاهرینت فرموده‌اند «افضل اعمال است» مستحق عنایت بی‌علت شوم.

ای بقیه خدا که قائم آل محمدی! دانی که دانم «خود خواستی که طالب عنایت آمدم»، زیرا حتی به حریم یاد ذات اقدس و مبارکت، جز به اراده حضرتت راه نیست تا از «ملک دل به عشق ره کیف و کم زنیم». **ای تکیه‌گاه کائنات**، قائم منتظر! تا آفتاب عمر از لب بام نصیب نپریده است «مهرت را که روشنگر کاشانه دل است» رفیق شفیق و انیس جلیس فرما، تا با نشر آثاری که گذشتگان **خوبان از ما بهتران** و توبه‌کنندگان از بابیان و بهائیان در هدایت ساکنان شهر زشت‌خویان و دیوسیرتان نوشته‌اند با آنها در چاپ و نشر همان کنم که آنچه با رسائل

ماقبل کرده‌ام، نه ستاره اقبال، بل شمس طلعت صاحب ملک و ملت که خلیفه‌الله در آسمان و زمین است در آسمان زندگییم به ظهور نشست، نیاز عاجزانه‌ام به درگاه اجابت رسید و از حریم «بنیاد گشت کاخ سعادت به عنایتش» گذشت، توجه مقربان مشرفان حضور حضرتش که اگر «نازی کند درهم فرو ریزند قالب‌ها» کارم را به سامان رساند، «حسین» خصالی «شریف» تباری که دوست زاده‌ای دلباخته آل کسا می‌باشد، رساله حاضر را به دستم داد که چه خوش داد!

جامی زدیم و مست ولا فتادیم تا ابد

کو باده‌ای که این همه مدهوشی آورد

۱۶ / اردیبهشت / ۱۳۸۸

خاک پای شیعیان

علی امیر مستوفیان

پیش‌نوشتاری کوتاه

برمقدمه

مسئله سیاستی که به اشغالگری کشوری و یا مسلط شدن به سرنوشت ملتی می‌انجامد، به یک مسیر، اقدام، سبک و روش خلاصه نمی‌شود؛ به همین جهت شیوه‌های حضور استعمار در هر کجا که تصمیم می‌گیرد حضور پیدا کند، اقدامی یا عملیاتی به مقتضای مذهب و ملیت آنجا اتخاذ می‌نماید.

اگر شیوه زور و تهدید و هجوم به کار نیفتد، با تطمیع سران دولتهائی که در کشورهای اسلامی حکومت می‌کنند کار را آغاز کرده، با امکانات مالی، نظامی، تبلیغی و... آنها را به سازش با قدرت‌های استکباری برای غارت کشورهای اسلامی وادار می‌کنند. در معنا مسأله تجزیه امت اسلامی که استراتژی درازمدت استعمار در کشورهای اسلامی است دنبال می‌شود.

البته استعمار برای تجزیه امت اسلامی نیز شیوه‌هائی داشته که توجه به آن در فهم علت و انگیزه فرقه‌سازی و مسلک‌آوری نقش

مهمی دارد؛ آنچه را به نظر رسید ذیلاً فهرست‌وار نام برده، تحقیق پیرامون آن را به خواننده می‌سپاریم.

۱- ایجاد جنگ‌های مذهبی؛ مانند آنچه بین ایران و عثمانی به وجود آوردند که در طی آن هزاران نفر از مسلمانان کشته شدند. ^۱ در نتیجه هر کشور به نفع **استعمار** تضعیف گشت.

۲- ایجاد و گسترش اندیشه‌های قومی؛ که باز اگر مصمم شویم نمونه‌ای ارائه دهیم به دوران عثمانی اشاره می‌کنیم. زیرا یکی از آبشخورهای **شیخی** که به بابت و بهائیت انجامید استعمارزدگی عثمانی است.

به عصر عثمانی حاکمیت در اختیار **ترک‌ها** بود و دولت عثمانی بر کشورهای عربی فعلی نیز حکومت می‌کرد. **استعمار** توانست با تجزیه بین حکومت ترک و عرب از زمینه‌های موجود در این مناطق بهره گیرد در نتیجه با اقداماتی امپراطوری عثمانی به چندین کشور کوچک آن هم با هزاران مشکل تبدیل شد؛ تا همیشه سرگرم مشکلات درونی خود باشند و هرگز نتوانند در مقابل استعمار مقاومت کنند.

۳- دنیوی کردن دین؛ که ترویج سکولاریسم در جامعه دینی

۱- سفیر اسپانیا که کشیش بود و به دربار شاه عباس آمده بود، پس از آن که فهمید شاه عباس بنا دارد با عثمانی صلح کند، فتنه‌ای را آغاز کرد که خود درباره این حرکت سیاسی چنین می‌گوید: «منظورم آن بود که بدین وسیله سلطان عثمانی دریابد که شاه عباس فریبش می‌دهد و در همان حال که با او سخن از مصالحه می‌گوید عیسویان را به جنگ تشویق می‌کند تا به قول شاه عباس اعتماد نکند و سپاهی آماده جنگ در مرزهای ایران نگاه دارد؛ زیرا تا این دو حریف سرگرم جنگ باشند جهان مسیحی در صلح و سلامت خواهد بود.» (زندگانی شاه عباس: ۱۷۸/۴)

است. و بهترین وسیله درهم ریختن مقاومت‌های شدید جوامع دینی می‌باشد که به زندگی بدتر از مرگ گرفتارند.

۴- فرقه‌سازی؛ که بتواند از دو کار تحریف دین یا مذهب‌آوری یکی را انجام دهد. درست همانند فرقهٔ مرجئه که با تحریف دین آنچه را مربوط به بنی‌امیه می‌شد مشروعیت دینی داده و اسماعیلیه که به عنوان مذهبی جدا در تشیع مورد استفاده دشمنان اسلام ناب قرار گرفته و می‌گیرد.

نقش فرقه‌سازی

در پیشرفت استعمار

آنچه باید در ارتباط با مسلک‌آوری که با آب و رنگ مذهب به بازار عوام ساده‌لوح فرستاده می‌شود همه بدانند، نتایجی است که راه‌های نفوذ استعمار را به متن جوامع دینی باز می‌کند.

الف: تضعیف باورهای دینی؛ زیرا بر اساس نفوذ باورهای دینی بر انسان است که شخص در جامعه احساس مسئولیت می‌کند، نسبت به دینش که مذهب ملیت او نیز هست - یعنی دین و ملیت را پیوند می‌دهد - حساس می‌شود. در حقیقت یگانه عامل حرکت‌های ضد استعماری که به صورت جنبش‌های مخلّ آسایش و آرامش استعمار است شکل می‌گیرد.

ب: رواج دادن اندیشهٔ جدائی دین از سیاست؛ که برای استعمارگران اهمیت دارد زیرا نقشه شوم جدائی رهبری دینی و سیاسی را که مربوط به یک شخصیت برگزیده با معیارهای دینی است بین دو طبقه

دینی و سیاسی تقسیم می‌کند: پیشوائی دینی شرعی که در فتوا دادن پیرامون مسائل شرع انور خلاصه شده است به‌رهبران روحانی سپردن و رهبری سیاسی جامعه دینی را به‌کسانی که اغلب دست‌نشانده و خریداری شده‌های استعمارند واگذار کردن، در صورتی که براساس مسانید شیعه و سنی، این دو منصب بدون اینکه بوی تفکیک از آن استشمام شود، در عصر رسول خدا توأماً به‌آن حضرت اختصاص داشته و در غدیر خم هر دو نوع رهبری شرعی و سیاسی به‌امامت ائمه اثنی‌عشر انتقال داده شد و لذا در پی رحلت پیامبر اکرم تمامی آنچه تا به‌امروز ادامه یافته، نتیجه جداسازی مرجعیت دینی و رهبری سیاسی است که به‌علی بن ابیطالب - سلام‌الله علیهما - مخصوص شده بود.

ج: اشاعه پلورالیسم دینی؛ این روش مورد توجه **استعمار**، یکی دیگر از نتایج فرقه‌سازی است که راه سلطه استعمار را هموار کرده و می‌کند. بدین معنی با ایجاد آزادی با این تعریف؛ هرکس حق دارد برداشتی از دین داشته باشد و نمی‌توان برداشت کسی را به‌دیگری تحمیل کرد. در حقیقت رواج این مطلب است که هرکس هرچه از دین فهمید همان برای او حق است و دیگری که همدین اوست حق ندارد به‌او اعتراض کند. این بهترین **فتنه استعمار** است که می‌تواند علاوه بر حفظ **فرقه‌سازی** از زوال، دین را بدون حمایت‌کننده که به‌اتباع دین سپرده شده است سازد.

د: بی‌تفاوتی نسبت به‌دین؛ با این پیشرفت که **مسلمان** در کنار زرتشتی، **مسلمان** در کنار یهودی، **مسلمان** در کنار مسیحی، **مسلمان** در

کنار بودائی و مسلمان... فرقه‌ای را شکل دهند که شناسنامه اسلامی برایش ساخته‌اند. که هم خطرهای تهدیدکننده‌ای برای اسلام در پی دارد و هم بهترین وسیله به‌ثمر رساندن مقاصد شوم استعمار است. برای نمونه می‌توان به وجود محافل فرقه‌ای استعماری که **مسلمان** را در کنار **بهائی** زرتشتی، **بهائی** یهودی، **بهائی** مسیحی حتی **بهائی** لائیک نشانده است اشاره کرد.

ه: ایجاد درگیری فرقه‌ها؛ نقشی دیگر از طرح فرقه‌سازی در مسلک‌های استعماری است. اختلافاتی که **اسماعیلیه** را به‌چند شاخه فرقه‌ای تبدیل کرد، در **صوفیه فرقه‌ای** نیز مسلک‌سازی نمود. برای نمونه فرقه معروفیه را به‌چند شاخه که شعبه‌ای از آن **ذهبیه** اغتشاشیه است و **ذهبیه** را نیز به‌وسیله نزدیکان رئیس وقت پاره پاره کرد. **شیخیه** را چند شعبه متضاد هم ساخت. **بابیه** را به **ازلیه** با سردمداری یحیی صبح ازل و **بهائیه** که کودتائی در بابیه بود به‌دلخواه استعمار دچار مشکلات درونی کرد و بعد از مرگ شوقی به‌وسیله مدعیانی دچار اختلاف نمود. و استعمار را به‌لحاظ چندشاخه شدن آنها از فتنه سلطه‌گری و روزگاری به‌مخالفت برخاستن آسوده کرد.

مقدمه

برخورد بی‌محابا و شجاعانه پیشوایان دینی جهان اسلام با طرح‌های استعماری در قرن نوزدهم که مانع رسیدن استعمار به مقاصدش شده بود، مانند انقلاب ۱۹۲۰ میلادی عراق علیه استعمار انگلیس که با فتوای جهاد مرجع دینی آن روز عراق مرحوم **میرزا محمد تقی شیرازی**^۱ عراق را از حلقوم استعمار انگلیس بیرون کشیدند. و یا حکم تحریم تنباکو توسط مرجع بزرگ شیعه حاج **میرزا حسن شیرازی**^۲ که ایران را از حلقوم انگلیس بیرون کشید. مهم‌تر

۱- محمد تقی شیرازی - قدس سره - از علمای برجسته تاریخ معاصر ایران از شاگردان برجسته آیت‌الله العظمی حاج میرزا حسن شیرازی است که بعد از وفات آیت‌الله العظمی سید محمد کاظم یزدی مرجعیت مطلق به او رسید و در انقلاب ۱۹۲۰ میلادی نقش اساسی داشت. او در این قیام فتوای جهاد مسلحانه را صادر کرده، به تبعیت او بقیه مراجع دینی حکم به جهاد دادند. (نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق: ۵۷)

۲- محمد حسن شیرازی در سال ۱۲۳۰ قمری در شیراز متولد شد. علوم ابتدائی را در آن سامان به پایان برد. در سال ۱۲۴۸ قمری برای تحصیل به اصفهان رفت. در سال ۱۲۵۹ قمری وارد نجف اشرف شد. در حوزه درس حاج میرزا حسن صاحب جواهر تلمذ نمود

تبعیت بی قید و شرط امت اسلامی از پیشوایان دینی، **استعمار** سلطه گر را متوجه سخت‌کوش‌ترین نیروی ضد سلطه بیگانگان دینی که قدرتش «برگرفته از قرآن مجید بود»^۱ نمود. به این گزارش **مستر همفر** جاسوس انگلیس در حقیقت مأمور وزارت مستعمرات توجه کنید، می نویسد به من گفته بودند: «ما از عالمان مسلمان بسیار نگران بودیم. علمای الازهر، عراق و ایران استوارترین سد در برابر خواسته‌های ما محسوب می شدند.»^۲

راه گذر از نیروی بی نظیر و سازش‌ناپذیر که در مقابله با استعمار «حاضر نیستند سر سوزنی از مبانی خود کوتاه بیایند»^۳ سخت دشوار است و مهم‌تر ایمان و ایقان امت اسلامی به ایشان که حکومت‌های دست‌نشانده «همچون موش هر اسان از گربه، از آنها»^۴ می ترسند، وزارت مستعمرات انگلیس را وادار کرد با برگزاری کنفرانس‌های متشکل از نمایندگان «بریتانیای کبیر، فرانسه و روسیه»^۵ راه نجاتی پیدا کنند؛ که عاقبت به نتیجه نهائی رسیده، دستورالعملی به شرح زیر تحت عنوان «**چگونه اسلام را درهم کوبیم**»^۶ تنظیم و تدوین نمودند و

و از او اجازه اجتهاد دریافت کرد. بعد از رحلت استاد تا پایان عمر شیخ اعظم انصاری در درس او شرکت می کرد و پس از وفات شیخ به سال ۱۲۹۱ قمری در سامراء اقامت گزید. مدت ۲۱ سال مرجعیت مقتدر شیعه را عهده دار بود و در سال ۱۳۱۲ قمری که دعوت حق را لبیک گفت، در نجف صورت عبودیت را به خاک گذاشت. (اعیان‌الشیعه: ۱۳۰۴/۵)

- ۱- واپسین جنبش قرون وسطائی در دوران فئودال، محمدرضا فشاھی: ۴۷
- ۲- دست‌های ناپیدا: ۱۱
- ۳- همان مأخذ
- ۴- همان مأخذ: ۱۱-۱۲
- ۵- همان مأخذ: ۱۳
- ۶- همان مأخذ

در دستور کار استعمارِ انگلیس قرار دادند.

این دستور العمل همانطور که به افزودن نقاط ضعف اشاره می‌کند، به از میان بردن نقطه‌های قوت، سفارش می‌نماید و دلیل‌های کافی را هم برای این کار آورده است.

دستور العمل مذکور در بخش افزودن نقطه‌های ضعف می‌گوید:

۱- اختلاف‌ها را می‌توان با افزایش بدبینی میان گروه‌های درگیر و نیز انتشار کتاب‌هایی که از این یا آن گروه بد می‌گوید، انبوه کرد. پول کافی هم باید برای ویرانگری و پراکندگی خرج نمود.

۲- نادانی را می‌توان با جلوگیری از گشایش مدارس و انتشار کتاب‌ها، نگاه داشت؛ آتش زدن کتاب‌ها، تشویق مردم به اینکه فرزندان‌شان را به مدارس دینی نفرستند - با اتهام زدن به عالمان دینی - همه می‌توانند به این هدف کمک کنند.

۳ و ۴- آنها را می‌توان در یک حالتِ ناآگاهی نگاه داشت؛ برای این کار باید از بهشت بسیار گفت؛ آنان را نسبت به زندگی دنیا بی‌مسئولیت قلمداد نمود؛ **حلقه‌های صوفیه** را گسترش داد؛ کتاب‌هایی را که به زهد فرامی‌خواند ترویج نمود؛ همچون کتاب *احیاء العلوم غزالی*، منظومه‌های مثنوی و کتاب‌های ابن عربی.

۵- دیکتاتوری حکومت‌ها را می‌توان با «سایه خدا در زمین» نامیدن آنها نیرومندتر کرد. باید وانمود کرد ابوبکر، عمر، عثمان، علی، بنی‌امیه و بنی‌عباس همه بازور و شمشیر به حکومت رسیدند و حکومت فردی داشتند. ابوبکر با شمشیرِ عمر و با تهدید او به حکومت رسید، و خانه‌های کسانی همچون فاطمه دختر

محمد [ص] که سر به فرمان ننهادند به آتش کشیده شد. عمر به وصیت ابوبکر خلیفه شد؛ خلافت عثمان به حکم عمر بود، علی را انقلابی‌ها به حکومت برگزیدند؛ معاویه با نیروی شمشیر حاکم شد و بنی‌امیه حکومت را از او به ارث بردند. سفاح خلافت را با شمشیر به‌چنگ آورد و بنی‌عباس حکومت را به میراث از او گرفتند. این همه نشان می‌دهد که حکومت در اسلام استبدادی است.

ع- می‌توان راه‌ها را همچنان ناامن نگاه داشت؛ حکومت‌ها را از مجازات دزدان بازداشت؛ دزدان را تقویت نمود؛ به آنها سلاح داد و آنان را به دزدی و برهم زدن نظم تشویق نمود.

۷- با پراکندن باور به قضا و قدر در میان آنها، می‌توان نابسامانی بهداشتی آنها را افزود و گفت که این همه از خداست و درمان، هیچ سودی ندارد، مگر خدا در قرآن [از زبان حضرت ابراهیم (ع)] نمی‌گوید: «او به من غذا و آب می‌دهد و اگر بیمار شوم همو شفایم می‌دهد»^۱ و مگر نمی‌گوید: «او مرا می‌میراند و آنگاه همو زنده‌ام می‌کند»^۲، لذا شفا به دست خداست؛ مرگ به دست خداست و بدون خواست او نه هیچ راهی برای شفا هست و نه گریزی از مرگ: که قضا و قدر اوست.

۸- چنان که در بخش‌های ۳ و ۴ گفته شد می‌توان این ویرانی و نابسامانی را همچنان نگاه داشت.

۱- وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ... سورة شعرا (۲۶) آیه‌های ۷۹ و ۸۰.

۲- وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ... سورة شعرا (۲۶) آیه ۸۱.

۹- هرج و مرج را می‌توان حفظ کرد؛ باید این اندیشه را گسترش

داد که اسلام یک دین عبادی است؛ سازماندهی ندارد محمد[ص] و جانشینانش هیچ یک وزیر، نظام، اداره و قانون نداشتند.^۱

۱۰- درهم ریختگی اقتصادی، نتیجه طبیعی آشفتگی‌های از پیش

گفته است. آتش زدن فراورده‌های کشاورزی، غرق کردن کشتی‌های بازرگانی، به آتش کشیدن بازارها، شکستن سدها که آب در شهرها و کشتزارها می‌افکند و ریختن سم در آب‌های آشامیدنی این درهم ریختگی را می‌افزاید.

۱۱- حاکمان را می‌توان به فساد، شرابخواری، قمار و ریخت و

پاش دارایی‌ها در امور شخصی تشویق کرد تا چیزی برای سلاح و مخارج ارتش باقی نماند.

۱۲- می‌توان شایع کرد که اسلام زن را تحقیر می‌کند مگر در قرآن

نیامده است که «مردان سرپرست زنانند.»^۲ و مگر در سنت نیست که «زن همه شر است».

۱- والاترین قانون‌ها که پس از ۱۴ قرن همچنان تمامی شئون زندگی انسان را کفایت می‌کند، قانون اسلام است. دانش‌پژوهان می‌دانند تمدن غرب - که امروزه آوازه‌اش به سراسر دنیا رسیده - از اسپانیا ریشه گرفته است؛ اسپانیا نیز با گسترش اسلام در دست مسلمانان بوده و تمدنش و امداارِ مدینه منوره است.

۲- الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ... سورة نساء (۴) آیه ۳۴.

یکی از تفاوت‌هایی که بین زنان و مردان مشاهده می‌شود آن است که زندگی زنان، یک زندگی عاطفی و مبتنی بر رقت و لطافت است؛ بنابراین در جامعه انسانی - به طور طبیعی - کارهایی که به شدت، قدرت و تعقل قوی نیاز دارد، مانند: جنگ، حکومت و قضاوت، به مردان سپرده می‌شود. آیه شریفه نیز در صدد بیان همین معناست نه آنکه استقلال در امور فردی را از زنان سلب نماید.

۱۳- آلودگی و ناپاکی به‌طور طبیعی پیامد کم‌آبی است؛ باید با هرنیرنگی از افزایش آب جلوگیری کرد.

اما سفارش‌های کتاب مذکور برای از میان بردن نقطه‌های قوت و اینکه باید امت اسلامی را نسبت به دستور العمل‌های قرآن و رهبران آسمانش متزلزل کرد.

۱- زنده کردن فریادهای قومی، سرزمینی، زبانی، نژادی و مانند اینها در میان مسلمان‌ها؛ چنان که باید به‌مسلمانان سفارش کرد که به تمدن گذشته کشورهای خود و قهرمانان پیش از اسلام توجه کنند: همچون زنده کردن فرعون‌ها در مصر، دوگانه‌پرستی در ایران، تمدن بابلی در عراق و دیگر مواردی که در کتاب به شرح آمده است.

۲- پراکندن چهار چیز ضروری است: شراب، قمار، زنا و گوشتِ خوک آشکارا یا نهانی. نوشتن کتابهایی که سفارش به‌همکاری با یهودیان، مسیحیان، مجوس و صابثان^۱ که در سرزمین‌های اسلامی زندگی می‌کنند، فرامی‌خوانند تا این امور زنده نگه داشته شود؛ از وزارت مستعمرات می‌خواهد تا از خزانه خود برای کارمندانی که این امور را می‌پراکنند حقوق مشخص نماید. هر که توانست این امور را گسترده و همه‌گیر کند به‌او جایزه دهد و تشویق نماید. کتابی که از نمایندگان دولت بریتانیا می‌خواهد که آشکار یا پنهان از این امور پشتیبانی کنند، و هراندازه پول که لازم است هزینه نمایند تا از مجازات عاملان نشر این کارها جلوگیری شود. کتابی که همچنین

۱- صابثان جمعی از اهل کتابند که با رها نمودن برخی باورهایشان به‌ستاره‌پرستی گرایش پیدا کرده‌اند.

سفارش می‌کند از ربا به هر شکل ترویج شود؛ این کار افزون بر آنکه اقتصاد ملی را ویران می‌کند، مسلمانان را در شکستن قوانین قرآن جرأت می‌بخشد. هر که یک قانون را بشکند، شکستن دیگر قانون‌ها نیز برایش آسان می‌شود. کتابی که توصیه می‌کند به مسلمانان گفته شود تنها ربای مضاعف، بر مسلمانان حرام است زیرا قرآن می‌گوید: «ربا را دوچندان و افزوده نخورید»^۱ پس همه گونه‌های ربا حرام نیست.

۴۳- پیوستگی مردم با عالمان دینی را باید کاست و برخی **مزدوران را جامعه عالمان پوشاند**. آنگاه اینان همه گونه کار بد انجام دهند تا مردم به هر عالم دینی مشکوک شوند و نتوانند دریابند که این عالم است یا مزدور. گسیل این مزدوران به الازهر، استانبول، نجف و کربلا بسیار مناسب است. یکی از راه‌های کاهش دل‌بستگی مردم به عالمان دینی گشایش مدارس است که مزدوران وزارت در آن کودکان را به گونه‌ای پرورند که عالمان و خلیفه را دوست نداشته باشند. بدی‌های خلیفه و خوش‌گذرانی‌های او را بازگویند؛ به آنها بیاموزند که خلیفه اموال مردم را در راه فساد و هوسرانی خرج می‌کند، و او به هیچ روی همچون پیامبر نیست.

۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً... سورة آل عمران (۳) آیه ۱۳۰.

این صفت «اضعافاً مضاعفة» در آیه شریفه، صفت غالب ربا را بیان می‌کند و به هیچ روی ربای حرام را به دو یا چند برابر سود منحصر نمی‌سازد. قرآن کریم در سوره بقره آیه ۲۷۸ می‌فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُّوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا...» یعنی ای گرویدگان! تقوای الهی پیشه کنید و آنچه از ربا برجای مانده است را وانهدید؛ از این آیه و آیه‌های دیگر فهمیده می‌شود که ربا به کلی حرام است.

۵- تردید برانگیختن در امر **جهاد** و شناساندن آن به عنوان مسئله‌ای که مربوط به زمان خاصی بوده و مدت آن سپری شده است.

۶- باید اندیشه **نجس بودن** کافران را از جان‌های شیعیان بیرون راند و گفت که قرآن می‌گوید: «غذای شما برای آنان حلال است و غذای آنان برای شما حلال»^۱ و دیگر اینکه یک همسر پیامبر یهودی بوده است: صفیه، و همسر دیگرش مسیحی بوده: ماریه، و نمی‌توان همسران پیامبر را نجس دانست.^۲

۷- مسلمانان باید باور کنند که **منظور پیامبر از اسلام**، همه ادیان است چه نصرانیت باشد و چه یهودیت و مقصود تنها پیروان محمد [ص] نیست زیرا قرآن همه دینداران را مسلمان می‌خواند. در قرآن یوسف پیامبر می‌گوید: «مرا مسلمان بمیران»^۳ ابراهیم و اسماعیل می‌گویند: «پروردگارا! ما را مسلمان نما و از فرزندان ما نیز امت مسلمانی بیافرین»^۴ و یعقوب پیامبر به فرزندانش می‌گوید: «جز به دین اسلام نمیرید».^۵

۱- ... وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ. سوره مائده (۵) آیه ۵.
در لسان‌العرب آمده است: عرب هرگاه لفظ طعام را به‌طور مطلق ذکر می‌کند، مقصودش خشکبار است. این معنی از برخی روایات نیز استفاده می‌شود؛ بنابراین آیه یاد شده برپاک بودن اهل کتاب دلالت ندارد.

۲- تاریخ اسلام نشان می‌دهد که صفیه و ماریه، هر دو مسلمان شده‌اند. ر.ک. الاصابة، ابن حجر عسقلانی (۷۷۳هـ.ق - ۸۵۲هـ.ق) جلد ۴، صفحه ۳۷۷ و ۳۹۱

۳- ... وَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا... سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۱.

۴- رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ... سوره بقره (۲) آیه ۱۲۸.

۵- ... وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۲. همه پیامبران الهی تسلیم فرمان خداوند بودند و معنی اسلام همین تسلیم حق بودن است؛ از این رو دین در

۸- پیامبر و جانشینانش **کلیساها** را خراب نکردند و به آنها حرمت نهادند؛ چرا اینها کلیساها را تحریم می‌کنند. در قرآن آمده است: «اگر خداوند [شر] برخی از مردم را با برخی دیگر نمی‌زدود، صومعه‌ها، کلیساها و عبادتگاه‌ها ویران می‌شد»^۱ صومعه‌ها از آن مسیحیان، کلیساها از یهودیان و عبادتگاه‌ها از آن مجوسان است. اسلام به مراکز ستایش خدا حرمت می‌نهد نه اینکه آنها را ویران کند و یا مردم را از آنها بازدارد.

۹- باید در این خبر که «**یهودیان** را از جزیره العرب بیرون راند»^۲ و نیز اینکه «دو دین در جزیره العرب گردهم نمی‌آیند»^۳ تردید افکند. زیرا اگر این روایات درست بود، پیامبر همسران یهودی و مسیحی نداشت؛ طلحه صحابی پیامبر همسر یهودی نداشت و پیامبر با نصرانیان نجران مذاکره نمی‌کرد.

۱۰- باید مسلمانان را از **عبادت** بازداشت و در سودمند بودن آن تردید افکند با این دستاویز که خدا از اطاعت انسان‌ها بی‌نیاز است. باید به سختی از حج جلوگیری کرد و از هر گردهمایی مسلمانان چون

۱- پیشگاه خداوند یکی و آن اسلام است؛ «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹)؛ همه دینها قبل از تحریف در یک راستا بوده‌اند اما اسلام به عنوان آیین پیامبر خاتم (ص) کامل‌ترین دین است و شریعت‌های پیشین را نسخ می‌کند.

۱- وَ لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ...
سوره حج (۲۲) آیه ۴۰.

۲- قال رسول الله (ص): أَخْرِجُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ. كُنْزُ الْعُمَالِ ج ۴، ص ۳۸۲ حدیث ۱۱۰۱۵.

۳- قال رسول الله (ص): لَا يَجْتَمِعُ دِينَانِ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَ كُنْزُ الْعُمَالِ ج ۱۲، ص ۳۰۷ حدیث ۳۵۱۴۸.

نماز جماعت، و حاضر شدن در **مجلس‌های [امام] حسین**، و دسته‌های عزاداری جلوگیری نمود؛ چنان که باید آنان را به‌سختی از ساختن مساجد، زیارتگاه‌ها، کعبه، حسینیه‌ها و مدارس بازداشت.

۱۱- باید در **خمس** تردید افکند و آن را تنها برای غنیمت‌های به‌دست آمده از جنگ با کفار واجب دانست و نه منافع کسب و کار. گذشته از آن خمس را باید به پیامبر و امام پرداخت و نه عالم؛ دیگر اینکه عالمان با پول‌های مردم خانه، قصر، چهارپا و باغ می‌خرند بنابراین خمس دادن به آنها شرعی نیست.

۱۲- اسلام را باید **دین عقب‌ماندگی** و هرج و مرج برشماریم؛ در عقاید مردم تردید ایجاد کنیم و پیوند مسلمانان را با اسلام سست کنیم. واپس‌ماندگی و ناآرامی و دزدی در کشورهای اسلامی را باید به اسلام نسبت دهیم.

۱۳- باید پدران را از **پسران** جدا کنیم تا فرزندان به پرورش پدران گردن نهند و تربیت آنان به‌دست ما بیفتد و ما آنان را از عقیده، تربیت دینی و پیوستگی با عالمان دور کنیم.

۱۴- باید **زنان** را تشویق کنیم که عبا (چادر) از سر بیفکنند زیرا حجاب را خلیفگان بنی‌عباس رایج کردند و این یک عادت اسلامی نیست. به‌همین جهت، مردم زنان پیامبر را می‌دیدند و زن در همه امور وارد بود؛^۱ آنگاه که زن عبا (چادر) از سر افکند، **جوانان را تشویق**

۱- این سخن درست نیست و منابع تاریخ اسلام آن را تأیید نمی‌کند؛ خداوند متعال خطاب به زنان پیامبر می‌فرماید: *وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...* (سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳) یعنی [ای زنان پیامبر!] در خانه‌هایتان بنشینید و آرام گیرید و مانند دوره جاهلیت پیشین، آرایش و خودآرایی نکنید.

کنیم که به سوی آنان بروند تا فساد در میانشان افتد. در ابتدا باید زنان غیرمسلمان عبا (چادر) از سر بردارند تا زنان مسلمان نیز سر در پی آنان نهند.

۱۵- نمازهای جماعت را باید با نسبت دادن فسق به امام جماعت و آشکار کردن بدی‌های او و نیز دشمنی انداختن - با شیوه‌های گوناگون - در میان امام و پیروانش برافکند.

۱۶- اما زیارتگاه‌ها را باید به بهانه اینکه اینها در زمان پیامبر نبوده و بدعت است، ویران کرد و مردم را از رفتن به اینگونه مکان‌ها بازداشت. باید در اینکه زیارتگاه‌های موجود اگر واقعاً هم از آن پیامبر، امامان و یا صالحان باشد تردید ایجاد کرد. پیامبر در کنار قبر مادرش به خاک سپرده شد؛ ابوبکر و عمر در بقیع دفن شدند و قبر عثمان مشخص نیست؛ علی در بصره مدفون گردید و نجف محل قبر مغیره بن شعبه است، سر حسین در حنانه دفن شد و مزار خودش معلوم نیست؛ در کاظمین قبر دو تن از خلیفگان است نه مزار کاظم و جواد از خانواده پیامبر؛ در طوس قبر هارون است و نه رضا از اهل بیت. در سامرا قبرهای بنی عباس است نه هادی و عسکری و [سرداب] مهدی از اهل بیت؛ بقیع را باید با خاک یکسان کرد،^۱ چنان که باید گنبدها و ضریح‌های موجود در همه کشورهای اسلامی را از میان برد.

۱- وهابیان بقعه و گنبدهای بقیع را خراب نموده و آن را - آنچه‌ان که امروز مشاهده می‌شود - با خاک یکسان کردند. این مطلب در کتاب‌های متعددی از جمله فتنة الوهابية نوشته زینی دحلان - مفتی مکه (۱۲۳۱ ه.ق - ۱۳۰۴ ه.ق) آمده است. از مقبره‌های بقیع، تصویرهایی نیز وجود دارد.

۱۷- در نسبت **خانواده پیامبر** به او باید تردید افکند؛ افرادی که سید نیستند عمامه سیاه و سبز بر سر بگذارند، تا مردم نتوانند آنها را تشخیص دهند و به خانواده پیامبر بدبین شوند و در نسبت سادات با پیامبر تردید نمایند. چنان که ضروری است عمامه‌ها از سر عالمان دین و سادات برداشته شود تا هم نسبت خاندان پیامبر از میان برود و هم عالمان دینی در میان مردم حرمت نداشته باشند.

۱۸- **حسینه‌ها** را باید با این دستاویز که بدعت هستند و در زمان پیامبر و جانشینانش نبوده‌اند، مورد تردید قرار داد و ویران کرد؛ چنان که مردم را باید به هر حيله از رفتن به این مکان‌ها بازداشت؛ سخنرانان را کاهش داد؛ مالیات‌های ویژه‌ای بر سخنرانی بست که خود سخنران و صاحبان حسینه آن را پردازند.

۱۹- باید پیام **بی‌بندوباری** را در جان‌های مسلمانان دمید؛ هر کس هرکاری بخواهد می‌تواند بکند؛ نه امر به معروف واجب است و نه نهی از منکر، نه آموزش احکام؛ باید به آنها گفت «عیسی به دین خود، موسی به دین خود» و «کسی را درگور دیگری نمی‌گذارند» و امر و نهی به عهده دولت است نه مردم.

۲۰- کاهش جمعیت لازم است؛ مرد نباید بیش از یک همسر بگیرد؛ باید در راه ازدواج محدودیت‌هایی پدید آورد؛ عرب نباید با فارس ازدواج کند؛ ترک نیز نباید با عرب ازدواج نماید.

۲۱- باید از **دعوت و هدایت** به اسلام و گسترش آن جلوگیری کرد؛ باید این اندیشه را گسترش داد که اسلام یک دین قومی است و در

قرآن هم گفته شده «این قرآن یادآوری برای تو و قوم تو است».^۱
۲۲- سنت‌های نیکو باید محدود گردند و این کارها به دولت سپرده شوند؛ **هیچ کس حق نداشته باشد**، مسجد، مدرسه و یا مکانی برای کودکان بی سرپرست بسازد؛ همین طور دیگر سنت‌های خوب و صدقه‌های همیشگی.

۲۳- باید با این دستاویز که قرآن کم و زیاد شده است، در آن تردید افکند^۲ و **قرآن‌های ساختگی** که کاستی‌ها و افزودنی‌هایی داشته باشند توزیع نمود. باید آیاتی که در آنها از یهود و یا نصاری بدگویی شده برداشته شوند؛ آیات جهاد و امر به معروف حذف شوند؛ قرآن

۱- وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ... سوره زحرف (۴۳) آیه ۴۴. اسلام یک آیین فراگیر و جهانی است؛ در سوره ابراهیم آیه ۱ آمده است: ...كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ... یعنی (ای پیامبر!) این قرآن کتابی است که بر تو فرو فرستادیم تا همه مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور هدایت کنی.

آیه مورد استناد نیز بر قومی بودن اسلام دلالت ندارد زیرا به نظر بیشتر اهل تفسیر آیه بدین معناست که قرآن باعث می‌شود پیامبر اسلام (ص) و قوم او در میان سایر قوم‌ها یاد شوند و این قرآن مایه شرافت و برتری آنهاست.

۲- قرآن کریم با ویژگی‌های مختلف خود، مبارز طلبیده است؛ از جهت بلاغت؛ از جهت خبر دادن به امور غیبی از جهت اینکه اختلاف و تناقضی در آن راه ندارد و مانند اینها. اگر قرآن تحریف شود به گونه‌ای که کلام الهی نباشد، دیگر - دست کم در جاهای تحریف شده - معجزه نخواهد بود و مبارزه طلبی آن صحیح نیست در حالی که در عصر کنونی نیز قرآن با صدایی رسا مبارز می‌طلبد و هیچ کس را یارای مقابله با آن نیست. بنابراین دست بردن در قرآن کریم و ارائه آن به عنوان کلام الهی ممکن نیست. تغییراتی مانند اختلاف قرائت‌ها نیز که در قرآن ایجاد شده، به گونه‌ای نبوده است که قرآن را از اعجاز و کلام خدا بودن خارج سازد. خداوند در سوره سجده (۳۲) آیه ۴۲ می‌فرماید: «وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ...» یعنی به راستی قرآن کتاب نفوذناپذیری است که باطل را از هیچ سو در آن راهی نیست.

به زبان‌های فارسی، ترکی و هندی برگردانده شود، در کشورهای غیرعرب از قرائت قرآن به زبان عربی نهی گردد. چنان که باید اذان، نماز و دعا به زبان عربی در کشورهای غیرعرب ممنوع شوند. در احادیث نیز می‌بایست تردید افکند و آنچه در مورد قرآن توصیه شد مانند تحریف، ترجمه و بدگویی، در مورد روایات نیز باید عمل شود.

مستر همفر جاسوس انگلیسی می‌گوید: نوشته‌های کتاب بسیار نیکو بود؛ نامش: «چگونه اسلام را درهم کوبیم» بهترین برنامه کار من برای آینده بود. هنگامی که کتاب را بازپس دادم و شگفتی بسیار خود را به دبیرکل باز نمودم، گفت: بدان که تو در این میدان تنها نیستی؛ سربازان پاکی هستند که چون تو کار می‌کنند. وزارت تا کنون پنج هزار تن را برای این کار به خدمت گرفته است. وزارت اکنون در این اندیشه است که این افراد را به ده هزار تن برساند، و روزی که این کار انجام شود، بر مسلمانان چیره خواهیم شد و خواهیم توانست اسلام و کشورهای اسلامی را درهم کوبیم. دبیرکل سپس افزود: به تو مژده می‌دهم، وزارت کوتاه زمانی نیاز دارد تا این برنامه را تکمیل کند. اگر ما هم آن زمان را نبینیم، فرزندان ما با چشمان خویش آن را خواهند دید؛ این ضرب‌المثل چه خوب می‌گوید که: «دیگران کاشتند و ما خوردیم، ما بکاریم دیگران بخورند.»

در پی این تصمیم‌گیری وزارت مستعمرات که مجمعی از کهنه‌کاران استعمار انگلیس و چند کشور هم‌سلیقه او بودند، مقدمات مقابله با تأثیرگذاری روحانیت جهان اسلام بر امت اسلامی را به صورت زیر فراهم آورد:

۱- در جمع روحانیون مجاهد نستوه، **روحانی‌نماهایی** وابسته به حکومت‌های وقت که دست‌نشانده و تابع تصمیم‌گیری‌های شیطانی بل مجریان امر و نهی بندگان زر و زورند، با شعارهای به‌ظاهر دینی مناسب زمان و مکان، امت را از مداخله در سرنوشت سیاسی خود بر حذر دارند.

۲- **فرقه‌سازی** به دو جهت، نخست خلاصی و گذر از تنگنای وحدت و یکپارچگی ملت‌ها که برای استعمار بسیار وحشتناک و سخت است. دیگر اینکه سلیقه **رهبران فرقه‌ای** در ادارهٔ فرق، موجب بروز و ظهور حوادثی می‌شود که استعمار را در رسیدن به کامیابی و پیروزی کمک می‌کند.

۳- امت اسلامی را در انتخاب مشی صحیح در مقابل حوادثی که شکل می‌گیرد و به‌طور مستقیم یا حتی غیرمستقیم به‌شرع مطهر ارتباط پیدا می‌کند و باید دیدگاه دینی را ملاک تصمیم‌گیری قرار دهند، دچار سردرگمی نموده نهایتاً اگر موجب دسته‌بندی جامعه نشود، تردیدی نیست به‌گوشه‌گیری و منزوی شدن عده‌ای خواهد انجامید.

آنچه به‌طور فهرست‌وار اشاره شد در آمدی منصفانه در حقیقت بدون هیچ غرض تولیدکنندهٔ انواع امراض به‌سود استعمار می‌باشد که از اوائل به سلطنت رسیدن زندیه آغاز به کار کرد و در حکومت **قاجاریه** بهره‌برداری از آن آغاز شد.

طرح همبستگی بین فرقه‌های تاریخی

تردیدی نیست قدرت‌های سلطه‌گر بیش از هرگروه و طبقه‌ای، حتی ملت‌هایی که دارای سابقه چندین هزار ساله هستند و به‌همین طول زمان در تدوین تاریخ سهم بسزائی داشته و دارند، تاریخ را ورق زده، مبنای برخورد خویش با ملت‌های ضعیف را براساس تجربه تاریخ نهاده، بعدها نیز می‌نهند. زیرا بهترین آگاهی دهنده همان رویدادهائی است که **حکومت‌های خودکامه** را چند صباحی تأمین کرده، مهم‌تر شناخت عواملی را که زمینه‌های قیام علیه جائران را فراهم ساخته و چون جرقه‌ای آتش‌افروز برانبار باروت **غیرت دینی** ملی ملت‌ها است، همراه دارد.

همین خصوصیتِ سرمشق قرار دادن تاریخ، **استعمار سلطه‌گر** را وادار کرده و می‌کند بامروز تاریخ پیشینیان ملت‌ها، به‌علت پیروزی‌ها و شکست‌ها پی برده، از تکرار آن در سرنوشت استعماری خود جلوگیری کند. پی بردن و آشنا شدن به‌موقعیت **رهبران دینی** در قرن‌های بعد از غیبت کبری، مهم‌تر بازخوانی تاریخ پاسداری ایشان از اسلام و حقوق امت اسلامی تا سرحدّ شهادت و دانستن اینکه وجود چنین حرکتی با حضور رهبری آن در دین جهانی اسلام، ادامه مسئولیت خطیر پیشوایان برگزیده خدای تعالی است که با سلطه‌گری و **خودکامگی**، غارتگری و **چپاول** اموال عمومی و تضعیف حقوق امت اسلامی مبارزه نموده و آنجا که اقدام ایشان امکان‌پذیر نبود با رهبری جنبش‌های شکل گرفته و تأمین مخارج آن بدترین ضربات مهلک را بر خودکامگی و غارتگری حکومت‌های وقت وارد نموده‌اند.

مهم‌تر روش آن ذوات مقدس به صورت حکم الهی در برخورد با چنین حکومت‌هایی ثبت شده است. دانستن اینکه رهبران دینی بعد از غیبت کبری ادامه یاران جان برکف سلحشور همیشه تازه نفس سازش‌ناپذیر پیشوایان آسمانی می‌باشند که در ایام غیبت امام قائم غائب موجود موعود - ارواحنا فداه - به حکم واجب‌الاطاعه^۱ در کنار بیان احکام شرع نبوی و احقاق حقوق امت اسلامی که مظلوم واقع شده‌اند به مقابله با حکومت‌های خودکامه که غاصبانه به زعامت کشورهای اسلامی رسیده‌اند مأمور هستند. در حقیقت مرجعیت شیعه، یگانه نهاد مشروع مسئول است که می‌تواند به حکم ولایت ولی فقیه زمامداری کند و اگر هر کجا امکانش فراهم نبود، حق مداخله در قوانین حکومتی‌ها را دارد. و این جدی‌ترین خطری است که استعمار را در مسیر دستیابی به مقاصد شومش تهدید می‌کند. بررسی تاریخ نه فقط اسلام، بلکه سایر ادیان تحریف شده، این حقیقت را در اختیار دوست و دشمن می‌گذارد که **فرقه‌سازی** امویان و عباسیان سلطه‌گر، یگانه وسیله پیشبرد اهداف شوم و خائنانه آنان بود که با جنایات وحشیانه بی‌مثل و نظیر تعریف می‌شود.

به هر روی دقت به حرکت **فرقه‌سازی** در دوران امامت معصوم -

۱- توقیعی که از حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام شرف صدور یافت: «اما الحوادث الواقعة، فارجعوا الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله» یعنی: «در حوادث پیش آمده به راویان احادیث ما مراجعه کنید، چرا که آنان حجت من بر شما و من نیز حجت خدا بر آنان هستم.» (کمال‌الدین: ۴۸۴/۲ ج ۱۰ + الغیبة شیخ طوسی: ۲۹۱ ج ۲۴۷ + احتجاج: ۲۸۴/۲ + اعلام‌الوری: ۲۷۱/۲ + کشف‌الغمه: ۳۳۸/۳ + الخرائج و الجرائح: ۱۴/۳ + بحار‌الانوار: ۱۸۱/۵۳ ح ۱۰ + وسائل‌الشیعه: ۱۴۰/۲۷)

علیه‌السلام - که با تقویت و جانبداری همه جانبه امویان و عباسیان همراه بوده است به دو صورت در حقیقت دو منظور و مقصود تحقق یافته، **امام‌تراشی** که بتواند نیاز جامعه اسلامی به **امام خاندان عترت** را از یاد و خاطر ببرد. که به صورت دو فرقه «زیدیه» و «اسماعیلیه» عملی شد، و **ولی‌تراشی** که با نام **قطب‌سازی** صوفیه تحقق یافت. اولی تشیع را با چهار و هفت امامی کردن دچار مشکل کرد؛ دومی همان منظور را در مورد دوران **نیابت امامت** تأمین نمود. حال بعد از هزار و دویست و دوازده سال^۱ که دین مبین اسلام با دوره قاجار و فعالیت‌های استعماری در ایران مرکز تشیع ناب مصادف می‌شود، **قطبیت ساختگی صوفیه** را تحت پوشش عوام‌فریبانه «دراویش گل مولا هستند» با هیاهوی بیشتری مطرح می‌کنند. در حقیقت برای سر بی‌کلاه جاه‌طلبان منتظر فرصت، کلاهی فراهم می‌آورند. در صورتی که اگر مروری بر سابقه **قطبیت** و شناسائی افراد مدعی این عنوان و جذب شدگان آن به دست آورند معلوم می‌شود چه کس یا کسانی با چه اعتقادی **ارابه تصوف** را در اسلام راه انداخته‌اند؟ مهم‌تر چه طیفی با چه منظوری **قطب‌تراشی** کرده‌اند؟ تردیدی نیست جز آن عده که به منظوری در کنار قطبیت حاضر شده‌اند، همه متفرق خواهند شد؛ زیرا پی خواهند برد به استناد گزارش‌های دقیق غیرقابل خدشه، **قطب‌سازان تحریف‌کنندگان اسلام ناب**، در حقیقت مخالفان امامت و وصی و جانشین رسول خدا بوده‌اند. همان‌هایی که به روزگاری

۱- ۱۲۱۲ هـ.ق شروع حکومت قاجاریه در ایران با سلطنت فتحعلی شاه قاجار. (تاریخ ایران - حسن پیرنیا)

کتاب الله را مقابل عترت الله، **امام بدلی** را در مقابل امام آسمانی، **خلیفه** ساختگی اموی را در مقابل خلیفة الله قرار داده بودند **قطبیت** را در مقابل امامت به وجود آوردند تا با امام معصوم همان کنند که پیشینیان این سیاست شوم کرده بودند.

به هر روی باید توجه داشت زیدی و اسماعیلی فرقه‌ای، امامت اثنی عشری ائمه اهل بیت - علیهم السلام - را به انحراف کشاندند، **تشیع بدلی** را در مقابل **تشیع ناب** به وجود آوردند. آن روز که منحرفان از **ولایت با امامت** از اسلام بدون توسل خسته شدند، کلافگی و سر درگمی آنان می‌رفت به صورت معضلی در آمده، عده‌ای را از اسلام رائج دوره اموی دلزده کرده، در حقیقت بساط **اسلام بدلی** را با حضور بله قربان‌گویان بنده زر و زور بی رعیت سازد، امویان **تصوف زاهدانه** را با آداب و رسوم ریاضات برگرفته از مجوس و هندو، نصرانیت و سنت‌های رائج ایرانی رواج دادند تا کمبود چشمگیر **عرفان ناب** در اسلام تاریخ و اسلام اموی را جبران کند. این روند که تا اندازه‌ای عوام ساده لوح را تأمین کرده بود، زمینه‌ای شد تا «**صوفی**» صوف پوش به طور رسمی «**ولی**» خوانده شده، عنوان **قطبیت** به خود گیرد. مهم این که با آغاز **غیبت کبری** رسماً سعی شد در جایگاه مهدویت مطرح شود. اتباع زیدی و اسماعیلی در دیروز تاریخ بدون هیچ ارتباطی با نیابت خاصه مورد استفاده قرار گرفتند. همانطور که بعد از شکل‌گیری استعمار مدرن وسیله‌ای در برخورد استعمار با تشیع ناب به شمار می‌روند. درست برخلاف **تصوف سنی اموی** - که تحریفی از مذاهب سنی است - سعی کرد بدون نیاز به پیشوائی امام معصوم، و تبعیت از

قطب، اسلام عباسی را از خطرهای فراوان دور نگاه دارد. درست در همین مقطع زمانی که امام قائم - ارواحنآفده - وارد غیبت دوم می‌شوند، نیابت خاصه جایگاه خود را به نیابت نواب عامه می‌سپارد، شیعیان هرگونه امور را با حضور و اظهار نظر نواب عام عملی می‌دانند، **سران صوفیه** که هنوز به صورت فرقه مطرح نیستند، بل دسته دسته صوفئی صاحب نظر را مقتدا قرار داده و برای این که از مسیر انگیزه به وجود آمده منحرف نشوند، با انقراض عباسیان نیز تکیه‌گاهی کفایت کننده، بل فریادرس داشته باشند، با اختراع شجره‌هایی که با تکمیل شده آن، امروز فرقه‌داری می‌شود **تصوف مطرود تشیع** را به مهدویت شیعه مربوط ساختند. این روند که با درگیری صریح و آشکار شیعیان و صوفیان پیش می‌آمد و صوفیان بعضاً با فتوای نواب دوران غیبت تخطئه می‌شدند در شکل‌گیری همه جانبه خود می‌کوشید برای خود تاریخ تدوین کند، بدین ترتیب با تاریخ پیش آمد، تا به صفویه رسید؛ صوفیان با به سلطنت رسیدن صوفی سرشناس شاه اسماعیل صفوی (۶۵۰ق - ۷۳۵ق) که خود را به واسطه جدّه خویش دختر شیخ ابراهیم زاهد گیلانی از طریق جمال‌الدین گیلی به نجم‌الدین کبری مؤسس طریقه کبرویه به تصوف پیوند می‌زدند^۱ نفس تازه کشیده، بر زخم‌های چند قرن، **مرهم شفا بخش حکومتی نهاده**، روزگار را به کام خود دیدند. ولی دیری نپائید اظهار تشیع صفویه چنان در ارتباط با **صوفیه** سختی آفرینی کرد که فرار را برقرار ترجیح دادند. خصوصاً این که بزرگانی نظیر شیخ بهائی که

۱- مقدمه دو رساله عرفانی از نجم‌الدین کبری

به ظاهر **تصوف حکومتی** را پذیرفته بودند، مهم‌تر عالم شیعی صوفی شناخته می‌شدند، گاه‌گاهی به‌زیان صوفیان حکمی صادر، و با اشاره به حقیقتی که سعایت از صوفیه بود نزد شاه شیعه مذهب تصوف را تخطئه می‌کردند که بهترین شاهد تائید کننده این استنباط از تاریخ، تربیت شاگردانی نظیر **ملاصدرا** و در پی او حضور **علامه فیض کاشانی** است که با اشتهار به صوفی بودن تصوف را تخطئه می‌نمودند و زمینه را برای مخالفت صریح **علامه محمدباقر مجلسی** و دیگران آماده کردند.

این وقایع که گاهی کام صوفیان را شیرین و زمانی تلخ می‌کرد، نوش و نیش بود. آنگاه که به‌مشکل حیدر نعمتی، درگیری بین دو دسته از صوفیان منجر شد، به‌برخورد شاه شیعه مذهب صوفی با تصوف و صوفیان انجامید. سالی که طول زمانش از صفویه تا قاجاریه است، **رسم صوفی‌گری** را جز از خاطر عده‌ای محو کرد. تا این که **ستاره بخت صوفیان در آسمان انگلیس** دیده شد، **استعمار** تازه نفس که راه سهل‌الورودی را برای نفوذ بر ایران جستجو می‌کرد به‌حدّ فاصله اعتقادی بین تصوف و تشیع که در واقع اختلاف همه جانبه میان شیعه و صوفی است برخورد کرده، این مسلک ساخته اطرافیان اموی فرقه‌ساز را که در طول تاریخ به‌لحاظ انحرافات عقیده‌ای و تحریف با تشیع درگیر بوده است به‌جهت دو خصوصیتِ **تعمیم دادن نیابت خاصه** که باب آن مسدود است و **ادعای مهدویت نوعیه**، آن هم با شهرت وابستگی به‌علی امیرالمؤمنین تحت عنوان «علی مولای درویشان» است، مسیر سهل‌الورودی به‌متن جامعه ایرانی به‌دست

آوردند. تنها در چنین شرائطی بود که برخورد **مرجعیت مقتدر** عنوان مبارزه با استعمار به خود نمی گرفت؛ مهم تر برخورد با عامل استعمار، در **حقیقت جاسوس درویش نما**، به درگیری همیشگی صوفی و متشرع ربط داده می شد و بر طرح استعمار تأثیر منفی نمی گذاشت. به همین دلیل وزارت مستعمرات انگلستان که در مبتلا کردن کشورهای عربی مسلمان به **وهابیت**^۱ نحوه به ثمر رساندن **مسلك سازی** را برای ورود استعمار به جمع امت اسلامی تجربه کرده بود، ماهرانه **تصوف فراری** از **ایران** را توسط القائنات دو صوفی بدنام **نعمة اللہی** به نام های **صدر الممالک اردبیلی** و **میرزا آغاسی** به **محمدشاه جوان بی تجربه**، به ایران بازگرداند؛ تا **سران صوفیه** با دعوی قطبیت شجره ای در مقابل **مرجعیت** همان را انجام دهند که خواست **استعمار** است. دو فرقه ریشه دار **ذهبیه** **اغتشاشیه** و **نعمة اللہیه** بر اساس تجربیات گذشته، حل **معضل قطبیت ساخته اموی** را با نیابت تراشی برای **جنید بغدادی** سنی **اباثوری** نمودند، **اقطاب صوفیه** را در مقابل **مرجعیت شیعه** قرار دادند و با لغویاتی خنده آور که «اجازة روایت در حکم گواهی نامه - دیپلم - است و اجازة طریقت در حکم فرمان و موجه است»^۲ مدعی شدند: «قطب و امام هر دو مظهر یک حقیقت و دارای یک معنا و

۱- این **مسلك** استعماری که توسط **محمدبن عبدالوهاب** به اجرا گذاشته شد، همان نقش **شیخیه** و **باییه** را در ارتباط با تشیع داشت. گسترش و تثبیت **وهابیت** به عنوان یک اندیشه سیاسی محض با استفاده از نام و مختصات **مذهب اسلام** در **عربستان**، تشیع را یک **مکتب انحرافی** معرفی می کند؛ زیرا به نتیجه رسیده بود **منافع استعمار** را تهدید می کند. **شیخیه** و **باییه** در ایران به نام تشیع با نیابت **نواب امام**، **یگانه نهاد** مشروع **ایام غیبت کبری** همان را کردند که **وهابیت** در کشورهای عربی با تسنن می کرد.

۲- نامه های صالح: ۲۰۸ نامه ۹۷

اشاره به یک شخص است.^۱ خود را «بزرگ زمان» خواندند. و برای اینکه صریح‌تر از ادعای فوق این ریشخند به خویش را ثابت کرده باشند اضافه کردند: «وظیفه امام [هر عصر] و بزرگ زمان است که بر حسب مقتضیات زمان تصمیم بگیرد و زندگی کند.»^۲ که در به‌کارگیری «تصمیم بگیرد و زندگی کند» رازهای تأمین‌کننده نیاز استعمار نهفته است.

به‌هر روی این **طرح خائنانه**، مرشدان صوفی با «مرتبه ولایتی و ارشادی امام و اهمیت او به‌عنوان دلیل و راهنمای معنوی به‌مرشد صوفیان شباهت دارد.»^۳ زیرا بسیار مرموزانه در حالی که ادعای امامت نکرده باشند، مدعی ولایت امام شدند.

انحرافی که

مورد استفاده استعمار قرار گرفت

احمد نامی فرزند زین‌الدین در قریحه «مطرف» از قراء «احساء» یا به‌تعبیری «لحساء» بحرین، ماه رجب ۱۱۶۶ هـ.ق به‌دنیا آمد. دانش‌آموزی را با فراگیری قرآن نزد پدرش آغاز کرد، در آستانه سال ۱۱۸۶ هـ.ق که ۲۰ ساله شده بود عازم حوزه علمیه نجف اشرف گردید. که ما را با وقایع زندگی او کاری نیست؛ زیرا صدیق فاضل گرانمایه‌ام آقای **سید ملک محمد مرعشی** با صبر و حوصله‌ای تمام در تألیف «فتنه‌گران سیاست سیاه» به‌نقل و تحلیل و نقد دقیق آن

۲- همان مأخذ: ۱۷/۷

۱- فصلنامه عرفان ایران: ۳۳/۷

۳- همان مأخذ: ۳۳/۷

پرداخته‌اند - به‌همین لحاظ براساس سلیقه‌ای که مقدمه ما را تدوین می‌کند، منظورمان را از این مقطع زندگی او آغاز می‌کنیم. چون احمد زین‌الدین **احسائی** «نه چندان اهل حکمت و دوستدار علوم عقلی محض بود که حکیم و فیلسوف شود و نه چندان اهل علوم منقول و فقه و حدیث بود که فقیه یا محدثی بزرگ گردد، در حکمت پیرو و در عین حال منقد ملاصدرا»^۱ شناخته شده بود. به‌همین لحاظ **عقاید متناقضی** او را گرفتار نموده «هم تمایل اخباری داشت و هم گرایش اصولی و اجتهادی، هم دوستدار فقه و حدیث و منقول بود و هم فلسفه و معقول»^۲ به‌جهت این **بی‌ثباتی اعتقادی** در هیچ جمع علمی جاه و منزلتی نداشت. حتی در بعض مواقع از نعمت حاشیه‌نشینی مجامع علمی هم محروم بود. در همین نخستگی‌ها، گاهی از ماندن در نجف دل‌سرد و زمانی از ادامه تحصیل دلزده، به‌فکر سرو سامان دادن به کار خود شد. چون از نعمت قوه استنباط و اجتهاد محروم بود، مشرب **اخباری‌گری** را برسبک علمی اصولیان ترجیح داده و برای دفع بی‌اعتنائی علمی نسبت به خود و جبران گمنامی که از آن فراری بود، مشرب «**غالی‌گری**» را در تعریف از اعتقاد خود به‌ساحت اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم‌السلام - برگزید. در حقیقت خویش را از مذهب حوزه نجف جدا کرد. ولی این مفارقت نه اینکه در آن اوقات به‌ضرر و زیان نشد، بلکه سری پرشور و کوششی مطرح کننده بود؛ زیرا بی‌نصیبی از قوه استنباط و اجتهاد با **اخبار‌گری** جبران و گمنامی را که برایش درد کشنده شده بود با **غالی‌گری** درمان کرد، چنانکه علاقه و

ارادت شیعیان به ائمه طاهرین - علیهم السلام - با غالی‌گری تا حدودی سازش دارد. در حقیقت اگر حضرات نواب روات احادیث به اعتبار فقه آل محمد مورد تعظیم و تکریم قرار می‌گیرند، غالیان هم با افراط در حق آل محمد - علیهم السلام - بردل و دیده عوام شیعه جای دارند. و شیخ احمد **احسائی** با اخبار اهل بیت - علیهم السلام - کمبود علمی در مقام مرجعیت را جبران کرد و به غلو در حق آن ذوات مقدسه، قصه خود را بر سر زبان‌ها افکند.

دشمن همیشه فعال تشیع که دست از هر آستین کوتاه و بلندی درمی‌آورد، در شکل دادن به قائله **احسائی** و بهره‌برداری سیاسی به نفع خود، از آستین پادشاهان عثمانی استفاده کرده، دولت عثمانی ناظر بر ایالاتی که حدود و ثغور حکومت او را تشکیل می‌داد، بیش از هر استانی به عتبات عالیات و سرآمد هر تشکل دینی یا سیاسی به حوزه‌های شیعه و مراجع بزرگ جهان تشیع حساس بود. و در بررسی گزارش **جاسوسان و لگرد عثمانی**، بیش از هر اطلاع‌رسانی به دو جهت به شیخ احمد **احسائی** حساس شدند: اقبال عوام شیعیان به او، که می‌توانست مفید و مضر واقع شود؛ مخالفت رهبران دینی شیعه که از **احسائی** سنگری برای اظهار نظرهای ضد شیعی و عداوت در حق مفاخر علمی شیعیان می‌ساخت که اگر شدیداً کنترل نشود، نه ممکن است، بل به طور حتم به ضرر **دولت عثمانی** خواهد بود، بر اساس همین سیاست، **جاسوسان کهنه کار** هر کدام با دار و دسته‌ای که یکدیگر را نمی‌شناختند - که این از جمله ضروریات **جاسوسی** است - آنچه را به شیخ **احسائی** مربوط می‌شد زیر نظر گرفتند. گذشت زمان همانطور

که برای شیخ احسائی شهرت‌سازی می‌کرد، دولت عثمانی را در اینکه احسائی می‌تواند مفید افتد یا نه؟ کمک نموده، عاقبت مورد پسند سیاسی عثمانی قرار گرفت.^۱ از آن پس دولت عثمانی به‌عنوان وجوه شرعی، زکات، تحفه و هدایا، نذر و نیاز بنیه مالی او را تقویت نموده و با ملبس کردن **جاسوسان** خود به لباس روحانیت شیعه که هرکدام از قبیله و کشوری بودند، حوزه علمی گرم پُرصدائی را برای او به‌وجود آورد.

آلبرت اینشتین می‌گوید: «جمعی از فرقه شیخیه - که مقیم آمریکا می‌باشند - من را به یک کنفرانس تبلیغاتی دعوت نمودند. موضوع جلسه، مقام شخصی به‌نام شیخ احمد احسائی بود تا نام او را بردند به‌یاد آن اسناد محرمانه‌ای افتادم که **پاپ پیوس** دوازدهم به‌من نشان داده بود. در آن اسناد یکی از جاسوسان درجه اول انگلستان همین فرد بوده که لباس روحانی به‌تن کرده و در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار مأمور تبلیغ علیه دین اسلام در ایران بوده است! من از ماهیت اعتقادات احسائی به‌خوبی آگاهی داشتم؛ وی فردی بی‌مذهب و جیره‌خوار انگلستان بوده است.»^۲ و لذا فتحعلی شاه دست‌نشانده استعمار هم معتقد بود: «اطاعت از شیخ احسائی واجب و مخالفت با او موجب بی‌دینی است.»^۳ شاید بد نباشد این مثل ایرانی را یادآور شویم: «آب، آب را می‌جوید کور گودال را»

۱- لعنت شدگان، رساله خطی کتابخانه شخصی سیدمحمد علوی طباطبائی: ورق ۱۰۲
 ۲- گزیده‌ای از آخرین رساله اینشتین، دی. ار کلروگ ترجمه دکتر عیسی مهدوی به‌اهتمام اسکندر جهانگیری: ۸
 ۳- نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، حامد الگار: ۱۰۰-۱۰۱

به هر روی در شکل گرفتن حوزه **شیخ احسائی**، شخصی مجهول الهویه به نام **کاظم رشتی** دیده می شود که مأموریت داشت خویش را در دستگاه شیخ احسائی مطرح نموده، زمینه نیابت، وکالت و مهم تر از همه جانشینی خویش را فراهم آورد؛ که البته خواست عثمانی تأمین شد. و برای اینکه برقراری مداوم ارتباط عثمانی با دستگاه احسائی مخفی بماند و به آسانی صورت بگیرد، یکی از فرزندان کاظم رشتی به استخدام دولت عثمانی درآمد.

روزها بدین منوال می گذشت و هر روز **شیخ احسائی با اظهار نظری، تشیع را به نام شیعه بودن تحریف می کرد؛** تا این که مخالفت ها و فتاوی مراجع عظام نجف اشرف علیه او آغاز شد و چون با نام و مرتبت نیابت حضرت امام قائم - ارواحنا فداه - بود، بیش از تصور احسائی کارگر می افتاد. اینجا بود که **احسائی** در صدد برآمد به هر ادعائی، حتی بی سابقه در تشیع، خویش را در جایگاهی قرار دهد که هم به مرتبت **نیابت مجتهدین** نزدیک باشد و هم در انظار آنهایی که به نام مرید و ارادتمند از او حمایت می کنند صاحب جاه و جلالی شود. ولی چون مسأله نیابت امام در ایام غیبت، زمان خاصه اش به اتمام رسیده و عامه اش به فقهاء، روایات حدیث مجتهد و گذار شده است، راه هرگونه نفوذ را برای ادعائی که پشتوانه شیعی داشته باشد، مسدود می کرد. اما شوق به ریاست و ذکاوت کم نظیر **احسائی** اجازه نمی داد دست از تعقیب کمبود مهم زندگیش که موقعیت او را در خطر می اندازد بردارد؛ به همین جهت آن چه را در سر و سر داشت دنبال می نمود تا اینکه عنوان «**نیابت**» و «**باییت**» را الگو قرار داده، عنوان رابطی را که

بیشتر در قصه‌ها به آن اشاره شده و جنبه خیالی و اساطیری دارد نظرش را جلب کرده، با نام «**نوکر مقرب**» حضرت امام قائم - ارواحنا فداه» مطرح کرد و برای اینکه ادعائی مافوق نیابت عام عصر غیبت نموده باشد، اعتقاد به این «نوکر مقرب» را «**رکن رابع**» نامید و تفهیم کرد که متمم سه رکن «**توحید**»، «**نبوت**» و «**امامت**» است و باید به نقش او در ایمان همانند سه رکن دیگر معتقد بود؛ در غیر این صورت مانند دعاوی مشایخ صوفیه^۱ که بی اعتقادی به **قطبیت ساختگی** تصوف فرقه‌ای را خروج از ایمان و نوعی بی‌دینی در دینداری تلقی کرده‌اند، بی اعتقادی به «نوکر مقرب» در حقیقت «رکن رابع» عبادات، انفاقات، ریاضات، حتی حج و پرداخت وجه شرعیه او را کفایت نمی‌کند، و بری‌زده نمی‌شود. و برای خنثی کردن فتاوی حضرات فقهاء امامیه درباره این ادعا و سایر نظراتش، «**نوکر مقرب**» را که یکی از معانی آن مترادف با نایب خاص است «**ناطق واحد**» خواند. یعنی در عدم حضور امام، گفته‌ او بر فرموده حضرات فقهاء ترجیح دارد. که این به‌طور صریح و آشکار خلاف فرموده امام صادق - علیه السلام - است؛ زیرا حضرتشان درباره روای احادیث مجتهد در عدم حضور امام که شامل هر عصر و زمان می‌شود فرموده‌اند: «هر کس از شما بتواند نقل حدیث کند، درباره حلال و حرام ما نظر دهد [اجتهاد کند] احکام ما را بشناسد، به‌رای و حکم وی راضی شوید که من او را بر شما حاکم کردم، هرگاه به حکم ما حکم کرد و شما نپذیرفتید، حکم خدا را سبک شمرده‌اید و [حکم] ما را رد کرده‌اید و

۱- به کتاب در کوی صوفیان تألیف آقای سید تقی واحدی رجوع شود.

ردّ ماردّ خداست؛ و آن، در حدّ شرک به خداوند است.»^۱ و در قسمتی از روایت اسحاق بن یعقوب نیز آمده امام زمان - ارواحنا فداه - فرموده‌اند: «هر که مرا انکار کند از من نیست، و راه او راه فرزند نوح است.»^۲

به هر روی رکن رابع اختراع شیخ احمد احسائی، بدعت اعتقادی بود که مورد توجه **استعمار خسته از مرجعیت** قرار گرفت. و اگر این مهم با استناد تاریخی نقل نشده است که: **بدعت** رکن رابع موجب گردید **استعمار**، شیخ احسائی را در جهت گذر از تنگنای مقتدرانه مرجعیت بهترین وسیله بداند، **اجتهاد در گزارشات تاریخ** چنین استنباطی را تائید می‌نماید. زیرا تردیدی نیست یگانه مانع تسلط استعمار بر ایران شیعه اقتدار ملی بوده است که محققان ما به نتیجه رسیده‌اند: «اصل مانع بر سر راه شکستن اقتدار ملی اتفاق دینی ملت ایران بود»^۳ که عامل و ناظم و حافظ آن غیر از مرجعیت شیعه نبوده و نیست. روحانیتی که «دستگاه عظیم شیعه به آنان امکان می‌داد تا در تمام مسائل سیاسی و اجتماعی دخالت مستقیم داشته باشند»^۴ و چون آنان را به «نام نایب محمد می‌خواندند، حکام نمی‌توانستند هیچ حکمی را بدون نظر آنان که فتوا نامیده می‌شود صادر کنند»^۵ زیرا شیعیان به حکم فرمان

۱- کافی: ۶۷/۱ + وسائل‌الشیعه: ۷۶/۱۸ و ۹۹ + الفصول المهمه: ۲۰۷ + الاصول الاصلیه، شبر: ۱۷۰، ۱۷۱ + بحارالانوار: ۲۲۱/۲ و ۲۲۲

۲- من انکرنی فلیس منی، و سبيله سبیل ابن نوح (کمال‌الدین ۴۸۴ ح ۳)

۳- بهائیت در ایران: ۸۲

۴- واپسین جنبش قرون وسطائی در دوران فتودال، محمدرضا فشاھی: ۴۹-۵۰

۵- همان مأخذ: ۴۸-۴۹

مطاع حضرت امام قائم - ارواحنا فداه - حکم ایشان را حکم امام زمان می‌دانند به همین اعتبار «در طول تاریخ همواره به خلفاء و سلاطین به چشم غاصبان ولایت و امامت نگاه می‌کردند و امر حکومت را در دوران غیبت امام زمان از آن ولایة امر - که با ولایت فقیه تعریف می‌شود - می‌دانستند.»^۱

ریشه‌یابی حرکت استعماری بابیه

طرح بدعت «نوکر مقرب» با موقعیت «رکن رابع» آن هم با تعریف «ناطق واحد» در زمان شیخ احمد احسائی با شرح و بسط‌های سلیقه‌ای او و **کاظم رشتی**، به خواست و نظارت **دالگورکی جاسوس** روسیه تزار که از نزدیک به نام **مستعار شیخ عیسی لنکرانی** در حوزه کاظم رشتی حضور داشت.^۲ پی‌گیری می‌شد زیرا آنچه شیخ احمد احسائی به نفع دولت عثمانی در ماجرای حمله به کربلا و هتک حرمت حرمین شریفین حضرت اباعبدالحسین و حضرت قمر بنی‌هاشم - سلام‌الله علیهما - و کشتار شیعیان انجام داده بود، نقش **فتنه‌انگیزی** افکار و عقائد **شیخیه** را نه فقط در ایجاد شکاف، بلکه **تخریب تشیع**، ثابت کرده بود. به همین اعتبار **دالگورکی جاسوس** پخته روس تزار با جدیت کامل آنچه را در طلاب شیخی مسلک و ابسته به دولت عثمانی می‌گذشت دنبال می‌کرد. زیرا معتقدان به بدعت «رکن رابع» در تشیع به کاسه داغ‌تر از آتش بدل شده بودند و می‌توانستند با تجمعی که

۱- واپسین جنبش قرون وسطائی در دوران فتودال: ۴۷

۲- مجموعه خاطرات گینیاژ دالگورکی مطالعه شود.

فراهم آورده‌اند حتی در لباس و عنوان طلاب علوم دینی حوزه‌ها بدون هیچ علامت مشخصه‌ای به عنوان روحانی شیعه، مهلک‌ترین ضربات را به تشیع که در رأس آن **مرجعیت مقتدر** است، وارد کنند. قابل تذکر می‌باشد، آنچه در این مقطع از حرکت **شیخیه** زمینه‌ساز بایه مورد توجه قرار نگرفته، ریشه‌یابی **حرکت استعماری بایه** است که بدون توجه به نقش **دولت عثمانی** به روس تزار مربوط دانسته‌اند. در صورتی که **گینیاژ دالگورکی** در زمان عضویت در سفارت روس تزار در ایران، بدون اینکه برای جاسوسی فرستاده شده باشد، به فکر اختلاف‌افکنی بین مسلمانان به نفع دولت متبوع خود می‌افتد. زیرا معتقد است «ایران را به وسیله ایجاد نفاق و بدبینی مسخر نمایم.»^۱ لذا به لحاظ خودمحوری که در ارتباط ایجاد نفاق و بدبینی بین ملت و روحانیت شیعه ایران داشت بر اثر گزارش‌های **سفارت روس**، از ایران احضار می‌شود؛ در پی ملاقات با امپراتور روس آن هم با **لباس مرسوم روحانیون** و نام **شیخ عیسی لنکرانی** که برای امپراتور و اطرافیانش تعجب‌آور بود و ارائه گزارشاتش مورد توجه قرار گرفته، جهت ادامه برنامه‌هایی که خود پایه‌اش را ریخته بود عازم کربلا و نجف اشرف شد.

دالگورکی جاسوس روس تزار، با ورود به کربلا و تفحص از اوضاع رقابت‌های عقیده‌ای بین مسلمانان، **شیخیه** را وسیله خوبی شناخته و برای منظوری که داشت به نام **شیخ عیسی لنکرانی** وارد حوزه درس **کاظم رشتی** می‌شود. با طرح تفکر تخریب‌کننده شیعی **شیخ احمد**

احسانی آشنا می شود، آن را می پسندد. در حقیقت دالگورکی بر سر سفره‌ای نشست که تمامی زحمات آن را دولت عثمانی کشیده بود. ورود جاسوس تازه نفس روسیه تزار بر بساط جاسوس کهنه کار دولت عثمانی، دو شکل جداگانه استعمار در کنار هم قرار گرفتند. و هر کدام جداگانه در پی مقصودی بودند که عثمانی و روس برای کاظم رشتی و دالگورکی مشخص و معین کرده، بل تقویتشان می نمودند. تا اینکه یک روز در مجلس درس کاظم رشتی «طلبه‌ای تبریزی سؤال کرد: آقا، حضرت صاحب الامر کجا تشریف دارند؟ او در جواب می گوید: من چه می دانم شاید در همین جا تشریف داشته باشند»^۱ با جواب کاظم رشتی «جرقة توطئه‌ای در ذهن دالگورکی شکل گرفت»^۲ و با توجه به اینکه می دید اگر فاصله‌ای بین گفته حساب شده کاظم رشتی و بهره‌برداری او بیفتد قابل استفاده نیست، به همین اعتبار در یکی از دیدارهای خصوصی که در منزل علی محمد شیرازی هرروزه صورت می گرفت، دالگورکی بسیار متواضعانه خطاب به کاظم رشتی گفت: «حضرت صاحب الامر، به من تفضل و ترحمی فرمائید، زیرا بر من پوشیده نیست توئی تو»^۳ و این را به صورت‌های مختلف تکرار می کرد که کاظم رشتی امام زمان است. ولی او نمی پذیرفت تا اینکه دالگورکی با استفاده از حشیش و حتی شراب او را متقاعد کرد که خود را امام زمان معرفی کند او پذیرفت.^۴

۱- سفینه النجاة فی المهلكات و المنجیات، تألیف علامه فقیه زاهد پارسا مجاهد آیت الله حاج شیخ ابوالفضل خراسانی: قسمت دوم از جزء ۲۴ صفحه ۱۰۵

۲- همان مأخذ

۳- همان مأخذ

۴- سند شماره اول که فوقاً نقل شد

به هر روی اگر به جزئیات گزارش تاریخ پیرامون **فتنه باب دقت** کنیم متوجه می شویم بساط **شیخیه** را دولت **عثمانی** به جهت تخریب حوزه علمیه کربلا و نجف به راه انداخت. **روسیه** تزار آن را به لحاظ اختلاف افکنی بین شیعیان و تضعیف تشیع مورد استفاده قرار داد. لکن در همین اثناء به فکر **امام زمان سازی** می افتد. در پی این مقدمات با تسلط **رژیم بلشویکی** روسیه، **انگلستان** از آنچه صورت گرفته بود در جهت **فرقه سازی** استفاده کرد. چنانکه دالگورکی در خاطراتش اشاره دارد، با ورودش به حوزه درس کاظم رشتی، دوستان انگلیسی را مانند خودش ملبس به لباس طلاب شیخی دیده است.

مرحوم آیت الله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی این مقطع تاریخ را چنین توضیح می دهد: «درست همان ایامی که با ایجاد اختلافات مذهبی در عثمانی، انگلیس را موفق کرد آن کشور را دو تقسیم کند. روس با فتنه باب به همین منظور ایران را مورد هدف قرار داد. به همین منظور از دوره ناصری به بعد انگلیس به تقویت فرقه های زائیده شیخیه پرداخت و بعدها که نظام استعماری دنیا به لحاظ های درهم ریخته شد، همانطور که یهودی بهائی، زرتشتی بهائی و مسیحی بهائی پیدا شدند حمایت های استعماری از فرقه ها نظام مشخص خود را از دست داد. انگلیس و آمریکا، هردو با پادوهای استعماری فرانسه از فرقه سازی خصوصاً زائیده های شیخیه که بهائیت از جمله آنهاست حمایت می کردند.»^۱

چرائی تبدیل

ادعای مهدویت به بابت

کاظم رشتی شاگرد صاحب شهرت و آوازه شیخ احسائی که با دولت عثمانی سر و سری داشت و برای ادامه آنچه شیخ ساخته و پرداخته بود تقویت و حمایت می‌شد. برخلاف ادعای شیخیه احقاقیه، که شاخه‌ای از شیخیه است طرح اختراعی رکنیت را به عنوان «شیعی کامل» یا «رکن رابع» که هر دو خصوصیت «نوکر مقرب» خوانده می‌شد آغاز کرد و هفده سال ادامه داد^۱ ولی با مرگ او در سال ۱۲۵۹ هجری قمری «دوران تازه‌ای از حیات مکتب شیخیه آغاز شد»^۲، شاگردان او به دو گروه تقسیم شدند؛ دسته‌ای که اکثریت با آنان بود به جستجوی رکن رابع پرداخته، هرکدام به سوئی که احتمال حضورش را می‌دادند حرکت کردند. و حاج محمدکریم کرمانی مستقیماً به کرمان مراجعت کرد، رکن رابع را با تمام جهاتش به نام «شیخیه» رواج داد و خود را رکن رابع مسلک شیخی معرفی کرد.

به هر روی، موضوع بسیار مهمی که توضیحی تعیین کننده جهت گزیدن به علی محمد باب نیز می‌باشد و کمتر به آن توجه نموده‌اند یا بهتر است متذکر شویم به آن بی تفاوت بوده‌اند، این مهم است که گینیاز دالگورکی براساس اظهارات کاظم رشتی، علی محمد را به ادعای مهدویت تشویق و ترغیب می‌کرده است. نظیر این که طلبه‌ای تبریزی

۱- چالش‌های عصر مدرن در ایران در عهد قاجار (مجموعه مقالات) انتشارات روزنامه‌ی ایران، محمدعلی اکبری: ۲۴۵

۲- اسناد فعالیت بهائیان در دوره محمد رضا شاه، ثریا شهسواری: ۲۲

از او درباره محل اقامت حضرت صاحب الامر - ارواحنا فداه - سؤال می‌کند و او جواب می‌دهد: «من چه می‌دانم شاید همین جا تشریف داشته باشد». یا آنجا که درباره جانشینی مورد سؤال قرار می‌گیرد که: چه کسی جانشین او است؟ جواب می‌دهد: «ظهور امام غائب نزدیک است و احتیاجی به تعیین جانشین نیست.»^۱ بر اساس این **بستر سازی** و اینکه گیناز دالگورکی نیز او را امام زمان خطاب می‌کرد، می‌بایست علی محمد **حرکت استعماری** خود را با ادعای مهدویت آغاز کند نه **باییت**. که تردیدی نیست اگر مورد توجه و تحقیق قرار گیرد، حتماً نتایج گوناگون مفیدی خواهد داشت. و ما این پیچیده را که مورد توجه بهائی پژوهان قرار نگرفته است، با توضیحاتی که ذیلاً اشاره می‌شود جهت یابی کرده، امید آن داریم کاری مفید ارائه داده باشیم:

الف: می‌دانیم که علی محمد می‌بایست **حرکت استعماری** خود را از جمع اتباع شیخ **احسائی** آغاز کند، در حقیقت نیاز مبرم به پشتمانه **مسلک شیخیه** و حمایت شیخیان دارد که لازمه آن مراعات مبانی اعتقادی شیخیه پیرامون «**رکن رابع**» است. با توجه به این مهم و مراعات آنچه شیخ احسائی مبنا قرار داده بود، نمی‌توانست مدعی مهدویت شود و تردیدی نیست اگر در آغاز حرکت این ادعای را می‌کرد مورد تکفیر شاگردان کاظم رشتی قرار می‌گرفت، چنان که بعداً تمامی **انشعابات شیخیه**، جهت آلوده نشدن به چنین ننگی علی محمد باب او را تکفیر کردند. و لذا در شروع ادعایش می‌گفت: «مردم بدانید خدا قبل از این باب - خودش - دو باب دیگر شیخ **احسائی** و کاظم رشتی را

۱- شیخیگری، بابی‌گری، بهائی‌گری، یوسف فضائی: ۲۹

معین فرموده بود.^۱ موضوع دیگر اینکه او به عنوان «رکن رابع» حرکتش را شکل می داد. بنابر تحقیقات پژوهشگرانه این گزارش به ثبت رسیده است: «علی محمد ابتداء خواست رقابت و همکاری با حاج محمدکریم خان کرمانی نماید، ولی به علل دیگری که دست بیگانگان آماده کرده بود کم کم پارا بالاتر گذارد.»^۲

ب: اگر علی محمد **فتنه‌ای** را که در سر و سرّ داشت با ادعای مهدویت برملا می کرد، دو منظور و خواست استعمار عملی نمی شد. **اول:** بدعت‌های اعتقادی احسائی که بهترین نوع بسترسازی را برای **فرقه‌سازی جدید در تشیع** فراهم می آورد، بی نتیجه و بلااستفاده می ماند و نیز علی محمد وسیله یا مقدمه‌ای در جهت سر و سامان دادن به فتنه‌ای که در سرّ می پروراند نداشت. **دوم:** در همان لحظه ادعای مهدویت با برخورد شدید شیعیان مواجه می شد، که حکم تکفیر و قتل را در پی داشت.

ج: اینکه شیعیان با عنوان «باب» در ایام غیبت حضرت امام قائم غائب - ارواحنا فداه - نه فقط کاملاً آشنا بودند، بلکه بعضاً عده‌ای در پی یافتن چنین اشخاصی بوده و هستند.

د: علاوه استعمار، شیخ **احسائی** را با تحمل مشکلات و مخارجی سنگین تقویت کرده بود تا با ابداع «**نوکر مقرب**» - رکن رابع - با قدرت مقتدرانه **مرجعیت شیعه** مقابله کند و چون استعمار و حکومت نوکر استعمار ایران در مقابله با **مرجعیت شیعه** هماهنگ و هم‌منظور و

۱- اسرارالآثار، اسداله فاضل مازندرانی: ۱۲۹/۲

۲- باب و بها را بشناسید، فتح‌الله مفتون یزدی: ۷۷

هم عقیده بودند از شیخیه حمایت کردند. آقای دکتر سید سعید زاهد گیلانی می نویسد: «شیخیه ابتدا با اتکاء به اقتدار دولت رشد می کند و مکتبی در مقابل اقتدار روحانیت ایجاد می نماید.»^۱ و این جز با ادعای «باب» حضرت صاحب الامر بودن که مترادف با نیابت خاصه است امکان پذیر نبود.

ه: از جمله جهاتی و دلایلی که علی محمد توانست مردم عوام ناآگاه را جذب کند استفاده‌ای بود که از دوگانگی بین دولت و ملت و ظلم بیش از حدی که بر مردم روا می شد، داشت. او در چنین شرائطی با استفاده از عنوان نیابت حضرت حجت طرفدارانی را به خود جلب کرد.^۲ آنچه بعداً پیش آمد، خواست و بهره‌برداری استعمار از او بود. و: مهم‌ترین که مردم ادعای نوکر مقرب» را به لحاظ ارادت و اعتقاد به وجود نازنین حضرت امام زمان - ارواحنا فداه - می پذیرفتند و از هیچ نوع جانفشانی و ایثار در حق او دریغ نمی کردند. درست برخلاف مهدویت یا نیابت خاصه؛ چنانکه پیر دین و سیاست آیه الله حاج شیخ حسین لنکرانی اشاره کرده‌اند: «لازم است به این نکته مهم تاریخی توجه بیشتری شود که افراد اولیه‌ای که به سراغ صیت و آوازه باب رفته‌اند مؤمنین ساده لوحی بوده‌اند که - به زعم خود - سراغ کسی رفته‌اند که صرفاً داعیه ارتباط مستقیم با حضرت ولی عصر حجة بن الحسن - عجل الله تعالی فرجه الشریف - داشته و ادعای دیگری - اعم از مهدویت و نبوت و... - نداشته است.»^۳

۱- بهائیت در ایران: ۷۷

۲- بهائیت در ایران: ۱۹۸

۳- فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه بهائیت: ۸۷

خوشبختانه این استنباط از وقایعی مهم که می‌رود در تاریخ گنگ بماند به وسیله پژوهشگران بعدی نیز پی‌گیر شده، به‌چنین مهمی که پاسخ خیلی از سؤالات نظیر اینکه چهره‌های مذهبی چگونه جذب علی محمد باب شده‌اند اشاره کرده نوشته‌اند: «اساس و مبنای دعوت سیدعلی محمد شیرازی حول محور «ظهور مهدی» یا «منجی موعود» و رهاننده‌ی نهایی در چارچوب تفکرات شیعی دور می‌زد و از این طریق هوادارانی نیز در نقاط مختلف کشور گرد آورد.»^۱

این موضوع غیرقابل انکاری می‌باشد که حتی ابوالفضل گلپایگانی مبلغ بهائیت به آن اشاره نموده می‌نویسد: «وقتی باب قیام فرمود، اهل اسلام عموماً و شیعه امامیه خصوصاً به‌جان، طالب ظهور مهدی موعود - روحی فداه - بودند و او - یعنی باب - را مروج شریعت اسلامی گمان می‌کردند.»^۲

یا به این نیز اشاره کرده‌اند که **کلنل شیل** سفیر انگلیس در زمان باب به وزیر امور خارجه **لندن** گزارش کرده: «گفته می‌شود مدافعین زنجان اصلاً بابی نیستند. چون آنچه سربازها از بالای دیوار شنیده‌اند ندای لااله الاالله محمد رسول الله بوده و آنها به علت جور و ستم سربازان نسبت به آنان می‌جنگیدند»^۳ و لذا گزارش کرده‌اند: «پاره‌ای از بزرگان بابیه زمانی که از ادعاهای جدید باب مطلع شدند، از وی روی برگرداندند و از کار خویش اظهار ندامت کردند. ملا عبدالخالق یزدی و

۱- اسناد فعالیت بهائیان در دوره‌ی محمدرضا شاه، ثریا شهسواری: ۳۳

۲- همان مأخذ: ۸۹ به نقل از تاریخ ظهور دیانت باب: ۳۳

۳- همان مأخذ: ۸۹ به نقل از اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، شماره ۶۰/۱۳۲۴

ملا محمد تقی هراتی دو تن از این گونه کسان اند.^۱ در این صورت **بایان اولیه** که به باب گرویده‌اند، به لحاظ اعتقاد شیعی عده‌ای از بندگان صالح به مسأله تشریف، بوده است. و تردیدی نیست. همان عده از اتباع **شیخیه** که مانند ملاحسین بشرویه خود را «باب باب» معرفی می‌کردند و تعدادشان ۱۸ نفر بود نیز «شیخیان متعصبی می‌دانند که بنا بر آموزه‌های شیخ احمد و کاظم رشتی منتظر ظهور امام زمان بودند».^۲ و اگر غیر شیخی در آن اوقات ادعای علی محمد را پذیرفته، زمانی بوده که «همه دلشان برای دیدن امام پر می‌زد، [به همین لحاظ] بسیاری از مردم ندیده و نشنیده، او [علی محمد] را قبول کردند».^۳ با آنچه از نظر گذشت نتیجه می‌گیریم: علی محمد آنقدر هم تابع افکار **کاظم رشتی** و القائات پی‌گیرانه جاسوس روس تزار نبوده؛ بلکه خود نیز بدون هیچ فریبی در نوع شکل دادن به **حرکت استعماری** خویش حساس بوده و به همین جهت قبل از ادعای مهدویت خود را باب صاحب‌الامر معرفی کرده، در نتیجه جمعی از مردم که از مسائل پشت پرده بی‌خبر بوده‌اند و اساساً قدرت تشخیص سره از ناسره را نداشتند بر اساس آرزوی مقدس و ممتد تاریخی خویش و شوق دست‌یابی به مقاماتی که نتیجه تقرب به امام زمان می‌باشد، یا نجات از مظالم وقت، داعیه علی محمد باب را - به خطا و اشتباه در تشخیص، درست و واقعی پنداشته، ادعای او را

۱- همان مأخذ: ۸۹ به نقل از ظهور الحق: ۱۷۴/۳-۱۷۳ - فتنه باب اعتضاد السلطنه: ۳۴

۲- اسناد فعالیت بهائیان در دوره محمد رضا شاه: ۲۴

۳- همان مأخذ: ۲۵

پذیرفته‌اند. به تعبیری روشن‌تر «افرادی که به‌باب و دیگر سران وقت این مسلک استعماری پیوستند، غالباً خارج از طرز تفکر یاد شده راجع به‌باب، تصور دیگری نداشته و از نیات شوم و سرائر پلیدی که در طول تاریخ از طرف دیگر سران **بایه** تدریجاً کشف گردید، بی‌اطلاع بودند».^۱

به‌هرروی نباید تردید کرد چون اساس و مبنای دعوت علی محمد شیرازی بر حول محور «ظهور مهدی» یا «منجی موعود» و رهاننده‌ی نهائی در چهارچوب تفکرات شیعه دور می‌زد، از این طریق هوادارانی نیز در نقاط مختلف کشور به‌ویژه مازندران، زنجان، فارس و یزد، گرد آورد».^۲

از مرگ رشتی تا اعدام علی محمد باب

استعمار فرصت طلب انگلیس، از زمان پراکنده‌گونی‌های شیخ احمد احسائی، نه فقط متوجه مأموریت او در جهت **مسلک‌سازی** که تشیع را مبتلا به‌فتنه‌ای جدید کند، شده بود، بلکه کاملاً او را شناسائی نموده، نقش دولت عثمانی را در برخورد‌های احسائی با مبانی تشیع دقیقاً زیر نظر داشت و از نزدیک ناظر تهاجم و حشیانه عثمانی در پی انتشار کتاب «شرح الزیاره» احسائی بود. که چگونه دولت عثمانی آن را بهانه قرار داده، کربلا را به‌خاک و خون کشید. و این که **کاظم رشتی**

۱- توبه‌کنندگان، سیدعلی اصغر میلانی: ۱۹۱

۲- اسناد فعالیت بهائیان در دوره‌ی محمدرضا شاه: ۳۳

شاگرد مدعی جانشینی او حرکت ضدتشیع او را با برقراری حوزه‌ای ظاهراً شیعی، لکن به نام «شیخیه» حفظ کرده است. تا این که گینیاژ **دالگورکی** وارد معرکه‌ای شد که عثمانی برپا کرده بود و انگلیس نیز آن را زیر نظر داشت؛ آنچه از گزارش‌های تاریخ و خاطرات بازمانده **جاسوسان** دست‌اندرکار مربوط به کار «شیخیه» به دست می‌آید، هر سه گروه عثمانی، انگلیس و روس تزار با اینکه یکدیگر را شناسائی کرده بودند^۱ هر کدام بدون آنکه مزاحمتی برای یکدیگر داشته باشند مأموریت خود را دنبال می‌کردند. و تردیدی نباید داشت **کاظم رشتی** با اینکه به طور کامل در اختیار عثمانی بود و نمی‌توانست با جاسوسان انگلیس و روس ارتباط داشته باشد، آنان را شناخته و زیر نظر داشت. زیرا **دالگورکی** درباره نظر کاظم رشتی نسبت به خود می‌نویسد: «من سر درس‌ها [ای رشتی] اغلب حاضر و طرف توجه آن مدرس محترم واقع شدم. معهدا او مرا به چشم خودی نمی‌نگریست. مثل آنکه در قلب او آگاهی از جنس و نیت من منقش بود و اطمینان کامل به من نداشت، مسائل مطروحه‌ای را که در جواب می‌فرمود با یک حال تردیدی به من نگاه می‌کرد. شاید هم می‌فهمید که من به دروغ مباحثه و مطالعه می‌کنم؛ ولی من از رو نمی‌رفتم».^۲ و اینکه نوشته‌اند: فرزند کاظم رشتی استخدام شده در دولت عثمانی، به پدر هشدار داده بود، یقین بدان جاسوسان انگلیس او را کاملاً زیر نظر دارند.^۳

۱- خشت اول، مندرج در فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه بهائیت: ۱۵۹

۲- سفینه النجاة فی المهلكات و المنجیة: ۴۹۹

۳- لعنت‌شدگان، ورق: ۱۳۲ خطی مربوط به کتابخانه مرحوم سید محمد علوی طباطبائی بروجردی که خدایش غریق رحمت فرماید.

به هر روی با مرگ کاظم رشتی شاگردانی که مانند حاج محمدکریم کرمانی در انتظار چنین روزی به سر می بردند تا معرکه‌ای را در قلب دکانی که احساسی و رشتی ساخته و پرداخته بودند راه بیندازند، فوراً به کرمان بازگشت تا آنچه را در سر و سرّ داشت سر و سامان دهد. علی محمد شیرازی نیز در شیراز به عنوان «رکن رابع» سر و صدائی به راه انداخت. دیگران هم به اعتبار القائنات کاظم رشتی «در انتظار قریب الوقوع امام غایب به سر می بردند [و] خود را از زمره‌ی یاران حقیقی وی به شمار می آوردند و برای دستیابی به مقام باییت و نیابت، در جستجوی شیعه‌ی کامل و تعیین رکن رابع به عبادات سخت مشغول بودند.»^۱ با گذشت اندک زمانی ۳۸ نفر مدعی جانشینی کاظم رشتی شدند و هر کدام سرسلسله‌ی فرقه‌ای از شیخیه شدند.^۲

حاج محمدکریم کرمانی در کرمان، میرزا شفیع ثقة‌الاسلام و ملا محمد ممقانی در آذربایجان و علی محمد شیرازی در شیراز هر کدام بساطی مستقل به راه انداختند. میرزا حسن گوهر و میرزا محیط نیز در عتبات عالیات شیخیه را حفظ کردند.^۳

در همین روزها که دالگورکی حرکت مدعیان جانشینی رشتی را زیر نظر داشت و سعی می کرد آنچه درباره‌ی علی محمد شیرازی انجام داده کاملاً کنترل شود، در حقیقت مبادا رقبای انگلیسی بر سر سفره آماده قرار بگیرند، متوجه شد جاسوس‌های انگلیسی که تا آن لحظه

۱- اسناد فعالیت بهائیان در دوره محمدرضا: ۲۲

۲- بهائیان، محمدباقر نجفی: ۴۰

۳- ایران بین دو انقلاب، پروانه آبراهامیان، ترجمه احمد گل محمدی

آرام و ساکت بودند، به این نتیجه رسیده‌اند که دالگورکی صرفاً به جهت کسب اطلاع از اوضاع شیخیه وارد کربلا نشده است؛ بلکه طرحی جامع را دنبال می‌کند. **دالگورکی** که در کار خود مهارت کامل داشت از برخوردها و حرکات رقبای بریتانیایی نتیجه گرفته بود دستش «نزد جاسوسان انگلیسی رو شده» است، «به ناچار گریخت و با رایزنی وزارت امور خارجه روسیه به ایران مأمور شد و به مرور جای سفیر را گرفت».^۱

این تحول در مأموریت دالگورکی درست در حساس‌ترین دوره فعالیت علی محمد شیرازی که با مخالفت‌های خویشاوندان و اخراج او از شیراز و ورودش به اصفهان بود مصادف شد.

دالگورکی به معتمدالدوله حاکم اصفهان سفارش حمایت و مراقبت از علی محمد را نمود؛ ولی با مرگ نابهنگام او قدرت به دست مخالفان افتاده، علی محمد به تهران فرستاده شد. در این اثناء که فتنه‌گری انگلیس‌ها در شهرهای رودبار مازندران، کاشان، تبریز و فارس به اغتشاش کشیده شده بود، دالگورکی را به وحشت انداخت؛ زیرا یقین داشت انگلستان به‌طور کامل کارهای او را زیر نظر داشته. به همین دلیل برای اینکه رازش کاملاً برملا نشود زمینه‌ای فراهم آورد که علی محمد را در تبریز به قتل رساندند.^۲ و به استناد گزارش عبدالحسین آواره «قونسول روس اظهار افسوس نموده، رقت آورده

۱- خشت اول، مندرج در فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه بهائیت: ۱۵۹

۲- همان مأخذ ماقبل: ۱۵۹ به نقل از شماره‌های ۲۷-۲۱ مجله خورشید مکه

بود و گریه کرده.^۱ ولی برخلاف تصور دالگورکی اعدام علی محمد نه فقط سودی نبخشید، بلکه شورش بابیان به رهبری فردی به نام ملاعلی ترشیزی ملقب به «حضرت عظیم» که علی محمد نزد او دعوی مهدویت کرده بود^۲ آغاز شده، ترور ناصرالدین شاه را به دنبال داشت از همین رو فردی از اعضای اداره تشریفات شاهی به نام حاجی سلیمان خان را مأمور ترور کردند. تصمیم گرفتند بعد از ترور شاه، علماء و اعظام شهر را به قتل رسانده، شهر و ارک، خزانة و توپخانه را تصرف کرده، حکومت را در دست بگیرند.^۳ روز ۲۸ شوال ۱۲۶۸ هـ.ق که می باید شاه ترور می شد، سه تن از بابیان مسلح، به بهانه ارائه تظلم نامه در سر راه شاه که از شکار مراجعت می کرد به وی نزدیک شدند؛ ولی حادثه ترور ناکام ماند. به دنبال این عمل، تلاش وسیعی از طرف حکومت برای دستگیری بابیان صورت گرفت ۴۰۰ تن کشته شدند.^۴ بازمانده ها اخراج شدند. یحیی نوری **صبح ازل** که از سوی علی محمد باب به وصایت مأمور و منصوب شده بود، بابیان او را واجب الطاعة و اوامرش را مفروض الامثال می دانستند،^۵ نخست با کمال وحشت به مازندران^۶ سپس به بغداد گریخت.^۷

۱- کواکب الدریه فی مآثر البهائیه، عبدالحسین آیتی: ۲۴۸

۲- تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، عبدالحمید اشراق خاوری: ۳۱۷/۱

۳- مذاهب ملل متمدنه، تاریخ علی محمد معروف به باب، مسیو نیکا، ترجمه ع.م.ف: ۴۶۳

۴- مفتاح باب الابواب، مهدی زعیم الدوله ترجمه مرحوم آیه الله حاج شیخ حسن فرید گلپایگانی: ۱۳۷-۱۳۸

۵- مقدمه ادوارد براون بر نقطه الکاف: ۳۸

۶- اسناد فعالیت بهائیان در دوره ی محمدرضا شاه: ۳۹

۷- حضرت بهاء الله، محمدعلی فیضی: ۴۰

حسینعلی نوری به سبب نقش حساس که در ترور شاه داشت محبوس گردید.^۱ پس از چهار ماه با مساعدت‌های سفیر روسیه که حضور امیرکبیر آن را بی‌نتیجه گذاشته بود، با به‌وزارت رسیدن میرزا آقاخان نوری همشهری حسینعلی نوری که از هیچگونه حمایتی در حق او دریغ نمی‌کرد و در قتل امیرکبیر هم دست داشت^۲ آزاد شده^۳ همراه پسرش عباس که به عبدالبها معروف شد و دخترش ورقه علیا و سایر افراد خانواده^۴ در حالی که توسط غلامی از قنصل‌خانه روس و گماشته‌ای از دولت ایران^۵ تا مرز عراق^۶ همراهی می‌شد، به سوی بغداد حرکت کردند.

حسینعلی نوری با ورود به بغداد و صدور لوحی به‌عنوان تشکر از الکساندر دوم امپراتور روس و سفیر او - دالگورکی - در ایران^۷ کار خود را با طرح نقشه‌ای که مقدمه کودتای او علیه میرزا یحیی صبح ازل جانشین باب بود آغاز کرد. نخست برادرش یحیی را از دسترس بابیان دور نگاه داشت و خود به‌امور بابیان پرداخته، موقعیت خود را تثبیت می‌کرد.^۸ با این کار به‌ظاهر در مسیر حفظ شأن یحیی صبح ازل، ریاست واقعی بابیه را در دست گرفت، در حالی که سخت به سرکوبی

۱- تنبیه‌النائمین، عزیزیه خواهر حسینعلی نوری: ۶۵

۲- تاریخ جامع بهائیت، بهرام افراسیابی: ۱۹۶

۳- فتنه باب، اعتضادالسلطنه صفحه‌های ۱۵، ۱۷، ۲۰ و ۲۲ دیده شود.

۴- قرن بدیع: ۳۱۸/۱-۳۱۹ هـ بهائی‌گری، احمد کسروی: ۶۵

۶- مطالع الانوار: ۵۹۳-۵۹۴ و ۶۱۲-۶۱۱ + بهاء‌الله و عصر جدید، دکتر اسلمونت: ۴۴ + قبله عالم ناصرالدین شاه و پادشاهی ایران، عباس امانت، ترجمه حسن کامشاد:

۲۹۷-۲۹۸

۷- قرن بدیع: ۸۶/۲

۸- کشف‌الحیل: ۲۵۴

رقیبان پرداخته بود بازار آشوبگری و آدمکشی را رونق داد.^۱ در اول محرم که **بایان** تولد علی محمد باب را در باغی که خود آن را «رضوان» نام گذاشته‌اند جشن می‌گرفتند، چنان به عیش و عشرت و عیاشی پرداختند^۲ که خشم مسلمین آن نواحی را دنبال داشت؛ **بایان** جرأت عبور در معابر و حضور در محافل را نداشتند.^۳ این وضع پای حکومت ایران و دولت عثمانی را به میان کشید. دولت ایران از عثمانی خواست که **بایان** را به اسلامبول تبعید کند. به حکم حکومت عثمانی **بایان** از موصل و حلب و اسکندریه به اسلامبول فرستاده شدند.^۴

ناگفته نماند حسینعلی نوری آنگاه که به فکر افتاد به‌طور غیرمستقیم **صبح ازل** را کنار زده، خود حاکم مطلق شود، اقداماتی نمود که هوشمندان بایبه متوجه شدند، یحیی را بیدار کردند و او برادرش حسینعلی را از خود راند، بهاء ناچاراً بی‌خبر بغداد را ترک کرده، به کوه‌های سلیمانیه نزدیک موصل نزد درویشان نقشبندیه و قادریه رفت. دو سال تمام با لباس درویشی به نام درویش محمد روزگار را گذرانید؛ ولی بعد از دو سال از آنجا هم اخراج گردید.^۵ چاره را در توبه و عذرخواهی از **صبح ازل** دید، و لذا با توبه و انابه رضایت برادرش را جلب کرده، دوباره به جمع **بایان** بازگشت؛ این بار با فرصت کامل تمام آنچه را علیه او بود در آثار بازمانده علی محمد باب

۱- مفتاح باب‌الابواب: ۲۲۴-۲۳۲

۲- همان مأخذ: ۲۲۲

۳- قرن بدیع: ۳۲۹/۱

۴- تاریخ جامع بهائیت: ۳۳۴

۵- در حقیق مختوم، عبدالحمید اشراق خاوری: ۳۴۱

جمع‌آوری کرد.^۱

فتنه بها

در مسلک سیاسی باب

حسینعلی پس از اقدامات لازم در نابودسازی مدارکی که می‌توانست موقعیت او را نزد بابیان خدشه‌دار سازد، در آغاز سفر به اسلامبول به استناد پیشگوئی علی محمد باب که مژده «من یظهره اللهی» را در سنه ۲۰۰۱ داده^۲ و گفته بود اسم او «محمد است»^۳ و در «مسجد الحرام»^۴ ظهور می‌کند، در حقیقت به حضرت امام قائم غائب محمد بن الحسن العسکری - ارواحنا فدا - که در مسجد الحرام ظهور می‌نمایند بشارت داده بود، قبل از رسیدن سنه ۲۰۰۱ در حالی که اسمش و مکان ادعایش با آنچه علی محمد باب درباره «من یظهره الله» گفته بود مطابقت نمی‌کرد، مدعی مقام «من یظهره اللهی» شد.^۵ **قره‌العین** در دشت «بدشت» او را بهاء‌الله خوانده،^۶ به این خطاب شهرت یافت. مسلک استعماری او که مورد حمایت روس تزار بود، به همین مناسبت «بهائیت» خوانده شد.

بدین ترتیب فتنه‌ای را که شیخ احمد احسائی با اختراع «رکنیت» در تشیع شهرت داد به «باییت» انجامید محل بروز فتنه «بهائیت» شد. در این صورت باید توجه داشت «شیخیه» سهم امپراطوری عثمانی

۱- لوح ابن‌الذئب: ۱۲۳

۲- بیان فارسی، باب اول از واحد دوم

۳- همان مأخذ: ۳۰۹

۴- همان مأخذ: ۲۳۰

۵- مکاتیب عباس افندی: ۱۷۷/۲

۶- بیان حقیقت، حسین رحمانی نوش‌آبادی: ۳۴-۳۵

است، «بایه» سهم امپراطوری روس تزار و شیخیه بایه ازلیه سهم انگلیس، نتیجه این شیطنت‌های استعمار سلطه‌گر در دو شاخه ازلیه و بهائیه به شرح زیر است؛ لکن نخست باید بدانیم بعد از تقاضای میرزا حسین قزوینی سفیر ایران در قسطنطنیه که بنابر خواست حکومت ایران، بایان به دورترین بلاد خاک عثمانی تبعید شوند و اعزام آنان به ادرنه، بین آنها چند دستگی و جدائی حادث شد، گروهی از بایان که صبح ازل را جانشین باب می‌دانستند نام «ازلی» گرفتند. جمعی دیگر که در پی کودتای حسینعلی نوری رفتند به لحاظ «بهاء‌الله» خوانده شدن او «بهائی» نامیده شدند.^۱

شیخیه بایه ازلیه تا وقتی که یحیی صبح ازل زنده بود کاملاً تحت حمایت‌های بی‌دریغانه انگلیس فعال بود؛ با فقدان صبح ازل^۲ جانشین رسمی علی محمد باب، به استناد وصیت او که به حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد: «من می‌میرم و شما وصی و جانشین من هستید و دو رونوشت هم برای دیگران می‌فرستد» ازلیان در ژنو به یحیی دولت‌آبادی اطلاع می‌دهند که به استناد وصیت‌نامه‌ای که صبح ازل در زمینه جانشینی خود در دست دارد، شما به قبرس عزیمت نموده، زعامت ازلی‌ها را قبول کنید، او به این دعوت جواب مثبت نداده، عازم تهران می‌شود.^۳ ولی ازلیان همچنان بر تقاضای خود سماجت می‌نمودند تا اینکه ۴۳ نفر از آنان عازم تهران می‌شوند

۱- رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، اسداله فاضل مازندرانی: ۱۳۲/۲

۲- او در ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۳۰- ۲۹ آوریل ۱۹۱۲ به سن ۸۲ سالگی در شهر فاماگوست «ماغوسا»ی قبرس می‌میرد و در یک مایلی آن شهر به خاک می‌رود (بدیع:

۳- عهد اعلی...: ۵۰۵

و دوباره همان تقاضا را تکرار کرده، یحیی دولت‌آبادی در جواب آنها می‌گوید: «دست از من بردارید» اصرار می‌کنند: شما به استناد دستخط صبح ازل جانشین او می‌باشید، جواب می‌دهد: «دستخط نزد من است» می‌گویند: پس باید دستور بدهید. دولت‌آبادی در جواب این تقاضا و اصرار ازلیان متذکر می‌شود: می‌ترسم دستوراتی که می‌دهم عمل نکنید. حضار با اعلام این که عمل خواهند کرد، می‌خواهند تا دستوراتی را صادر کند؛ دولت‌آبادی می‌گوید: قسم بخورید دستوراتی را که می‌دهم عمل می‌کنید. هر ۴۳ نفر قسم می‌خورند از جان، مال و ناموس عمل خواهند کرد. می‌گوید: بیعت کنید. یکی یکی دست به دست او داده، بیعت می‌کنند. سپس دولت‌آبادی می‌گوید: «از این ساعت تا دستور ثانوی باید همه وسط مذهب شیعه اثنی‌عشری راه برویم. یعنی به افراط و تفریط و توجیه و سلیقه شخصی عمل نکنیم. هرکاری شیعه مذهب انجام می‌دهد از غسل جنابت و نماز صبح دو رکعت و تقلید فلان مجتهد، باید از این ساعت همه عمل کنید تا مردم بدانند شما شیعه هستید.»^۱

تردید نیست عده‌ای هم بنا بر گزارشی که با یحیی دولت‌آبادی بیعت نکردند به «بهانه اینکه دین سابق، نسخ شده است و چون مرگ یحیی صبح ازل هم قبل از تشریح بوده و تکلیفی در بین نیست و دوران فترت است و حکمی هم در دوران فترت نیست (!) [همانطور که خود را از حلقه دین خارج کرده بودند]^۲ از حلقه مسلک باییه هم

۱- فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه‌نامه بهائیت: ۸۶

۲- بعد از انتشار خاطرات مستر همفر با مقدمه مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسین

خارج ساخته و کاملاً به طرف اباحه مطلق رفته‌اند و ظاهراً تشکیلات خاصی هم دارند و در روابط با دیگران و خودشان هم بی تفاوت و لابشرط هستند، ولی نسبت به انگلستان خودشان، وفادار مانده‌اند.^۱

بهائیت

بعد از کودتای حسینعلی نوری علیه برادرش صبح ازل، آنچه را علی محمد باب ساخته بود به وسیله جانشین او یحیی نوری معروف به ازل ادامه داده شد. و به همان سرنوشتی ختم گردید که از نظر گذشت. **منحرفانی** هم که پی ادعای حسینعلی نوری را گرفتند، به لحاظ خطاب «بهاءالله» به او، بهائی نام گرفتند. که **ازلیان** به حمایت انگلیس و **بهائیان** به پشتوانه هواداری‌های بی دریغانه روس تزار در تقویت و توسعه خویش سرگرم بودند.

این روند ادامه داشت تا رژیم روسیه تزار به **رژیم بلشویکی** تغییر یافت، بهائیت سهم روس هم نصیب انگلستان شد. «از آن پس عنصر **بهائی** چون عنصر **جهود**، به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد. طرفه اینکه از جهودان نیز کسانی به آن فرقه

← لنکرانی که متن فوق مربوط به آن مقدمه است با چند تن از دوستان و حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ علی صحت حضورشان بودیم تذکر دادم اینجا که فرموده‌اید ازلیان با فقد صبح ازل «خود را از حلقه دین خارج ساخته» توجه دارید که ازلیان بیش از این‌ها بردین خروج کرده بودند، پذیرفتند و به خاطر دارم که متن را به صورت فوق تصحیح کردند.

۱- فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه‌نامه بهائیت: ۷۳ به نقل از مقدمه آیت‌الله لنکرانی برخاطرات سیاسی و تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی: ۴-۷

[بهائیت] پیوسته‌اند.^۱

به هر روی بعد از جنگ جهانی دوم و تفوق میراث‌خوار استعمار، نحر بهائیت «هم به‌رود تایمز ریخته» شده^۲ ضمیمه دستگاه جاسوسی آمریکا گردید و مانند **وهایسم** و **صهیونیسم** مخلوق انگلیس شش دانگ به خدمتگزاری عموسام و در کنف حمایت بی‌دریغ «ینگی دنیا» درآمد.^۳ به گفته پیر دین و سیاست مرحوم لنکرانی «الان روس و آمریکا و انگلیس و فرانسه [در حمایت از بهائیت] همکاری دارند. همه دارند حمایت می‌کنند... و حساسیت و پی‌گیری مشترک مارکسیسم و کاپیتالیسم راجع به حمایت از **جاسوسان بین‌المللی بهائیت**، گویی خیلی بیشتر از مشترکات دیگر آنان است.»^۴

به هر روی به‌روزگار ما «ستون پنجم روس‌ها»^۵ ی تزار دیروز، بدون آنکه پیوند و همکاری خویش را با دیگر کانون‌های استکباری جهان بگسلد، به تعبیر مرحوم لنکرانی به صورت «ستون پنجم استعمار ویژه آمریکا و صهیونیسم»^۶ درآمد است. زیرا ابرقدرت‌های ضد بشر به‌رغم اختلافات و تضادهایی که بر سر منافع خود با هم دارند، همه با اسلام، بالاخص شیعه (بلی مخصوصاً شیعه)^۷ درستیزند. شیعه شجاع مظلوم ضدسلطه، شیعه همیشه بیدار، شیعه‌ای که هرچه شهید

۱- امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، چاپ پنجم: ۴۵۷.

۲- فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه بهائیت: ۷۵.

۳- همان مأخذ: ۷۲

۴- همان مأخذ: ۷۷.

۵- مذاکرات مجلس شورای ملی دوره ی هجدهم، جلسه ۱۶۰-۲۹ مهر ۱۳۳۴.

۶- اظهارات و خاطرات آیه‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی مندرج در فصلنامه مطالعاتی

تاریخی: ۷۲

۷- همان مأخذ: ۷۶.

می‌دهد راست قامت می‌ماند و به‌راهش معتقدتر می‌شود، چون شیر
براستعمارگران می‌غرد، در مقابل هرتزویر و خدعه ضدانسانی
می‌ایستد، به این توجه داشته و دارد **عثمانی** سلطه‌طلب رفت ولی
شیخیه ساخته پاشاهای عثمانی ماند. به‌امپراطوری **تزار روسیه**،
بلشویک‌ها خاتمه دادند ولی **باییت**، **ازلیت**، **بهائیت** مخلوق
شیطنت‌های گیناز دالگورکی همان استعمار، ماند. **انگلیس** استعمارگر
غارتگر، بساط سلطه‌اش را بردوش کشید و از هندوستان رفت، ولی
قادیانی ساخته و پرداخته همان استعمار، ماند. اگر **وهابیت** فرزند
نامشروع انگلیس و خاندان شاهان حجاز به‌نام اسلام و مسلمانی
به **تحریف اسلام** و **تضعیف وحدت امت اسلامی** در مقابل صهیونیسم و
تخریب تشیع روح اسلام ناب محمدی که یگانه نیروی همیشه تازه
نفس ضداستعمار بوده و هست، مشغول است، **بهائیت** با همان
شناسنامه و سابقه، مانند **سپاه صحابه** وابسته به‌وهابیت تروریسم،
چون خوره به‌جان ناآگاهان جوامع شیعی افتاده است.^۱

رساله حاضر

و مؤلف بزرگوار آن

پسند بهائیان از به‌سلطنت رسیدن رضاخان سوادکوهی که خود او
را معرفی کرده بودند، در پی اقدامات آشوبگرانه‌ی ابوالفتح‌زاده و
منشی‌زاده، **مشکات‌الممالک**، سه بهائی پایه‌گذار گروه تروریستی

۱- فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه‌نام بهائیت: ۷۳ به‌نقل از خاطرات سیاسی و تاریخی
مستر همفر در کشورهای اسلامی مقدمه آیت‌الله لنگرانی: ۴-۷

کمیته‌ی مجازات که عملیات خود را در قالب گروه جدید آغاز کرده بودند، چند فقره قتل که بازتاب اجتماعی و سیاسی فراوان داشت، فضایی از رعب و وحشت را در تهران به وجود آورد که چهار سال بعد به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ه.ق رضاخان و سیدضیاءالدین طباطبائی انجامید. حضور علی محمد موقرالذوله یکی از سران درجه اول بهائی و از خویشان علی محمد باب در کابینه سیدضیاء در منصب وزیر فواید عامه و تجارت و فلاح، تشکر و پاداشی بود از خدمات بهائیان در پیروزی کودتای سوم اسفند.^۱ بهائیان به‌همین جهت و خصوصیت حکومت پهلوی را شروع عصر جدیدی در عرصه تبلیغات و فعالیت خود می‌دانند. زیرا بهائی‌گری با تسامح نسبی رژیم پهلوی روبه‌رو شد و در اثر این تسامح بهائیت بیش از پیش در ایران ریشه دواند. در این زمان بود که بهائیان با جلب نظر رضاخان اقدام به تأسیس تشکیلات و محافل رسمی نمودند؛ که تأسیس محفل ملی به اصطلاح روحانی بهائیان ایران در ۱۳۰۰ ه.ق و انجمن شور روحانی ۱۳۰۶ ه.ق نمونه‌ای از اولین تشکیلات رسمی بهائیان در ایران بود. در این زمان که سرلشکر شعاع‌الله علائی از اعظام بهائیت، مأمور اداره مالیه و محاسبات قزاقی شد^۲ محمدرضا در مقام ولیعهدی در مدرسه «تربیت بنین» بهائیان تلمذ می‌کرد.^۳ سرگرد منیعی یکی از افسران معروف بهائی به‌عنوان آجودان مخصوص

۱- تاریخ جامع بهائیت

۲- مجله آهنگ بدیع: شماره ۳۲۸ فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۳ صفحه ۱۷

۳- تاریخ ظهورالحق: ۳۲/۹

ولیعهد^۱ او را برای فردای بهائیت آماده می‌ساخت و لذا با همین مقدمات در دورهٔ محمدرضا سیاست‌ها و برنامه‌های ضددینی دستگاه حاکمه، نه فقط مقابله با بهائیان از میان برداشته شد، بلکه نوعی سازش و همکاری که زمینه تسلط همه‌جانبه بهائیان بر ایران بود فراهم آمد. رژیم پهلوی در دست امرای لشکری و کشوری و اقتصادی بهائی به‌سوی تقویت بهائیان حرکت می‌کرد.

در این موقعیت حساس عمده‌ترین مخالفان بهائیت شخصیت‌های روحانی بودند که با حرکت منسجم و هماهنگ خود فصل دیگری در تاریخ مبارزات خود گشودند که مانند ملامحمدتقی برغانی به تحریک حسینعلی بهاء به دست قره‌العین شهید شد.

آخوند ملامحمدکاظم **خراسانی** و شیخ عبدالله **مازندرانی** دو رهبر نامدار و بیدار ضداستبداد در مقابل حمایت‌های اروپا و آمریکا از عباس افندی، تلاش‌های شجاعانه‌ای نمودند و ماهیت انجمن سری را که تقی‌زاده اداره می‌کرد برملا نمودند.^۲ آیت‌الله العظمی **بروجردی** علاوه بر اینکه در جواب سؤالی جامع فتوا دادند: «لازم است مسلمین با این فرقه معاشرت و معامله و مغالطه را ترک کنند.»^۳ و شخصاً توسط حجة‌الاسلام و المسلمین مرحوم حاج شیخ محمدتقی **فلسفی** برخورد همه‌جانبه‌ای با بهائیان را هدایت می‌کردند.^۴ حتی وقتی مطلع شدند سردار فاخر حکمت در مجلس شورای ملی اظهار داشته

۱- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات فردوست: ۳۷۴/۱

۲- اسناد فعالیت بهائیان در دوره محمدرضا شاه، ثریا شهسواری: ۵۲، ۵۳

۳- متن سؤال و جواب در اسناد فعالیت بهائیان در دوره محمدرضا پهلوی: ۲۲۵

۴- اسناد فعالیت بهائیان در دوره محمدرضا شاه: ۷۶، ۷۹ تا ۸۳

کار بهائیان مربوط به مجلس نیست با دولت است دوروز غذا نخوردند.^۱

در کنار برخوردار مرجعیت شیعه، شخصیت‌هایی چون آیت‌الله حاج سیدابوالحسن طالقانی ساکن کوچه تخت پل خیابان خیام تهران با تأسیس انجمن، با بهائیت که ارتباط قوی و پیچیده‌ای با دول استعماری و صهیونیست داشتند، مبارزه می‌کردند.^۲ عالمان برجسته‌ای چون علامه فقیه ملا عبدالرسول مدنی کاشانی در عصری که وجود بهائی‌ها در مشاغل کلیدی و مناصب مهم دولتی، حساس و مفید تلقی می‌شد و بهائیان به طرز عجیبی در دستگاه دولتی و دربار نفوذ داشتند، بدون پروا با تألیف آثاری نظیر آنچه پیش رو دارید، ماهیت سیاسی بهائیت را برملا می‌ساختند.

شخصیت مؤلف

بعد از تحقیقات جامع و مفیدی که پیرامون شخصیت و موقعیت علامه فقیه محدث، مؤلف رساله حاضر نمودیم، با آنچه ذیلاً از نظر می‌گذرانید برخوردار کردیم؛ چون با اشراف شخصیت‌های خاندان جلیل مدنی تدوین شده بود، از بررسی و پژوهش خود صرف‌نظر نموده، به آن اکتفا کردیم.

مؤلف این کتاب از سلسله جلیله علما و فضلا و دانشمندان جهان فرزند مرحوم آقای ملامحمدبن ملازین‌العابدین بن ملامحمودبن

۱- همان مأخذ: ۲۲۴

۲- شصت سال خدمت و مقاومت، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا: ۱۳۹/۱

آقاعلی شیرازی - طاب ثراه - که از علمای بزرگ و دانشمند و صاحب مقامات عالیه شیراز، آخر خیابان گود عربان در مسجد و مدرسه حسینیه قوام [شیراز] تدریس و امامت داشته است.

مرحوم آیت‌الله مدنی ۲ ساعت به ظهر بیست و هفتم رجب ۱۲۸۰ [= ۱۵۰ سال قبل] قمری در شهر کاشان متولد شد و یک ساعت به غروب چهارشنبه هشتم ماه صفر ۱۳۶۶ قمری دار دنیا را وداع کرد و تمام شیعیان و علاقمندان به آن جناب به خصوص اهالی محترم کاشان را داغدار نمود. و پس از مراسم تشییع و تجلیل کم‌نظیر: در بقعه پنجه شاه کاشان نزد پدر و جدبزرگوارش دفن گردید. و کرامات از مرقد شریفش بسیار به ظهور رسیده است.

مباحثات ایشان در نزد بزرگانی مانند استادالفقها و المجتهدین مرحوم آیت‌الله آقای سیدمحمد کاظم یزدی مؤلف عروة الوثقی، و مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا فخرالدین نراقی، و مرحوم آیت‌الله آقای ملا حبیب‌الله شریف کاشانی و دیگر از بزرگان معروف جهان تشییع بوده است.

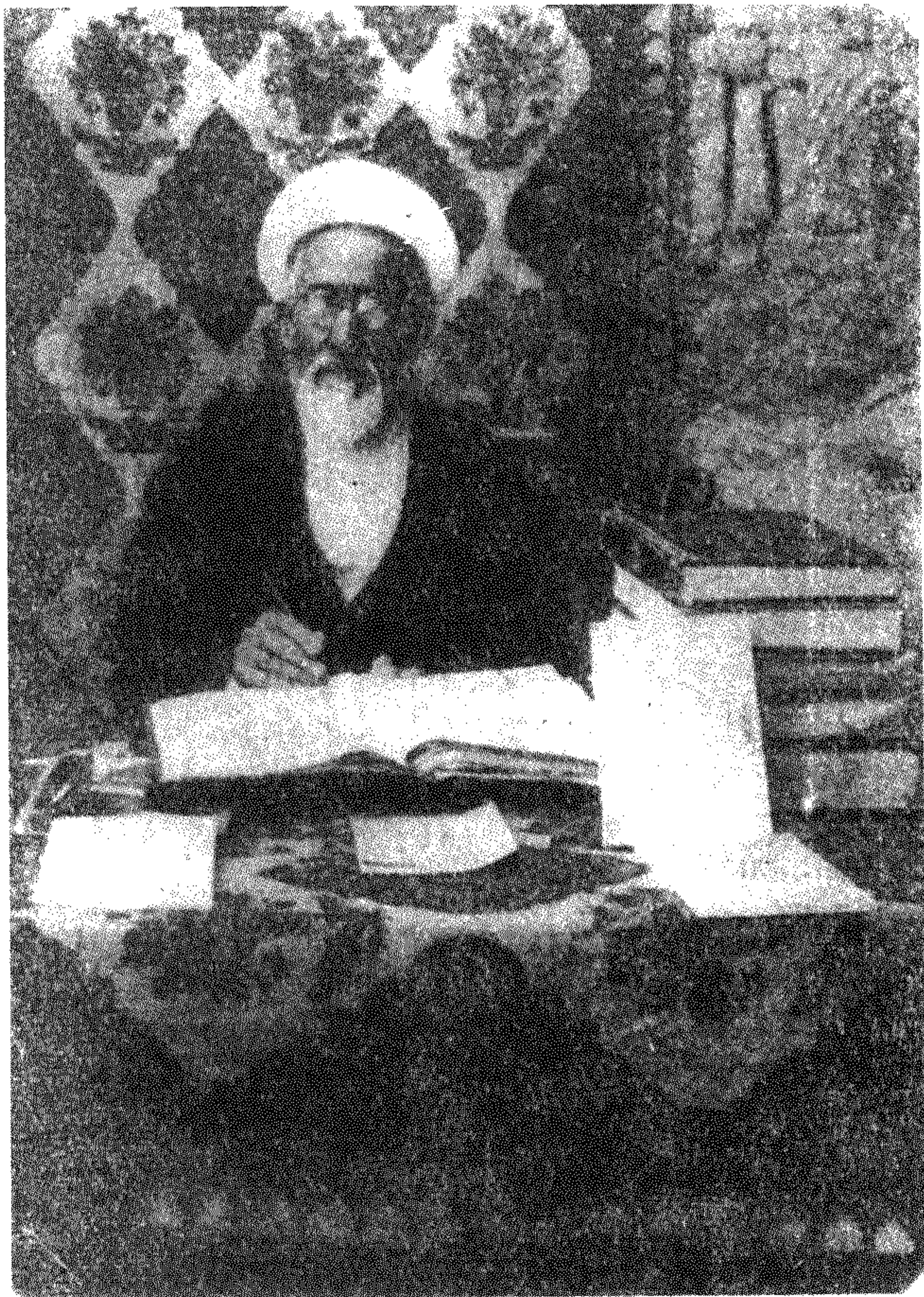
قضاوت و حکومت شرعیه آن عالم ربانی به طوری بوده که اغلب محاکمات ایشان، بلکه تمام آن خدمت ایشان به زودی و در اسرع وقت خاتمه پیدا می‌کرده و تمام بزرگان و اعیان کاشان محتاج به او بودند. مع ذلک اموال جمع نکرد و ذخیره‌ای برای خود نگذاشت. و به لباس کرباس و نان جوین و اثاث‌البیت مختصری قناعت فرمود. از کلمات ثرربار و مواعظ و نصایح ایشان اهالی کاشان بهره‌مند بودند. باقیات‌الصالحات دو چیز بیش از هر چیز برای خود باقی گذاشت،

یکی تألیفات کثیره مفیده که بعضی از آنها به چاپ رسیده:

- ۱- مجمع النصایح
- ۲- هدیه‌المحب در تدبیر منزل
- ۳- انصافیه راجع به مشروطیت
- ۴- علائم الحقیقه
- ۵- تفکیک عالم حقیقت از طبیعت
- ۶- رساله حجابه
- ۷- سؤال و جواب کلیمی با بهائی
- ۸- تریاق السموم راجع به فضائل اهل بیت
- ۹- رد بر بابیه و بهائیه.
- ۱۰- تاریخ اشرار کاشان
- ۱۱- اخلاق مدنی
- ۱۲- آب حیات شرع دعای سمات
و تألیفاتی که تاکنون به چاپ نرسیده:
- ۱- حواشی بر کتب فقه و اصول
- ۲- شرح صحیفه سجادیه در پنج مجلد
- ۳- ریاض المتکلمین مشتمل بر چندین جلد
- ۴- کلمات انجمن
- ۵- تاریخ وهابیه
- ۶- رساله در جبر و تفویض و تناسخ
- ۷- رد بر کتاب پس از مرگ
- ۸- شرح دعای صباح

و بعضی تألیفات دیگر

و دیگر چند تن اولاد صالح تحویل جامعه داده که ارشد آنها مرحوم ثقة الاسلام و مروج الاحکام آبابی خلیل الله مدنی - طاب الله ثراه - که از علما و دانشمندان کاشان و دارای صفات حمیده و خصال پسندیده و ملکه عدالت و وثاقت و زهد و تقوی و فضل و دانش و کمال علوم ادیان و اخلاص به اهل بیت اطهار بوده است. و آیت الله حاج شیخ رضا مدنی که از مراجع تقلید عصر خودش بودند.



مؤلف محترم مرحوم آیت‌الله آقای ملا عبدالرسول مدنی رحمه الله علیه

آغاز رساله

كتاب الرد على البائية والبهائية

بِسْمِ
اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِوَلِيِّهِ
عَلَى آلِهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَ أُوصِيَّائِهِ وَاللَّعْنُ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى
يَوْمِ لِقَائِهِ

اما بعد می نویسد بنده فانی عبدالرسول المدنی الکاشانی اگرچه
چندی قبل جواب های کافی از سئوالات کتبیہ جناب حاجی شیخ
عبدالحسین آواره تفتی که از بزرگترین مبلغین بهائیه بود نوشتم،
به نحوی که دیگر شبهه‌ئی در بطلان مسلک بابیه و بهائیه باقی نماند.
چنانچه خود آن سائل [آیتی] هم از آن ضلالت و گمراهی منزجر و
به نوشتن کتاب **کشف الحیل** مفتخر گردید. لیکن در این زمان نیز به نظر
رسید که مختصری در بطلان دعوی آنها بنویسم که خواص را تذکره و
عوام را تبصره باشد. و نامیدم آن را به کتاب «رد بابیه و بهائیه» و
مشمول است بر دوازده مقدمه و دوازده باب.

مقدمه اول: باید بدانیم در تمام دوره زمین مسئله‌ای از مسئله
ولایت بزرگتر و مهم‌تر پیدا نشده و نخواهد شد. چه مدار سعادت و

شقاوت در دنیا و آخرت و آزادی و عدم آزادی و تمدن و توحش، همان اختیار مذهب صحیح و عمل به مقتضای قوانین مذهبی و عدم عمل به غیر آن است. تمام حکما و عقلا، سرمایه نجات بنی نوع و ممالک و فوز به اعلی درجات کمالات دنیویه و اخرویّه [را]، جز در متابعت قوانین و احکام مذهب صحیح ندانسته‌اند. برای زیادتی بصیرت، رجوع به کلمات سابقه بنده نمائید.^۱

دویم: معلوم است مقنن^۲ و مؤسس **مذهب صحیح** باید از طرف حضرت پروردگار باشد. [واو] اول بزرگ و اول محترم روی زمین است. خاصه اینکه ریاست کلیه باشد؛ چه باید برتر از تمام باشد تا تمام متابعت وی کنند.

و نیز مؤسس و مدعی **مذهب غیر صحیح**، اول خائن و بزرگتر دزد روی زمین است. «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»^۳

سیم: شأن پیغمبر، بیان احکام و قوانینی است که خلق را به عالم دیگر و خدا نزدیک و از عالم طبیعت دور و به اخلاق کریمه متصف و از اخلاق رذیله دور نماید. و اصل منظور او همین باشد. اما به طوری

۱. منظور نویسندۀ معظم از «رجوع به کلمات سابقه بنده» همان مطالبی است که در بالا تذکر دادند که «چندی قبل جواب‌های کافی از سئوالات کتبیۀ جناب حاجی شیخ عبدالحسین آواره تفتی نوشتم.»
۲. قانونگذار

۳. سوره بقره آیه ۷۹، ترجمه: پس ای وای بر آن کسان که از پیش خود چیزی نوشته به خدای متعال نسبت دهند تا به بهای اندک بفروشند وای بر آنها و آنچه از آن (نوشته‌های موهوم و مجهول) به دست آرند.

که با امور معاشیه^۱ آنها نیز منافات نداشته باشد. بلکه اگر مؤید امور معاشیه و مُمد^۲ تمدن نیز باشد و دارای سیاسات^۳ و ترتبات^۴ نظم و نسق^۵ دنیایی باشد اتم^۶ و اکمل^۷ خواهد بود. چنانچه دین و مذهب محمدی - صلی الله علیه و آله - دارای تمام این مراتب بنحو اتم و اکمل است.

چهارم: اگر پیغمبری معلوم شود مقام نبوت او، اما احکام آن کافی خلق نباشد، لابد باید اطاعت او کنیم؛ مانند حضرت عیسی - علی نبینا واله و علیه السلام - و ضمناً باید منتظر پیغمبری کامل تر باشیم. اما اگر احکام و قوانین او کفایت تمامت^۸ خلق را در زمان های آتیه^۹ بنماید، انتظار دیگری را نباید داشت. و این احتیاج در مطالب مشروعه عقلائیه^{۱۰} است. پس اگر شخصی بیاید و بگوید پیغمبر سابق بیان مراتب دنیاپرستی و هواخواهی یا دزدی و ملامتی^{۱۱} را نکرده اند، من می گویم او را پیغمبر دنیاپرستان و دزدان که از جانب شیطان آمده، باید دانست.

پنجم: اگر پیغمبر صادق القولی که نبوت او معلوم شده باشد، بگوید بعد از من پیغمبری خواهد آمد به فلان علامت، و تمام مشخصات خود را تصریح نکرده باشد، و بعد شخصی بیاید که من

۱. امور مربوط به گذران زندگی

۲. ادامه دهنده، در امتداد

۳. جمع سیاست در اینجا به معنی تدبیر و درایت و خردمندی در امور است.

۴. جمع ترتب یعنی ترتیب و نظم

۵. روش، طریقه

۶. تمام ترین

۷. کامل ترین

۸. همه، عموم

۹. آینده

۱۰. مشروعه عقلائیه یعنی اموری که شرع و عقل آن را تأیید می کنند.

۱۱. ملامتی یعنی لهو و لعب

آنم، به محض ادعا، افسار خود را به دست او نباید بدهیم؛ مگر آنکه نبوت او هم ثابت شود [آنگاه] قبول خواهیم کرد. و خبر پیغمبر سابق را هم مؤید او خواهیم گرفت و اطمینان ما زیاده خواهد شد. و اگر پیغمبر سابق فرموده باشد پیشوا و وصی خواهد آمد، بلکه بگوید بعد از من دیگر پیغمبر نخواهد آمد، و کسی بیاید و بگوید من پیغمبرم، ابداً گوش به حرف او نخواهیم داد.

ششم: نیز معلوم است انسانی که استعداد و جوهری در او باشد، ممکن است من غیر حق^۱ به خیال این مقام منیع^۲ افتد و مدعی شود و اگر کسی گوید هر داعی^۳ حق است، مشاعر^۴ او را مختل می دانیم. و اگر گفته شود گرویدن [مردم] دلیل حقیقت است، نیز حرف واهی^۵ است؛ چه مورث^۶ هرج و مرج بزرگ است و خلاف حکمت بعثت. و خیلی شده در یک زمان دو یا بیشتر برخلاف یکدیگر مدعی بوده و هستند؛ مانند سنوسیه^۷ و بابیه^۸ و بهاء^۹ و متمدی^{۱۰} و به نص^{۱۱} بهاء صدهزار به او گرویدند. چنانچه می آید و تا این زمان هم جمعی مدعی

۱. من غیر حق یعنی ناحق

۲. بلند مرتبه و رفیع

۳. دعوت کننده، مدعی

۴. جمع شعور

۵. بی پایه و بنیاد، غیر واقعی

۶. باعث، سبب

۷. شیخ محمد علی پسر شیخ محمد سنوسی، مسلکی تاسیس نمود و می خواست قواعد دینی را از آلودگی ها و بدعت ها پاک سازد و دین اسلام را به سادگی روز اول برگرداند، بعد از فوتش پسرش محمد مهدی به جای او نشست و خود را مهدی موعود خواند.

۸. دنباله شیخیه است که به لحاظ ادعای «بابت» علی محمد شیرازی، بابیه خوانده شده است.

۹. مؤسس ملک استعماری بهائیت است

۱۰. محمد احمد سودانی همان متمدی است که در سودان ادعای امام زمانی نمود.

۱۱. سخن صریح

آمد. پس اگر فقط دعوت را مدرک دانیم؛ به کدام رو کنیم؟ و اگر گرویدن را مناط^۱ دانیم، اولاً دسته اول گرویدگان بدون دلیل خواهند ماند؛ وانگهی به کدام یک روی آوریم؟ چه به هر یک جمعی گرویده‌اند.

هفتم: برای تمیز حق از باطل طریقه‌ای لازمست که تمام رعیت از آن راه، امتیاز داعی حق را از باطل، دهند به نحوی که شبهه برای آنها نماند.

در روایت مفضل^۲ است «و لترفعن اثنتا عشرة رایة مشتبة لایدی ای من ای» حضرت می فرماید: باید دوازده علم بلند شود که کسی نفهمد چه کاره هستند. [مفضل] می گوید: بنای گریه گذاشتم، عرض کردم پس چه کنیم؟ «فنظر الی شمس داخله فی الصفة» فقال: «یا ابا عبدالله تری هذه الشمس». قلت: نعم. یعنی: روشنائی خورشید از روزنه تابیده بود، [حضرت] نظری به آن کرد و فرمود: می بینی این خورشید را؟ عرض کرد: بلی، فرمود: به خدا قسم! البته امر ما [قائم ما] روشن تر از این خورشید است.

و چون این امر خیلی مهم و بزرگ است و تمام خلق روی زمین و زمان‌ها باید بگردند، لابد باید دلیل و برهان آن هم بزرگ و روشن باشد و مورث امتیازی کامل گردد. و اگر طایفه‌ای، بگویند رعیت را نمی‌رسد^۳ طلب معجزه نمایند و یا از اصل، منکر معجزه باشند،

۱. ملاک، معیار، مبنا

۲. مفضل بن جعفری از شاگردان ممتاز و خاص حضرت امام صادق علیه السلام است و این روایت از آن حضرت منقول است بحار الانوار ج ۲۸۲/۵۲ حدیث ۹

۳. نمی‌رسد در اینجا «نباید» معنی می‌دهد یعنی اگر طایفه‌ای بگویند رعیت نباید طلب

نمی دانم به چه [چیزی] امتیاز خواهند داد؟

هشتم: مدعیان مقام ریاست را چه صادق و چه کاذب، گروهی تصدیق و جمعی تکذیب کرده‌اند و صدمه به آنها زده‌اند. تصدیق یا تکذیب و صدمه هیچ‌یک دلیل حقیقت و عدم حقیقت مدعی نمی‌شود و او نمی‌تواند استدلال بر حقیقت خود نماید و قیاس کند خود را به پیغمبران راست‌گو که مورد تکذیب و صدمه شده‌اند.

نهم: الفاظ انتها ندارد حرف خیلی می‌توان گفت. کلمات بعضی فوق بعضی است و عالم آن عالم ناسوتی^۱ است. پس به عالم الفاظ مغرور شدن خاصه الفاظی که تحت قانونی نباشد، زهی بی‌خردی، پس از رنگارنگ الفاظ، تشخیص حجت دادن، حجتی خواهد بود برای عالم الفاظ و دست نشانده الفاظ؛ مگر آنکه برای آن الفاظ معانی و حقایق و دقایق و حکم و اشارات و روحانیتی باشد که معقول نباشد انسان اتیان^۲ به آن نماید^۳؛ مانند قرآن که این خواص را برای آن ثابت کرده‌اند پس می‌توان گفت معجز^۴ است. اما مانند توریة و انجیل را نمی‌توان گفت معجز است و آورنده آنها هم چنین ادعائی نکرده‌اند. فقط این ادعا منحصر به صاحب قرآن بود که گفت و از عهده هم برآمد. چه جای کلمات مزخرف بی‌معنی که نه لفظ دارد نه معنی،

۱. عالم ماده و طبیعت، عالم خاک

۲. معجزه نماید...

۳. آمدن یا آوردن

۴. «معقول نباشد انسان اتیان به آن نماید». یعنی به لحاظ رفعت مفاهیم آن الفاظ دارای معانی و حقایق، معقول نیست که بگوئیم از انسان است بلکه باید بگوئیم قول خداوند تبارک و تعالی است.

۴. همان معجزه است.

بلکه قابل گفتگو نیست.^۱ و می آید که باب گفته خداوند قرآن را در اعلی علو فصاحت نازل نموده و او را معجزه رسول الله قرار داده.^۲

دهم: کسی را حجت می دانیم که دسنور دهد و تربیت کند برای بندگی. و خلق را به طرف خدا بخواند. و چنانچه تربیت این عالم طبیعت را نیز نماید، کامل تر است؛ نه منحصر کند و نه منحصر باشد دستور او به عالم طبیعت. و اگر نه، علمای اروپا خوب از تربیت عالم طبیعت برمی آیند. و همچنین حکما و عقلا و علمای دیگر. پس احتیاج ما به این حجت^۳ برای خداشناسی و طریق بندگی حق و ضمناً طریقه تمدنست^۴. یعنی چون از جانب حق به طرف حق دعوت می کند، نباید از عالم حقیقت و کلیات بی اطلاع باشد، خاصه هنگام توجه به آن عالم. و چنین شخصی محیط و عالم^۵ تمام جزئیات این عالم خواهد بود، و اگر نه، فرقی با رعایا نخواهد داشت، چه که رعایا هم به بعض حقایق اشیاء برخوردده اند.^۶

یازدهم: از استدلالات و کلیه کلمات بایه و بهائیه برمی آید که حضرت محمد بن عبدالله [صلی الله علیه و آله] را به نبوت و اوصیاء و کتاب و کلمات آن حضرت را قبول دارند ولی می گویند دین آن

۱. منظور نویسنده معظم، کلمات مهمل و لاطائلات باب و بایان، بها و بهائیان است.

۲. همین اقرار باطل کننده کتب بیان باب و ایقان بهاء است.

۳. منظور این است که اولویت و ارجحیت وظایف حجت، همانا تربیت برای بندگی خداست.

۴. نویسنده خداشناسی و طریق بندگی را تمدن می داند، تمدن به مفهوم مجموعه دست آوردهای معنوی و مادی است. ۵. دانا و آگاه.

۶. منظور این است که: عده ای از مردم، بعضی از حقایق چیزها را می دانند ولی چون مانند حجت خدا محیط به آن چیز نیستند حجت نیستند.

حضرت منسوخ شد. علاوه بر اینکه کلمات و احکام آن حضرت بلکه سنن و آداب و حدود و سایر سیاسات تمام دلالت بردوام و ثبات می‌کند مانند (حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی یوم القیامه^۱) و اخبار زیاد دیگر که اشاره خواهد شد و سایر خبرها که برای مُردن و پس از آن تا قیامت [اشاره] دارد، صریح [و] در دوامست^۲. پس اگر بخواهند نسبت نسخ به کلمات خود آنها دهند، قابل توجه و استماع نیست و این نسبت را هم معقول نیست خود شارع^۳ به خود دهد. و یقین است که نسخ هم کامل تر و محکم تر از منسوخ باید [باشد] نه هر ترهاتی^۴.

دوازدهم: تمام بنی نوع انسان اهل هرزبانی باشند، گفتگو می‌کنند آنچه از ظاهر لفظ فهمیدند، سند می‌دانند و عمل می‌کنند و ابداً خیالشان پریشان نمی‌شود که شاید از این لفظ غیر از معنای ظاهرش مراد باشد. مثلاً اگر صادقی بگوید آفتاب در خانه تو خواهد تابید، ابداً نباید خیال کرد که قصدش اینست که شخص خوش صورتی خواهد آمد، بلکه اگر هم بیاید، باید منتظر آفتاب بود چرا که صادق بود و اهل زبان، چرا که می‌توانست بگوید شخص خوش صورتی مانند آفتاب می‌تابد، یا قرینه بیاورد که مرادم از آفتاب شخص خوش صورت

۱. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: آن چیزی را که حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله حلال نمود تا روز قیامت حلال خواهد بود و آن چیزی را که حرام فرمود تا روز قیامت حرام خواهد بود. (بحار الانوار ج ۱۱/۵۶، ح ۵۵)

۲. منظور آن است که آنچه را حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله آورده و بیان فرموده تا روز قیامت باقی است و دوام و اثر دارد و منسوخ نمی‌شود.

۳. شارع یعنی آورنده شریعت

۴. سخنان بیهوده، یاوه، لاطائلات مثل حرفهای باب و بها

است. و با اینکه نگفته، شخص زشت معلوم الحالی بیاید و بگوید آن آفتاب منم و دلیل آفتاب بودن خود را، همان کلام بگیرد و خود را هم قرینه بگیرد برای اینکه مراد از آفتاب، جمال من است، ابدأ تصدیق او را نخواهیم کرد و کلام [او] را تأویل نخواهیم نمود، خاصه در صورتی که صاحب کلام^۱ ما را تنبیه^۲ و خاطر نشان کرده باشد که پیایی خواهند آمد و مدعی مقام آفتابی^۳ خواهند شد، مبادا تصدیق کنید [ترهات باب و بهاء را] تا وقتی که آفتاب واقعی بیاید. گذشت،^۴ که می فرماید «والله لا مرنا ابین من هذه الشمس»^۵ دیگر شخص چه طور به شکوک و شبهات متزلزل می شود و بعد از برخوردن به این مقدمات معلوم نیست شبهه در بطلان و ضلالت این طایفه باقی بماند.^۶ اما برای اطمینان قلوب عامه می گوئیم که ابطال این طایفه باطله، یا به باطل کردن استدلالات آنها است و استدلال آنها هم یا به اخبار و آثار گذشته است یا غیر آن.

و یا به اینکه دلیل بیاوریم بر بطلان آنها. و ما بعون الله تعالی این مطالب را در ضمن دوازده فصل ذکر می کنیم به نحو اختصار.

۱. منظور کلام حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین هستند که صاحبان کلام و امیران کلام هستند.

۲. آگاه ساختن، هشیار نمودن.

۳. مقام آفتابی مستند به همان حدیث مفضل است.

۴. یعنی بیان این روایت را در مقدمه هفتم، گفتم.

۵. ادامه همان روایت مفضل است که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: سوگند به خداوند تعالی که امر ما یعنی ظهور حضرت حجة ابن الحسن العسکری صلوات الله و سلامه علیهما از این خورشید که می بینید، آشکارتر و واضح تر است (یعنی هیچ عذری برای گمراهی و اشتباه گرفتن وجود ندارد)

۶. یعنی در بطلان و ضلالت بایه و بهائیه، شک و شبهه ای نیست.

صورت فصول

فصل اول در ابطال استدلالات بابیه و بهائیه به اخبار و آثار

فصل دوم در ابطال سائر استدلالات آنها

فصل سیم در ابطال طریقه آنها به صریح آیات و اخبار

فصل چهارم در ابطال آنها به حاصل شدن بعضی علامات ظهور

بعد از ادعای آنها

فصل پنجم در ابطال طریقه آنها به حاصل نشدن بعضی علامات

قبل از ظهور و علامات هنگام ظهور و بعد از ظهور

فصل ششم در ابطال این طریقه به اینکه ناسخ باید اتم و اکمل از

منسوخ باشد و نیست

فصل هفتم در ابطال این طریقه به مخالفت و اخباری که دادند و

دروغ بودن آن

فصل هشتم در ابطال طریقه آنها به بیزاری جستن خود باب و بهاء

از آن و نقل کلمات شیرین خواهر بهاء

فصل نهم در ابطال آنها از راه ضدگوئی و تناقض گوئی صریح باب

و بهاء و عدم امکان تأویل

فصل دهم در ابطال آنها به جهت ناموزونی و سخافت احکام آنها

فصل یازدهم در ابطال طریقه آنها به اثبات وجود و غیبت حضرت

قائم عجل الله فرجه از کلمات و بیانات باب در زمان باب

فصل دوازدهم در ابطال طریقه بهائیه به خوض^۱ کلمات باب و

غیره

۱. در این جمله اندیشیدن، فکر کردن در کلمات باب و غیره معنا می دهد.

فصل اول

در ابطال استدلالات بابیه و بهائیه به اخبار و آثار

علاوه بر آنچه در فصل ثانی می‌آید که ادله خود را منحصر کرده‌اند به آیات، و به چیز دیگر نمی‌توانند متمسک شوند، می‌گوئیم: ابدأً حدیث یا خبر صریحی [در احادیث و روایات] نیست که سید علی محمد شیرازی پسر میرزا رضا در فلان وقت، فلان محل ادعای ریاست خواهد کرد. قبول کنید یا میرزا حسین علی [بهاء] یا میرزا یحیی [صبح ازل] مازندرانی در فلان وقت فلان محل ادعا خواهند کرد، بگروید. اگر باشد، بنمایند. با اینکه استعداد محل نیست^۱، قبول می‌کنیم. و خواهد آمد اخبار و دلائل صریحه بر بطلان این ادعا، با اینکه محتاج به دلیل بطلان نیستیم بلکه آنها محتاج به دلیل اثبات مدعای خود هستند^۲ بالجمله خبر یا اثر صریح نیست. و اواخر فصل

۱. استعداد محل نیست یعنی آن کسی که مدعی امری شده است مستعد برای ادعای خود نیست، هر ادعایی، استعداد درخور خود را لازم دارد.

۲. آن کس که مدعی است برای اثبات ادعای خود محتاج دلیل است باید دلیل ارائه

دویم می‌آید که حاجی^۱ ادله نقلیه^۲ را سخت متزلزل می‌کند. و اما آنچه را که از اخبار گذشته تأویل می‌کنند، مثل آنچه در مفاوضات^۳ در عنوان یازدهم و دوازدهم از مکاشفات یوحنا^۴ و اصحاب^۵ یازدهم اشعیا^۶ و غیره زحمت کشیده، تعریف و تاویلاتی کرده، روز را به سال و سال را به ۳۱۶ روز و باز روز را به سال [تبدیل کرد] بعد از تمام زحمات، باقی دار شده و تفوهات^۷ دیگر؛ بالجمله

نماید اگر ارائه نکند ادعایش باطل است منکر مدعی برای انکارش نیازمند ارائه دلیل نیست چون باب و بهای ملعون ادعایی کردند باید دلیل ارائه نمایند اگر دلیل نیاورند بطلان ادعای خود را امضاء کردند فلذا نویسنده معظم می‌فرماید: ما محتاج به دلیل بطلان نیستیم چون ادعایشان بخودی خود باطل است زیرا دلیلی بر دعوی خود ارائه ندارند.

۱. منظور از حاجی، ابوالفضل گلپایگانی از فحول فرقه ضاله بهائیت پسر محمدرضا گلپایگانی است در سال ۱۳۰۰ قمری در تهران بازداشت شد و در بازجویی خود از مسلک استعماری باییت تبری جست و گفت: من از صمیم قلب تبری خواهم کرد خدا لعنت کند رئیس و مرئوس اینها را. ولی بعد از آزادی به عکارت رفت و در خدمت عبدالبهاء درآمد، عبدالبهاء از این فرصت استفاده نمود و برای اینکه توبه او را رسماً باطل اعلام کند از سر شیطنت خاص خود کتاب کشف الغطاء حاجی میرزا جانی کاشانی از بزرگان رجال بابیه را که تاریخ بابیه است و توسط ادوارد برون مستشرق معروف بازنویسی شده بود به او داد تا اصلاح کند و ردیه‌ای برنوشتجات برون بنویسد ولی او هنوز کارش را تمام نکرده بود که کارش تمام شد البته این تدبیر عبدالبهاء سودی نبخشید، زیرا میرزا ابوالفضل حرکاتی از خود نشان می‌دهد که دلالت بر بی‌اعتقادی او به بهائیت بود. در آخر عمر او را در مصر از دسترس خلق دور نگاه داشتند تا مُرد.

۲. ادله نقلیه یعنی دلایلی که خود نقل می‌کنند یا مانند روایات

۳. نام کتابی از عبدالبهاء

۴. یوحنا یکی از دوازده حواری حضرت مسیح و صاحب یکی از اناجیل اربعه، رویاء و مکاشفات حضرت مسیح را می‌نوشت.

۵. قسمت‌های از تورات و انجیل، که به منزله سوره است.

۶. نام یکی از پیامبران بنی اسرائیل و هم‌چنین نام کتابی از تورات است و منظور نویسنده قسمت دوم این معنی است. ۷. جمع تفوه یعنی گفتن، حرف.

آنچه را که از اخبار و آثار گذشته که تأویل و تطبیق با این ادعا نمایند، می‌گوئیم:

اولاً استعداد محل که لازم است، نیست.^۱

ثانیاً با سائر مدعیان مانند سنوسیه و متمهدیین و غیر هم نیز می‌توان با نهایت سهولت تطبیق و تأویل نمود؛ چنانچه کرده‌اند، اختصاص چرا؟!

ثالثاً با این که اخبار و ادله صریحه بر بطلان این دعوی موجود است ابدأ متمسک به مجملات^۲ نمی‌توان شد.

رابعاً قائمی که به تأویل اخبار قائم شود، قائم نیست، قائم مولی^۳ خواهد بود.

بلی اگر حجّیت و قائمیت شخص به ادله قطعیه ثابت شود لابد اخبار مجمله را تاویل و تطبیق با او خواهیم کرد و اگر مطابق نشود رد خواهیم نمود. پس حضرات مایوس باشند از اخبار گذشته [زیرا] صریح آن که نیست؛ و مجمل آن هم که معلوم شد.

علاوه بر آنکه در فصل بعد می‌آید منع سخت باب و بها از استدلال به غیر آیات، دلیل نبودن غیر آیات،^۴ خاصه آیات بیان^۵ و نیز منع

۱. یعنی هیچکدام از مدعیان که باب و بهاء و امثالهم باشند استعداد آن چیزی را که ادعا نمودند، ندارند در حالی که اول باید مستعد ادعا باشند بعد ادعا کنند.

۲. مجمل: ویژگی سخنی که نیاز به توضیح و تفسیر دارد. در اصول فقه مجمل ویژگی لفظی است که دلالتش بر معنی یا بر حکم شرعی روشن نباشد.

۳. مولی: سرپرست، صاحب اختیار، کسی است که به صراحت و بدون مجملات بدین مقام می‌رسد و قائم می‌گردد و اگر قائم شد خود مبنا و ملاک و معیار است و همه چیز بدان سنجیده می‌شود و خود او با چیزی سنجیده نمی‌شود.

۴. دلیل نبودن غیر آیات: غیر آیات دلیل نخواهد بود

سخت از تأویل؛ و اشاره عبدالبهاء به عدم انتاج نقل.^۶

۵. کتاب بیان، کتاب علی محمد شیرازی معروف به باب است که سراسر مزخرفات کثیفه و لاطائلات است.

۶. نتیجه گرفتن از آنچه برای ثابت کردن منظور، نقل می شود.

فصل دوم

در ابطال سایر استدلالات آنها [باب و بهاء]

اولا من باب المقدمه می‌گوییم: باب در کتاب عربی و فارسی خود نوشته:

(الباب الاول من الواحد الثاني في بيان معرفة الحجة والدليل) تا اینکه می‌گوید خداوند قرآن را به‌اعلیٰ علو فصاحت نازل نمود و او را معجزه رسول‌الله قرار داد، [ادامه می‌دهد تا اینکه] می‌گوید: و نبوت نبی ثابت نمی‌شود، الا به کتابی که بر او نازل شده؛ و نیز در همین کتابش در باب ثامن از واحد سادس غلطی است که فارسی آن اینست «کسی که استدلال به غیر کتاب خدا و آیسه‌های بیان نماید و عاجز نماید تمام مردم را از آوردن مثل آن، دلیل ندارد و کسی که روایت کند معجزه را، پس حجتی برای او نیست و هرکس ادعای آیات بنماید، هیچکس متعرض او نشود.»

بهاء در **ایقان** خود می‌گوید «دلیله آیاته و وجوده اثباته» [یعنی: دلیل او آیات او است و وجودش اثبات او. در اواخر آن کتاب است:

«حال ملاحظه فرمائید که در جمیع آیات جز کتاب را که حجت قرار داده برای معرفت مظاهر جمال خود آیا دیگر امری ذکر شده که به آن متمسک شوند و اعتراض نمایند».

حاجی گلپایگانی در مقامی که با جناب شیخ الاسلام^۱ گفتگو می‌کند می‌گوید: ما جز نفس «مظهر امرالله» و کتاب او^۲ دلیل و حجت ندانیم و جز تمسک به این حبل ممدود^۳ غیری را موجب نیک‌بختی و سعادت نشماریم.

در صفحه ۷۹ فرائدش^۴ در فصل رابع می‌گوید: «لذا حق جل جلاله آیات کتاب را حجت مقرر داشت و هدایت عباد را در او و ودیعه نهاد و به آن برهان محکم، حجت را بر اهل عالم بالغ و کامل فرمود»^۵ بعد از چندی گزارفات^۶ می‌گوید: «ولکن آنچه موافق اهل علم و حکمت است این است؛ معجزاتی که به انبیاء علی العموم نسبت داده شده، آنچه راجع به قوت و غلبه و کلیت روح قدسی است که مُنزل^۷ بر قلب

۱. شیخ الاسلام همان میرزا علی اصغر از علمای آذربایجان است که از اعضای هیأت منتخب ناصرالدین شاه در زمان ولیعهدی خود بود برای حکم نمودن درباره اعدام باب.
۲. منظور گلپایگانی ملعون از نفس مظهر امرالله، حسینعلی بهاء است و کتابش همان ایقان را می‌گوید.

۳. حبل ممدود یعنی ریسمان کشیده شده که منظورش بهاء و ایقان است.

۴. فرائد نام کتابی است که گلپایگانی تألیف کرده است.

۵. این یکی از یاوه‌ها و گستاخی‌های گلپایگانی بهائی است چون خداوند تبارک و تعالی بعد از نصب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در روز غدیر فرمود: امروز دین شما را کامل نمودم (مائده / ۳) نه اینکه به آیات کتاب این امر تحقق یافته باشد آنگونه که گلپایگانی ملعون می‌گوید.

۶. گزارف: بیهوده، عبث

۷. نازل شده

مبارک انبیاء است،^۱ حق است و معقول؛ و آنچه راجع به این مقام نیست، خرافت^۲ است و مجعول^۳»

معجزاتی که در قرآن صریحاً [به انبیاء] نسبت داده شده که ابداً دخل به قلب ندارد، مجعول می‌داند. نعوذ بالله!

بالجمله از این نوع کلمات خیلی دارد که انکار معجزات است. حیدر علی اصفهانی^۴ که یکی از صاحب کتاب‌های آنها است، در کتاب دلائل العرفان خود گفته:

«مُثَبِّت این برهان و آیات قرآن که شاهد بر حَجِّتِ کتاب و معجزه بودن کتاب و عدم کفایت غیر کتاب و کفایت و اعظم و اکبر و اعلی بودن حقیقت همه قرآنست و از قبل ذکر شد و حجت بودن آیات و اعظمت و اکبریت و اقدسیت آیات به نص بیان و تصریحات و تاکیدات بیان کل بیان^۵ است.» بعد آنچه از «باب» [علی محمد شیرازی] در این باب [موضوع] گذشت، ذکر می‌کند و می‌گوید: «آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او، و عجز کل، دلیل است بر فقر و احتیاج به سوی او» تا می‌گوید: «چون به تصریحات کتب آسمانی و دلائل عقلی و نقلی ثابت و واضح گردید که معجزه و حَجِّتِ، دلیلی اعظم از آیات متصور و معقول نیست»؛^۶ اگرچه خوبی

۱. این هم از یاوه‌های گلپایگانی است که معجزه انبیاء را نازل شده بر قلب انبیاء می‌داند.

۲. خرافه، بیهوده، بی‌اساس

۳. ساختگی، دروغین

۴. از بهائیان معروف است.

۵. منظور کتاب «بیان» نوشته علی محمد شیرازی است که می‌گوید تائیدکننده قرآن است.

۶. می‌خواهد بگوید: که علی محمد باب چیزی جز لاطائلات و ترهاتی به نام بیان ندارد

کلمات حضرات این است که درست نمی‌شود فهمید چه می‌فرمایند و چه...

اما آنچه از تصریحات آنها به دست آمده، معلوم می‌شود تمام معجزات را انکار دارند و موهومات^۱ می‌پندارند. و اگر نسبت معجزه هم کسی به آنها بدهد دروغ است^۲ و دلیل نبوت را غیر از آیات، یعنی کتاب نمی‌دانند. و از بعضی کلمات آنها هم فهم می‌شود که اصل وجود و ادعای مدعی را دلیل حقیقت می‌دانند: مانند قول بهاء [که گفته است:]

«دلیله آیاته و وجوده اثباته» [یعنی] دلیل باب آیه‌های اوست و بودن او اثبات او است. اگر چه می‌توان گفت بها رندانه مطلب را فهمانیده، یعنی ملاحظه کنید باب دلیلی دیگر غیر از «بیان» [کتاب علی محمد باب] ندارد؛ معلوم است وجود دیوار هم ثابت می‌کند که دیوار است، بالجمله منحصر کرده، دلیل او را به آیات معلوم الحال او، و اثبات او را به وجودش. به هر حال شبهه در این مقدمه نماند که منحصر کردن دلیل را به آیات خود [می‌داند و منکر معجزه است] دیگر اگر مریدی پیدا شود که کتاب خطی نوشته که محتوی معجزاتی باشد از «باب» و اقحام^۳ در کتابخانه و مریضخانه^۴ انگلیس‌ها در اصفهان^۵ کرده که بعد

← و این کتاب بیان دلیل اعظم بر وجود اوست و اعظم از این دلیل وجود ندارد و معقول نیست که وجود داشته باشد.

۱. جمع موهوم، آنچه اساس آن جز وهم نیست، بی‌اصل و اساس که به خرافه شباهت پیدا می‌کند.
۲. چون خودشان قبول ندارند.

۳. اقحام: در اینجا منظور مردم جاهل هستند.

۴. مریضخانه در اینجا به استعاره به کار گرفته شده است و می‌خواهد بگوید انگلیسی‌ها تفکر مریض استعماری دارند.

از آنجا نشر کند و در آن کتاب معجزاتی از باب ذکر شده باشد، به تصریح خود [علی محمد] باب، احدی نباید متعرض آن شود، باید گفت: دروغ است و نباید دلیل دانست [چون باب منکر معجزه است]. و همچنین اگر حاجی ابوالفضل در کتاب خود این عبارت گفته باشد «ولکن در این ظهور اجانب بر معجزات کریمه اش اعتراف کردند و به ظهور خوارق عادات از وجود مبارکش شهادت دادند و این از خصایص این ظهور اعلی است» [نیز دروغ است چون باب و بهاء منکر معجزه هستند]

و نیز آنچه را که در مفاوضات نوشته نزدیک به عبارت مرقومه، علاوه بر اینکه دروغ است جزاف^۱ و بی اصل است و اساس. خود باب و بهاء و خود حاجی، مکذب^۲ و مخرب این کلمات هستند. و همچنین آنچه حاجی جای دیگر فرائد می گوید: «لهذا ما در اثبات این امر اعظم استدلال به چهار برهان که اقوی و اظهر سائر براهین است مقصور^۳ می داریم و به دلیلیت آیات کتاب و بشارت قبل و دلیل تقریر و معجزات اکتفا می نماییم» نامربوط می شود؛ چه ایشان به تصریح باب و بهاء و خودش، غیر از آیات دلیلی ندارند و نمی توانند استدلال نمایند. بلکه معلوم خواهد شد که به آیات هم نمی توانند متمسک

۵. علی محمد شیرازی ادعای خود را در سال ۱۲۶۰ هـ. ق مطابق ۱۲۲۲ هـ. ش در بوشهر علنی نمود، توسط نظام الدوله حاکم شیراز زندانی شد بعداً توسط معتمدالدوله حاکم اصفهان که یک نفر روسی اهل قفقاز بود و دشمنی او با ایرانیان از مسلمات تاریخ ایران است و مجری سیاست های روس و انگلیس بود، تقویت شد و فتنه اش دامن گیر شد.

۱. بیهوده

۳. مختصر و کوتاه شده

۲. انکارکننده، تکذیب کننده

شوند. و بر فرض اینکه استدلال به این چهار نمایند، می‌گوئیم:

۱- اما آیات کتاب که عمده دلیل آنها است در آخر فصل می‌آید.

۲- اما بشارات قبل، در فصل اول معلوم شد که ابدأ نمی‌توانند

متمسک شوند [به چهار دلیل قطعی در آن فصل]. پس از فهمیدن آنچه

گفتیم تکرار نخواهیم کرد.

اما دلیل تقریر^۱ ایشان این است که: اگر نفسی مدعی مقام

شارعیت^۲ شود و شریعتی تشریح^۳ نماید و آن شریعت نافذ و در عالم

باقی ماند، این نفوذ و بقاء، برهان بقاء حقیقت آن باشد. چنانچه

بالعکس زهوق^۴ و عدم نفوذ، دلالت بر بطلان دعوت زائله^۵ غیر باقیه

نماید.^۶

و [حاجی] خیلی طول داده، اما چون خیلی حرف واهی است،

مختصر می‌گویم: این دلیل [تقریر] خودش اساس خودش را خراب

می‌کند؛ چرا که بایستی هرکس دعوت کرد هیچ‌کس از اول به او ایمان

نیاورد؛ [چون نفوذ در افکار مردم موکول به زمان است] زیرا دلیل

نخواهند داشت؛ [پس در اول] نه هنوز کسی ایمان به او [علی محمد

باب] آورده بود و نه نفوذی داشته. و اگر فرضاً جمعی به او ایمان

بیاورند، چون بدون دلیل بوده، مؤمن نخواهند بود. و همین طور

هرکس هم به واسطه اولیها ایمان بیاورد، بی دلیل و ضال^۷ خواهد بود؛

مگر آنکه دلیلی دیگر داشته باشد. آن هم جایش خالی است. از این

۱. دلیل تقریر یعنی به دلیل برقرار ماندن، حق است.

۲. مقام قانونگذاری در شرع

۳. بیان نمودن شرع با ذکر جزئیات

۴. نابود شدن، باطل شدن

۵. نابود شده

۶. این دلیل حاجی گلپایگانی است.

۷. گمراه

گذشته به اتفاق تمام ملیین^۱ و صریح عقل، یک مذهب بیشتر، حق نیست. و این مذاهب مختلفه که هست، به حرف شما تماماً باید حق باشد؛ برای اینکه تماماً باقی مانده و نافذ شده.

علاوه بر اینکه می آید که دلیل تقریر را هم [خودشان] دلیل نخواهند دانست. و جناب حاجی [این موضوع را] تصریح می کند، چنانکه بیاید.

و بطور دیگر نیز، دلیل تقریر را [حاجی] تقریر می کنند. و خلاصه آن اینست که: اگر کسی افتراء علی الله^۲ بدعتی در اصول دین یا مذهب بلکه در فروع دین و جزئیات بگذارد، برخداوند است ابطال او؛ چنانچه به ظهور موسی (ع) ردع^۳ فرعون، و به وجود حضرت خاتم، طوایف دیگر را و به ظهور باب، ردع مدعی رکن رابع^۴؛ تا آنجا می رساند که: باب و بهاء ادعا کردند و فوراً باید ایمان بیاوریم؛ چرا که [ما بهائیان] می گوئیم: یا خدا نمی داند این شخص بدعتی می گذارد. که این کفر است، یا بگوئیم می داند اما نمی تواند او را دفع کند این هم کفر است. یا باید بگوئیم می داند و می تواند دفع کند، اما نمی کند؛ پس عادل نیست، این هم کفر است. پس اینکه دفع نکرده، معلوم می شود بدعت و ظالمت نیست و حق است و فوراً باید قبول کرد.

۱. اهل مذهب، معتقدان به دین

۲. برای افتراء زدن به خداوند

۳. منع کردن - بازداشتن

۴. رکن رابع از جمله ابداعات شیخ احمد احسائی است که مکمل سه رکن توحید، نبوت و امامت دانسته و با عنوان نوکر مقرب برای رکن رابع او را از نزدیکان امام - ارواحنا فدای - قلمداد نموده و با خصوصیت «ناطق واحد» در تعریف رکن رابع حکم نواب عامه را بی اعتبار نموده است. که این تفکر شیخ احسائی توسط شیخیه کرمان دنبال شد.

و ما می گوئیم: پس شما اگر در زمان فرعون هم بودید یقین به فرعون ایمان می آوردید. و همچنین به سامری^۱ و همچنین به طوایف و مدعیان قبل از حضرت خاتم و همچنین به رکن رابع. و می آید که خود باب هم مدعی رکن رابعیت بوده.

باز می گویم: بعد از اینکه به قول شما این رادع^۲ها بیایند مثل زمان طویل فرعون که موسی (ع) نیامده بود، یا طوایف بت پرستان و غیر آنها تکلیف چه بوده؟ و خدا آیا می دانست یا نمی دانست تا آخر آنچه بیان نمودید.

باز می گویم: کدام یک از مذاهب باطله از میان رفت و تمام شد، اگر به رفتن رؤسایشان می دانید، رؤسای حقه هم که مردند؛ باب و بهاء هم جان سپردند.

باز می گویم: یقین مذهب شیعه را که مدعی وجود و حیات و غیبت حضرت حجة بن الحسن - علیهما السلام - است لابد شما باطل می دانید! خاصه با آن نامربوطی [که] خواهد آمد در آخر فصل دوازدهم که جناب عالی و جناب^۳ بهاء این مذهب را منسوب به یک زنی^۴ و بعضی اهل عمایم^۵ می دانید، چرا خدا [مذهب شیعه را] ردع و منع فرموده؟ و چرا همه روزه [مذهب شیعه] در تزیید^۶ و ترقی

۱. شخصی که از غیبت حضرت موسی سوءاستفاده نمود و مجسمه‌ای به شکل گوساله ساخت و گفت این خدای شماست. ۲. بازدارنده

۳. جناب در اینجا به عنوان تمسخر بیان شده است.

۴. منظور فاطمه دختر ملا صالح برغانی اهل قزوین معروف به قره‌العین از بهائیان اولی است. ۵. جمع عمامه

۶. زیاد شدن

است؟ پس بر شما است بر حسب دلیل تقریرتان و این تقریر، تابع طایفه اثنی عشریه باشید. بلکه به موجب این دلیل، باید شما و آنان که بر این عقیده [عقیده باب و بهاء] باشند، متابعت شیطان را ترجیح بر هر طریقه دهید؛ چه هنگام دعوت بدون فاصله فوراً جماعت زیادی تبعیت کرده و نفوذ او هم از تمام مدعیان حقه یا باطله بیشتر و خداوند هم جلوگیری نفرموده و گوئیا [پنداری] هم بر این اصل عمل نموده‌اید [و خودتان را حق پنداشتید].

و اگر گوئید: پس اینکه خدا می‌فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا عَنْهُ الْوَتِينَ»^۱ مقصود چه است؟ گوئیم: مقصود این است که [خداوند فرمود] هرگاه پیغمبر خاتم (ص) دروغی به ما بندد انتقام می‌کشیم. با کمال قوت عروق [یعنی] فقه و حکمت را از او می‌بریم و از درجه نبوت او را ساقط می‌گردانیم. و آن ابدأً مربوط به ادعای شما نیست. نه اینکه فی الواقع با دست راست او را می‌گیریم و رگ دل حیوانی او را قطع می‌کنیم.

اما معجزات که دلیل چهارم ایشانست، علاوه بر اینکه ابدأً کسی احتمال معجزی برای آنها نداده و هیچ‌کس نگفت، [بل همانطور که در] اول این فصل معلوم شد، [بایان و بهائیان] منکر معجزات و دلیل بودن آن هستند و [به همین جهت] نمی‌توانند استدلال به آن نمایند. و خود ایشان هم در این باب نیز بعد از انکار تمام معجزات، معجزات را

۱. سوره حاقه: آیه ۴۶-۴۵ ترجمه: و اگر [محمد رسول الله صلی الله علیه و آله] از دروغ به ما برخی سخنان را می‌بست محققاً ما او را (به قهر و انتقام) از یمینش می‌گرفتیم و رگ و تینش را قطع می‌کردیم.

راجع به آیات و منحصر به آیات می‌نمایند. فقط معجزی که در فصل معجزات از اولیای خود نقل می‌کنند این است که گفته‌اند: «ولکن در این ظهور، اجانب بر معجزات کریمه‌اش اعتراف کردند و به ظهور خوارق عادات از وجود مبارکش شهادت دادند.»

حقیر که یکی از اجانب آنها هستم، از اقارب^۱ و اجانب آنها هرچه تفتیش کردم از معجزات خبری نبود.

معجز دیگر آنست که در مفاوضات نقل می‌کند: «بهاء به ملاحسن فرمودند: در جواب علمای نجف تماماً بنویسند و مهر کنند که ایمان بیاورند، هر معجزی که بخواهند بجای آورم. تا آخر خرافاتی که بافته؛ ولیکن آثار کذب آن لایح.^۲ و این افترای واضح است؛ چه علمای نجف هرگز اسم [بهاء] را نشنیدند و او را جزء ادنی^۳ مردم عوام نمی‌شمردند؛ چه رسد به اینکه طلب معجزه از او بنمایند و او آنها را ملزم نماید و آنها بترسند و جواب ندهند. هرکس با علمای آن ایام نجف برخورد کرده باشد، این‌طور حرفها را حرف زنانه بچگانه می‌داند. ای کاش! ولو دروغ هم بود، یک معجزی در فصل معجزات خود نقل می‌کردند. پس معلوم شد علاوه بر انکار معجزات و دلیل نبودن آن و ارجاع و انحصار معجزات به آیات، خبری از معجز نیست.

واما آیات، یعنی کلمات که عمده معجزه و اصل و اس^۴ اساس ادله آنها است، بلکه منحصر می‌کنند تمام ادله خود را به آیات؛ پس می‌آید

۲. آشکار و ظاهر

۱. نزدیکان

۴. بنیاد، شالوده، پایه، پی، اصل هر چیز

۳. پست‌ترین فرد

که آن را هم قدح^۱ می‌کنند. گویا نمی‌فهمند چه می‌گویند. علاوه بر اینها منحصر می‌کند ادله تمام انبیا را به آیات. و حال این که خلاف صریح بلکه تصریحات قرآن است که برای هر یک از انبیا معجزاتی ذکر می‌کند و ابدأ اسمی از آیات که مراد کلمات آنها باشد، نمی‌برد. فقط آیات خاتم آنها را معجزات [بیان] فرموده و این مسئله، دلیل خوبی است برای معجز داشتن خود آن حضرت؛ یعنی محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - چه، نسبت معجزات دادن به انبیا با اینکه خود بدون معجزه ادعای نبوت کند در نهایت بعد^۲ است؛ بلکه معقول نیست. پس لابد خود معجزه داشته. چنانکه نفی معجزه از انبیا و انکار معجزه [که بابیان و بهائیان بدان معتقدند]، خوب دلیلی است برای نداشتن معجزه [مدعیان بابیت و بهائیت]. مانند اینکه اثبات عصمت برای پیشوا و خلیفه و ملتزم شدن عصمت برای او، دلیل است که پیشوای مثبت^۳ دارای این مقام خواهد بود. و نفی و عدم التزام به آن دلیل است بر آن که پیشوای نافی^۴ دارای این صفت نمی‌باشد.

بالجمله آیات جمع آیت است و آیت یعنی علامت، و در «مانحن فیه»^۵ آیت به معنای علامت و نشانه صدق مدعی است. و در قرآن و غیر آن، این لفظ خیلی ذکر شده و مراد علامات صدق است از قبیل معجزات و غیره‌ها. و در حق پیغمبر ما حضرت محمد بن عبدالله -

۱. سرزنش، مذمت. ۲. یعنی بعید است.

۳. یعنی کسی که پیشوائی او ثابت است.

۴. یعنی پیشوائی که نفی عصمت کند مقام پیشوایی ندارد و نخواهد داشت.

۵. یعنی آن چیزی که در مورد آن مشغول بحث هستیم.

صلی الله علیه و اله - از جمله علامات خاصه آن حضرت، کتاب، یعنی قرآن آن حضرت است؛ نه اینکه مراد از آیت فقط کتاب باشد؛ چون آن حضرت پیغمبر آخرالزمان است و دین او ناسخ تمام ادیان و بعد از آن حضرت پیغمبری نخواهد بود [از علامات خاص آن حضرت کتاب است]. زیرا آن حضرت تمام مایحتاج دنیائی و اخلاق و احکام و آداب عبادات و حدود و سیاسات و معاشرات و غیرذلك را به نحو اتم و اکمل بیان فرمود که تا به آخر [دنیا] محتاج حکمی نخواهند بود که دیگری بیاورد. لذا لازم بود آیت و معجزی هم داشته باشد که تا به آخر همراه باشد. برخلاف سایر انبیاء که چون [شریعتشان] دوامی نداشت محتاج به چنین آیتی [معجزه دائمی] هم نبودند.

چنین آیتی و معجزی ممکن نبود، مگر مثل **قرآن مجید** که به مرور دهور^۱ کهنه و مندرس نگردد. بلکه روز به روز حقایق و معارف و ظهور دقایق و بطون آن در تزیید باشد. ملاحظه کنید از زمان نزول این کلام معجز نظام، تا این ایام که قریب یکهزار و سیصد و چهل سال می شود،^۲ یقیناً یکهزار و سیصد و چهل تفسیر، بلکه زیاده تر بر آن نوشته شده که هریک محتوی بر حقایق و دقایقی است از قرآن، که در دیگری نیست. و هریک از آنها دارای بیاناتی است که در سابق آن نیست. خاصه در این اواخر که پس از برخورد اهل تحقیق به علوم جدیده برمی خورند که در قرآن کریم از مسائل جدیده به اشارتی بیان فرموده با لفظ بسیار مختصر مفیدی که قدما از ظاهر آن [لفظ] غیر از

۱. جمع دهر که روزگار، عصر و زمان، روزگار بی پایان

۲. تا زمان چاپ کتاب ۱۴۳۰ سال هجری قمری از زمان نزول قرآن می گذرد.

آن می فهمیده‌اند. برای آنکه عاری^۱ بوده‌اند. و مادر بعضی نسخ خود اشاره به بعضی [از آن مسائل جدیده] کرده‌ایم، خاصه در شرح بر صحیفه سجادیه.

و به همین جهت در قرآن و غیر آن [حقایق و دقایق] مفصلاً بیان نشده. چه شاید [اگر مفصلاً بیان می شد] انکار شدید می کردند و نمی شد^۲ به آنها معلوم کرد و موجب انهدام ارکان و انهدام اساس دین می شد.

بالجمله خداوند- جل و علا- قرآن را بر آن حضرت نازل کرد در میان فصحای^۳ عرب، در زمان مجمع فصحا که معاند^۴ دیانت بودند. در آن جمع فریاد کرد: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ»^۵ یک سوره مانند آن بیاورید. و برای اینکه شاید یک نفری بگوید: «مراد از این عبارت این باشد که: بیاورید و بگوئید از جانب خداست» و چون کسی اقدام به چنین کلام نمی کند، [که سوره‌ای بیاورد و بگوید از جانب خداست] پس از این روی [یعنی به خاطر از جانب خدا بودن] کسی نمی تواند مثل آن را بیاورد، لذا برای رفع و دفع [این شبهه] این مثابه^۶ گفتگو می فرماید «فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مُّفْتَرِيَاتٍ»^۷ یعنی اگر به دروغ هم می توانید بیاورید، مثل آنرا بیاورید. هیچ کس به هیچ وجه از آن زمان تا به حال و الی آخر الازمنه،^۸ نتوانست و نخواهد توانست، بیاورد. و تماماً [از

۱. اینجا: به معنی بی بهره از علوم جدیده بودند.

۲. ممکن نبود ۳. سخنوران

۴. مخالف و دشمن ۵. سوره بقره، آیه ۲۳

۶. شکل، گونه ۷. سوره هود، آیه ۱۳

۸. ازمنه جمع زمان

مردمان] خود اعتراف دارند. چنانچه [علی محمد] باب که بزرگترین دشمنی است برای اسلام، اعتراف کرد. و صنادید^۱ قریش هم که ایمان نیاوردند، اقرار داشتند. و نزد تمام ملین و غیر ملین روی زمین، این کلام، صاحب مکان^۲ و مقام شده، به اندازه‌ای که نهایت فصاحت و بلاغت و زینت کلمات خود را به این می‌دانند که به یک آیه از قرآن زینت دهند. خود بابیه و بهائیه، غالباً عنوان کلمات خود را آیات قرآن قرار می‌دهند. یا استشهاد به آیات قرآن می‌کنند و تمثیل به آن می‌جویند. یا به هر حيله باشد کلمات خود را به آیات قرآن زینت می‌دهند. تا آنجا که خود باب و بهاء که به خیال، ادعای ریاست نمودند و خیال کردند هرگردی گردو است، در آخر نامربوط‌های خود، امثال «فاعلون»، «فاتقون»، «فارهبون»، «مقتدرون» و امثال اینها را آوردند. و اگر کسی سیر در کلمات عرب یا کتب آسمانی کرده باشد، می‌فهمد که ترتیب کلمات قرآن شباهت به هیچ یک از نامربوط‌های باب و بهاء ندارد. و [هیچکس از] آیه بندی و اسلوب آن ابدأ تقلید نکرده؛ چه از [کتب] آسمانی چه غیر آسمانی. علاوه بر حکم و غیرها، [قرآن] یک آیه اش در میان یک کتاب عربی یا غیر عربی باشد، در نظر خواص بلکه هر عامی مانند خورشید تابان در میان کواکب^۳ دیگر روشن و نمایانست. اما اگر کسی بخواهد تشریح^۴ کند که این مقام قرآن از چه راه است، نمی‌تواند، مگر که بگوید برای این است که از خدا است.

۱. بزرگان - مهتران

۲. منزلت - مقام

۳. ستاره‌ها

۴. شرح دادن، توضیح دادن

مدح خورشید جهان مدح خود است

که دو چشمم روشن و نامرمد^۱ است
 پس علامت بودن قرآن برای صدق اعجاز آن حضرت، نه فقط
 [به لحاظ] کلمات و آیات باشد. در مقام وصف قرآن [با سایر کتب]
 نیستم؛ بل همین بس که به عدد نفوس مسلمین [قران از رو] نوشته
 شده. بلکه هست کسی که مکرر افتخار نوشتن داشته و دارد، با اینکه
 بر آنها واجب نبوده استنساخ^۲ کنند و نگاه دارند. بلکه از زمانی که
 چاپ رسم شده، می توان گفت تا به حال، روی هم، روزی یک نسخه
 آن چاپ شده و برده اند. باز هم اگر چاپ شود نمی ماند. برخلاف
 کتب دیگر. خاصه آنچه ما در صدد هستیم که از اسم بردن آن در این
 مقام حیا می کنم و جسارت می دانم؛^۳ با وجود اینکه [باب و بهاء]
 واجب کرده بودند هر کس باید [بیان] داشته باشد. بلکه استدلال
 به غیر آن [کتب بی ارزش] را منع نموده بودند، چرا نباید یک نسخه آن
 پیدا شود. [در صورتی که] هر بقالی یک نسخه [چیزی] نوشت، چاپ
 و استنساخ و منتشر کردند.

بالجمله قرآن یک آیت بزرگی است برای نبوت آن حضرت و به آن
 تحدی^۴ کرد. و به ضمون^۵ کریمه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ»^۶

۱. چشم معیوب ۲. نسخه برداری و رونویسی

۳. منظور نعوذ بالله اسم کتب نامربوط باب و بهاء است که در این مقام صحبت قران است نه لاطائلات باب و بهاء.

۴. تحدی یعنی انجام کاری را از کسی خواستن به منظور نشان دادن برتری خود و ناتوانی او در انجام دادن آن.

۵. مضمون

۶. سوره ابراهیم، آیه ۴ ترجمه: ما هیچ رسولی در میان قومی نفرستادیم مگر به زبان آن قوم.

آن حضرت که در بحبوحه^۱ اعراب فصیح بود، تکلم به کلام عربی فرمود؛ به زبانی دیگر حرف نزد که قومش ملتفت نشوند. و در این صورت خورده گرفتن فلان فرنگی یا فلان ترکی یا فارسی بر چنین کلامی، بیرون از حماقت نخواهد بود؟ پس طعن^۲ بعضی قابل استماع نیست، بلکه قابل طعن است؛ چرا که «ذم خورشید جهان ذم خود است»^۳.

به هر تقدیر در صورتی هم که دلیل و معجز را، ما هم مانند آنها، منحصر به آیات دانیم، ما ضرری نخواهیم کرد؛ چرا که ما آیات کتاب خود^۴ را معجز دانستیم و به اتفاق دوست و دشمن هم از عهده برآمدیم که قرآن در اعلیٰ علو فصاحت است. چنانکه علی محمد [باب] هم اعتراف نمود. اگر باز هم تردیدی یا شبهه داشته باشی رجوع کن به آنچه در شرح دعای ختم قرآن از صحیفه مبارکه سجادیه نوشته‌ام؛ قلبت منور و نهایت اطمینان برایت حاصل می‌گردد.

اما پیغمبرانی که مسلماً پیغمبر بودند، اما آیاتشان معجز نبوده؛ مانند حضرت ابراهیم و موسی و داود و عیسی - علیهم السلام - از آنها که صاحب کتاب بودند، اما آیات کتب آنها به حد اعجاز نرسیده و خود آنها هم ابداً این ادعا را نداشته و امتهای آنها هم ابداً این حرف به خاطرشان نرسیده بود و ابداً در مقام این حرف [در آینده هم] برنخواهند آمد، چه [پیغمبر] آنها حرف بی حساب نمی‌گویند که

۱. میان، وسط ۲. طعنه

۳. یعنی هرکی به خورشید بد بگوید به خودش بد گفته است چون عقل چنین بدگوئی را تائید نمی‌کند و باب و بهاء ذم خورشید جهان نمودند.

۴. منظور از کتاب خود، قرآن است.

بی دلیل بمانند و پیغمبرشان ندانیم. و انبیائی که به کلی صاحب کتاب و آیات کتابی نبوده‌اند، بطور کلی از درجه نبوت ساقط می‌باشند. و اگر بگوئیم هرکس آمد و این ادعا را کرد و کتابی هم داشت، خواه به حد اعجاز رسیده یا نرسیده باشد و خواه کلمات آن مزخرف و بی معنی و مغلوط و متناقض و ناموزون و دروغ باشد، یا درست و صحیح و موزون، پیغمبر است. لابد امثال مزدک^۱ و مسیلمه^۲ و

۱. مزدک به تعبیر غلط که رائج است «دین‌آور ایرانی دوره ساسانی» شناخته شده لکن دین‌آوری باید از جانب الهی باشد در حقیقت آئینی را می‌شود دین نامید که از ناحیه خداوند باشد. به هر روی مزدک فرزند «بامداد» مردی از «نسا» یا «استخر فارس» بود که پس از مردی به نام «زردشت بونده - بوندس» فرزند «خرگان» از مردم پسا - فسا - مانوی مسلک که آورنده مسلکی به نام «درست دین» بود به ترویج آن قیام کرد. در حقیقت مزدک به عنوان اصلاحی در مسلک مانی، روشی را بنیان گذاشت که مخلوطی از مسلک «بوندس زردشت» و «مانی» بود و به نام شخص او مزدکی خوانده شد. با اینکه معلوم نیست مزدک چگونه به دربار شاهان ساسانی راه یافت لکن تردیدی نیست قباد پادشاه ساسانی در دوره اول سلطنت خود (۴۸۸-۴۹۸ م) طرفدار مزدک در حقیقت مزدکی بوده است ولی بر اثر شورش نجبا، قباد مجبور به فرار شد. به هنگام طرح مسأله جانشینی قباد که خسرو انوشیروان و کاوس نامزد ولایتعهدی بودند مباحثه مذهبی تشکیل دادند موبدان زردشتی و اسقف عیسویان در مخالفت با مزدکیان همداستان شدند. سربازان در این ماجرا مداخله کردند مزدک به قتل رسید.

۲. مسیلمه بن ثمامه بن کبیر، ابو ثمامه مدعی مشهور نبوت از قبیله بنی حنیفه می‌باشد وی در ناحیه یمامه نزدیک عیینه در نجد، معروف به وادی حنیفه متولد شد و در جاهلیت ملقب به رحمن الیمامه بود. پس از فتح مکه و حاکمیت اسلام به اتفاق هیئتی از بنی حنیفه به حضور رسول خدا رفتند ولی او که پیری کهنسال بود در بیرون مکه ماند، و درک محضر پیامبر اکرم را نکرد. بعد از مراجعت هیئت بنی حنیفه به شهر خود مسیلمه ادعای نبوت کرد، سخنانی مسجّ به لحاظ رقابت با قرآن می‌گفت و در عریضه که به حضور رسول خدا ارسال داشت پیشنهاد کرد زمین خدا میان بنی حنیفه و قریش تقسیم گردد. رسول اکرم در جواب عریضه اش او را کذاب خطاب کردند. پس از رحلت نبی اکرم، ابوبکر، خالد بن ولید

سجاح^۱ و محمود^۲ و حسن^۳ و مانی^۴ و غیرهم، و باب و بهاء هم داخل

را مأمور دفع فتنه او کرد. در این جنگ مردان بنی حنیفه با پایداری و استواری جنگیدند بیش از ۱۲۰۰ تن از مسلمانان که ۴۵۰ تن ایشان از صحابه رسول خدا بودند شهید شدند، مسیلمه و بیشتر وابستگان عقیده‌ای او نیز کشته، بقایای این فتنه پراکنده گردیدند (اعلام زرکلی: ۲۲۶/۷، المنجد: ۶۶۴)

۱. سجاح، بنت حارث بن شوید، امّ صادر زن سخنور و شاعر و آگاه به اخبار، از قبیله بنی یربوع بود که در قبیله‌اش شهرت و صاحب مقام محسوب می‌شد، پس از رحلت رسول خدا ادعای پیامبری کرد. گروهی از عشیره‌اش و برخی از بزرگان تمیم مانند زبیرقان بن بدر و عطارد بن حاجب و شیث بن ربیع به او پیوستند. وی به قصد جنگ با ابوبکر در یمامه اردو زد و چون این خبر به مسیلمه کذاب که مدعی نبوت بود رسید نگران شد و با جمعی از یاران خود نزد سجاح رفت با او ازدواج کرد و چندی نیز نزد او ماند، اما سجاح که از قدرت مسلمانان ترس داشت از ادعای خود منصرف شد نزد قبیله‌اش بازگشت با خبر کشته شدن مسیلمه به اسلام بازگشت و به بصره رفت. در آن شهر درگذشت سمره بن جندب والی بصره بر او نماز گذارد. (اعلام زرکلی: ۷۸/۳، فرهنگ معین: ۷۳۴/۱، المنجد: ۳۵۱)

۲. محمود، احتمالاً نظر نویسنده محترم محمود تارابی (م ۶۳۰/۶۳۱) باشد که شیخی از مردم بخارا بود که پس از سلطه مغولان بر بخارا به ادعای ارتباط با عالم غیب و تسخیر جنیان و ارائه کارهای خارق‌العاده گروه عظیمی از مردم مرید و پیرو او شدند تا آنجا که اندک مدتی در بخارا به حکومت پرداخت و خطبه به نام او خواندند. سرانجام در برابر حمله مغولان مغلوب و کشته شد و پیروان او با فداکاری تمام جنگیدند و مرگ او را باور نداشتند و می‌گفتند از نظر غایب شده است.

(فرهنگ اعلام تاریخ اسلام تهامی)

۳. حسن، احتمالاً نظر نویسنده معظم حسن صباح (م ۴۲۸-۵۱۸) باشد، نامبرده دولتمرد سازمان‌هنده و نابغه نظامی و نظریه‌پرداز اسماعیلی نزاری، آگاه به علوم ریاضی و نجوم، متولد مرو، یار و همکار احمد بن عطّاش رهبر اسماعیلیان اصفهان بود.

حسن صباح پس از سفرهایی به شام و شمال عراق و خراسان و ماوراءالنهر سرانجام بر قلعه الموت مستولی شد و در آن مستقر گردید و دژهای دیگری را نیز به تصرف درآورد. جانشینان حسن صباح تا هنگامی که به دست هلاکوخان مغول مغلوب و منقرض

انبیا خواهند بود. و حاجی [میرزا ابوالفضل گلپایگانی] هم در بعض کلمات خود گفته که: هر صاحب کتابی [را] نمی توان گفت پیغمبر است.

پس ندانستم که مطلقاً هر کس صاحب کتاب شد و ادعا هم کرد پیغمبر است؟ یا هر مدعی که صاحب کتاب باشد و کتابش فی نفسه معجز باشد [پیغمبر می باشد]؟ اگر اول باشد، مثل مزدک هم پیغمبر است؛ و هم چنین **باب و بهاء** و کسانی هم که امروز در اطراف مدعی هستند، پیغمبر خواهند بود. و اگر دویم باشد چون منحصر می کند دلیل را به آیات، باید انبیای سلف غیر از محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - پیغمبر نباشند، چه فقط آن حضرت آیات کتابش معجز بود. [در این صورت نتیجه می گیریم] **باب و بهاء هم پیغمبر نخواهند بود**

← شدند از همین قلعه برحوزه وسیعی از متصرفات خود حکم راندند.

(فرهنگ اعلام تاریخ اسلام - تهامی)

۴. مانی فرزند «فاتک» بنیانگذار مانوی گری (۲۱۵ م - مقتول ۲۷۶ م) در ایام جوانی به فراگیری علوم و حکمت و غور و مطالعه در ادیان زرتشتی و عیسوی و سایر دین های زمان خویش پرداخت، در ۲۴ سالگی ادعای پیامبری کرد. چندی در بین النهرین به ترویج آنچه به عنوان دین آورده بود پرداخت و آنگاه به وسیله فیروز برادر شاپور، که به وی گرویده بود به شاپور معرفی شد، یکی از کتاب های خود را به نام «شاپورگان» به او تقدیم داشت، شاپور اول نخست با مانی به مهربانی رفتار کرده، او و پیروانش را در کیش خود آزاد گذاشت ولی بعد مورد بی میلی پادشاه قرار گرفت از ایران اخراج شد. در ایام آوارگی کشورهای هند و تبت و چین را سیاحت کرد و پس از مرگ شاپور در سال ۲۷۲ میلادی به ایران بازگشت، هرمز جانشین شاپور ورودش را گرامی داشت و مجاز شد که مسلک خود را ترویج کند در اندک زمانی بسیاری از مسیحیان آن زمان جذب او شدند. پس از هرمز، دیری نپائید بهرام اول مانی را دستگیر و به قتل رساند. و چون آداب مسلک خود را جهت بی سوادها با تصویر تعلیم می داد او را مانی لقب داده اند. (فرهنگ معین: ۱۸۸۹/۶)

[چون کتابشان معجزه نیست و اصلاً معجزه را قبول ندارند]؛ چه کلماتشان اگر دلالتی هم دارد، شهدالله دلالت بر جهالت و ناحقی آنها دارد. و با اینکه با آنها است دلالت آن را بر حقیقت معلوم نمایند [یعنی باب و بها باید این موضوع را ثابت کنند]؛ ما عدم دلالت آن [آیات باب و بها] را بلکه دلالت بر عدم حقانیت [باب و بها] را معلوم می‌کنیم.

پس می‌گوئیم: **اولاً** عنقریب می‌آید که [بایان و بهائیان] دلالت آیات را هم انکار می‌کنند و خود آنها آیات را هم از کار می‌اندازند. **ثانیاً** معلوم نیست که می‌گویند این آیات و کلمات آنها از خدا است یا از خود آنها؛ یا ملفق^۱ است. از بعض کلمات آنها برمی‌آید که نسبت آن را به خدا می‌خواهند بدهند و بعضی را نسبت به خود؛ و حال آنکه کتاب آسمانی، تمامش باید منسوب به خدا باشد. و اگر هم بگویند: **ما و خدا نفس واحد هستیم**، بایستی پیغمبر دیگر به سوی خلق بفرستند. و اگر بگوئید: فقط از خود ما است، آسمانی نخواهد بود و از اصل دعوت، بی پایه می‌شود. و اگر گویند: فقط از خداست، **چه خدائی است** که از آینده خبر نداشته و برخلاف آینده خبر داده؟! **چه خدائی است** که از گذشته برخلاف بدیهه^۲، صریحه^۳ خبر داده؟! که هر عامی، اقلاً از گذشته درست خبر می‌دهد. **چه خدائی بوده** که این قدر احکام ناموزون و متضاد دارد؟! چنانکه در فصل هفتم و نهم و دهم به بعضی

۱. به هم جفت کرده، سخن راست با دروغ آراسته شده - تلفیق شده.

۲. امور واضح و بدیهی که عقل بدون دلیل می‌پذیرد.

۳. روشن و آشکار

اشاره می‌شود. چه خدائی بوده که از زبان فارسی و عربی اطلاع نداشته از نحو و صرف و منطق و علوم دیگر؟! اگر محبوس^۱ شدند و از سید علی محمد و سایر خلق ممنوع و حرام شد، چنانکه می‌آید، از خدا که ممنوع و حرام نشده بود، خدا که پیش از حکم حرمت و منع، بوده است. لابد باید به دستور سابق تکلم کند نه به مزخرفات و غلط‌های [باب و بها]، به نحوی که هیچ ذی شعوری راضی نشود [الفاظ باب و بهاء را] تلفظ نماید؛ مگر که خود این [مزخرفات] را معجز بگیریم، با این ترتیبات [یا زهم] احمق پیدا شد [که به باب و بها] بگردد.

سؤال می‌کنم از حضرات که متمسک به آیات شده و معجزه می‌دانند، این آیه هم که جزء بیان و از آسمان است، بعد از اینکه ادعای خدائی می‌کند و منع از اصول و منطق و فقه و حکمت و علم لغت و نحو و صرف می‌نماید در باب عاشر از واحد رابع، این عبارت می‌نویسد: «چنانچه در این ظهور نقطه [بهاء، باب را نقطه اولی خوانند] هر کس واقع شده، دیده که او [علی محمد باب] مبرا بوده از علم صرف و نحو و منطق و فقه و اصول و آنچه متفرع^۲ بر اینها است؛ زیرا که کل اینها از برای فهم مراد الله است در کلام او [یعنی آن علوم از برای فهمیدن مزخرفات باب بوده است]؛ و کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله است، چه احتیاج او را به این شئون. و حال آنکه خداوند

۱. بعد از آنکه علی محمد آن لاطائنات و مهملات در رساله‌های خودش را به عربی غلط و ناهنجار می‌نویسد از او سوال می‌کنند که چرا این نوشته بر قاعده‌ای استوار نیست می‌گوید: کلمات عربی قبل از من در زندان قواعد صرف و نحو محبوس بودند.

۲. فرع و جزء

قدرتی به او عطا کرده و نطقی که اگر کاتب سریعی^۱ در منتهای سرعت، در دو شب و روز که فصل^۲ ننماید مقابل یک قرآن از آن معدن کلام ظاهر می‌گردد [یعنی باب در طی دو شب و روز مزخرفاتی به اندازه حجم یک قرآن از خودش بیرون می‌ریزد]. که اگر اولوالافکار ما علی الارض^۳ جمع شوند، قدرت برفهم یک آیه از آن [مزخرفات کثیفه باب] را ندارند. چگونه براتیان^۴ یا تکلم [آن قادرند؟] و عرفان این است: موهبت الهی در حق، من یشاء کیف یشاء بما یشاء لما یشاء انه هو القادر العلام^۵.

در صورتی که تمام صاحبان فکر روی زمین جمع شوند، قدرت برفهم یک آیه آن را ندارند؛ چطور مورث^۶ تمیز^۷ شما، دلیل شد برای شما که کلمات خداست؟^۸ و چطور علامت صدق نبوت شد؟ زیرا تا انسان معنای کلامی را نفهمد ممکن نیست آن را علامت و دلیل صدق و کذب بداند. پس لابد یا باید بگویند ما نفهمیده قبول کردیم، یا صاحب آیه دروغ گفته و نفهمیده چه می‌گوید.

اما بنده غالب مطالب این آیه را فهمیده و تصدیق دارم:

۱. تند و تیز، چالاک، تندنویس

۲. فاصله

۳. یعنی صاحبان افکار بر روی زمین

۴. اتیان یعنی آوردن

۵. هرکسی را که بخواهد، هرگونه که بخواهد، به آن چیزی که بخواهد برای آن چیزی که بخواهد او همان خدای توانمند بسیار داناست.

۶. سبب - علت

۷. تمایز

۸. مفهوم جمله این است که نویسنده خطاب به بایان و بهائیان می‌گوید: چطور شد سبب و علت تمایز شما که آن کلمات است دلیل شما شد در حالیکه خودتان هم قدرت برفهم آن کلمات نداشتید؟

اولاً مبرا بودن باب را از علوم و آنچه متفرع بر علوم می شود؛^۱ تصدیق دارم شهدالله مبرا بوده.

ثانیاً سرعت تنطقات^۲ ایشان را به کلماتی که هیچ کس معنای آن را نفهمد.^۳ و لذا گمان می کنم بیش از [حجم] یک قرآن هم، می توانند نوشت.

ثالثاً ابدأ کسی نمی تواند، یعنی خود را راضی نمی کند این طور مزخرفات بیافد. و چون مبنای کلمات او را نمی توان فهمید، تصدیق نبوت او را هم به آن [کلمات] نمی توان نمود؛ اگر هم کسی کرده باشد، نفهمیده.

از اینها گذشته تحصیل علوم را نهی می نماید؛ زیرا که کل اینها^۴ برای فهم مرادالله است در کلام او؛ و می گوید چون مراد من مرادالله است و کلام من کلامالله احتیاج به این علوم ندارم. پس نهی آن از دیگران چرا؟^۵ و حال اینکه می گوید برای فهم مرادالله است، پس به این جهت بایستی واجب کرده باشد. چه مناسب است بگوئیم نه خودش فهمیده و نه آنها که حرف او را قبول کرده اند.

جناب حاجی [گلپایگانی] در ضمن دلیل تقریر خود که ذکر شد و رد شد، به این عبارت، می گوید: «اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود،

۱. یعنی باب هیچگونه علمی نداشته و از شاخه های فرعی علوم هم بی بهره بوده است.

۲. سخن گفتن، نطق کردن

۳. مؤلف معظم می فرماید: سرعت نطق باب بدین لحاظ بوده که می خواسته کسی از

نطقش چیزی نفهمد. ۴. منظور از «کل اینها» علوم است.

۵. باب در بیان گفته است: همه کتاب ها به جز بیان را فانی و نابود سازید.

ابداً تفریق^۱ بین الحق و الباطل ممکن نباشد؛ چه اگر ممیز^۲ و فارق^۳، کتاب را مقرر دارد و در میان جمیع ملل، مسطوره^۴ مشاهده نماید تا آخر».

نیز [حاجی گلپایگانی] در رد بر شیخ الاسلام تفلیس، میزان بودن چهار چیز را رد می‌کند؛ و از میزانیت معرفت مظاهر الله می‌اندازد:^۵
اول حواس ظاهره است، می‌گوید چون اختلال در آن پیدا می‌شود، شاید^۶ میزان باشد برای معرفت مظاهر الله تا آخر.^۷

دوم که معتبر است^۸ ادله عقلیه و قیاسات منطقیه، اخلال^۹ و عدم کفایت آن اظهر است از میزان حس.^{۱۰}
سیم که عبارت از ادله نقلیه^{۱۱} است و مفاهیم اختلالش از سایر موازین اوضح^{۱۲} است تا آخر.

اما میزان **چهارم** که عبارت است از الهامات، تا می‌گوید گمان ندارم هیچ امتی اعتمادی به آن نماید تا آخر. همین که این چهار چیز میزان نباشد، دیگر هیچ دلیلی برای هیچ مدلولی^{۱۳} قائم نخواهد شد؛^{۱۴} چه

۱. جدائی

۲. تمیزدهنده

۳. جداکننده

۴. نمونه

۵. گلپایگانی بهائی با شیخ الاسلام تفلیس (گرجستان) جدل می‌کند و با سفسطه مطالب مذکور را می‌گوید.

۶. شایسته نیست

۷. گلپایگانی بهائی می‌خواهد ثابت کند «باب» مظهر الله است.

۸. یعنی مختل بودن آن معتبر است از دیدگاه گلپایگانی بهائی

۹. مختل، می‌خواهد بگوید ادله عقلیه و قیاسات منطقیه به درد نمی‌خورد.

۱۰. یعنی بی‌ارزشی ادله عقلی و قیاس منطقی از احساس بیشتر و واضح‌تر است.

۱۱. ادله نقلیه یعنی گفتارهای گذشتگان - روایات

۱۲. واضح‌تر و روشن‌تر

۱۳. ویژگی پدیده‌ای که نشان دهنده دلیل خود باشد.

تمیز و دلالت هر دلیلی برای مدلول آن به یکی از این موازین باید باشد؛ خاصه آیات، که به توسط حس ظاهر و عقل باید تمیز آن بدهند، معلوم است حضرات قبول کرده‌اند.^{۱۵}

ملا عبدالله نامی بود در ساوج مقلد،^{۱۶} انواع مقلدی‌ها^{۱۷} داشت؛ از جمله به قدر یک ساعت [از او تقلید می‌کردند] و بیشتر ترکی و فارسی و عربی، هریک را به لهجه خودشان متواتر می‌گفت که یک کلمه آن هم معنی نداشت. فقط به لهجه آنها می‌گفت با نهایت طلاقت^{۱۸} که مستمع [شنونده] هم خیال می‌کرد اهل آن لغت است. بعد از آنکه تمام می‌شد می‌گفت: من که خودم نفهمیدم چه گُهی خوردم، شماها فهمیدید چه گُهی خوردم؟

خود حضرات هم خبر از آیات خود داشته‌اند که بعد از آن انحصارها به آیات، متمسک به [دلیل] تقریر می‌شوند. و تصریح می‌کنند که: جمیع ملل آیات دارند؛ یعنی باطل و غیر باطل. و خبر داشتند که با آن سفارش‌های باب در نشر این کتاب [بیان] چنان کردند که الان یک نسخه بلکه یک ورق آن یافت نمی‌شود. و الا کتاب به این عظمت و علو مقام^{۱۹} که ناسخ مثل قرآنی است، به قول آنها آیت بزرگ این طایفه و مایه ریاست بها بود، خوب بود یک نسخه آن را چاپ کرده میان دوست و دشمن انتشار دهند. چه شد یک نفر از خودشان

۱۴. یعنی هیچ چیزی قابل اثبات نیست و نخواهد بود.

۱۵. یعنی بابیان و بهائیان قبول کردند که نه عقل دارند و نه حس.

۱۶. مرجع مردم اهالی بود. ۱۷. افرادی که از ملا عبدالله تقلید می‌کردند.

۱۸. فصیح و تیززبان

۱۹. این کلمات به عنوان تمسخر بیان شده است.

یک آیه آن را عنوان مطالب قرار نمی‌دهد؟ یا یک استشهاد یا تمثیل یا اقتباس به یک آیه آن نمی‌کنند؟ چه شده که هر بی‌سر و پایی یک نسخه نوشت و منتشر شد و این آیت عظمی!! و علامت کبری!! و مایه دعوت علیا!! نباید چاپ یا استنساخ شود؟! و حال اینکه بر هر کس واجب بود یک نسخه آن را داشته باشد، حتی اسمی از آن نمانده! اگرچه منسوخ شد، اما کتب، خاصه کتب آسمانی منسوخ یا غیر منسوخ را چاپ و نشر می‌کنند. اقلاً آن طایفه که می‌گویند نسخ نشده نشر می‌دهند؛ خاصه این کتاب! که با اینکه نسخ شده، مایه دعوت **بهائیه** و پشتیبان آنها [است] و غالب احکام **بهائیه** از آن باید اخذ شود، چرا نابود شد؟ با اینکه جمعی از مسلمانان شیعه هستند که اگر اصل آن، تمامی بدست آید، چاپ و منتشر می‌نمایند. و چون در مفاوضات^۱ عبدالبهاء در (ی) برهان عقلی و نقلی، براین مدعی [دلیل] اقامه کرده، با اینکه تعرض [به] آن لزومی نداشت،^۲ محض اطمینان قلوب عامه متعرض شده و عجالتاً اشاره به جوابی هم کردیم، هر چند محتاج نبود.

اما **برهان نقلی**، مختصراً اشاره به عدم انتاج^۳ نقلیات شد^۴ قابل زیاده بر آن نیست.^۵

اما **براهین عقلیه** که اقامه کرده که خوب برهانی است برای تعیین میزان و پایه استعداد آنها می‌باشد که خلاصه آن اینست می‌گوید:

۱. نام کتاب عبدالبهاء است که در آن موازین اربعه عقل و نقل و حس و الهام را باطل نمود.

۲. چون ادعا و دلیل آن باطل است.

۳. نتیجه گرفتن از چیزی

۴. یعنی نقل و روایات نتیجه‌ای ندارد.

۵. آن کلمات باب و بها ارزش ندارد که بیشتر درباره‌اش صحبت شود.

دلیل اول اگر آمده بودید و بهارا دیده بودید، فریفته او شده بودید، دیگر احتیاج به هیچ برهان نداشت. دشمنان آمدند و مقرّاً شدند. حال که فوت شده باید اقامهٔ دلیل کنم؟

دوم با اینکه در زندان بود، حرفش عالم‌گیر شد؛ چنین امری در عالم اتفاق نیفتاده؟

سیم تمام دول، مقاومت با او نتوانستند بکنند؛ بلکه فریداً^۲ و حیدراً^۳ مسجوناً^۴ مظلوماً، آنچه خواست مجری داشت.^۵

چهارم معجزات او بسیار است، من نمی‌گویم؛ چرا که می‌توان تکذیب کرد چنانکه از انبیای سلف تکذیب کردند. و بعد [خودش، عبدالبها] بعضی معجزات انبیا را تأویل می‌کند و می‌گوید.

پنجم معجزات بها در شرق نزد دشمنان مسلم است.

تمام شد **ادلهٔ عقلیهٔ** ایشان و مانند دیگران معجزی مخصوص نقل نمی‌کنند؛ فقط تمام می‌گویند معجزات ایشان [یعنی بهاء] خاصه در شرق خیلی است.

جواب اول خیلی باید متشکر باشند آنها که خدمت ایشان [بهاء] نرسیدند تا فریب بخورند؛ **خیلی** کسان هم خدمت ایشان [بهاء] رسیدند و فریب نخوردند. از اینها گذشته، فریفته شدن قرینهٔ مجانست^۶ و قرب فطرت^۷ می‌شود، اما دلیل حقیقت نمی‌شود. **خیلی** فریفتهٔ جمادات و حیوانات شدند؛ مانند بت‌پرستان و ستایش

۱. اقرار نمودن

۲. به تنهایی

۳. به یکتائی

۴. در حالی که زندانی بود

۵. اجرا نمود

۶. به هم مانند بودن، مشابهت

۷. قرب فطرت یعنی تقریباً امری فطری است.

کنندگان گاو؛ بلکه فریفته خیال می‌شوند.

جواب دوم کی زندانی بود؟! جزئی زمان برای فتنه‌ها که در طهران کردند^۱ زندانی شدند و در آن زمان هیچ مریدی پیدا نکردند. چه قریب هیجده نفر به طمع این ریاست افتاده، بعد از آن مدت‌های مدید در بغداد و اطراف آن و در عکاء مشغول زحمات و عوام فریبی و کشتن ناگهانی و ارسال رسل و رسائل بودند تا چند نفری را با خود کردند. هنوز هم بعد از هفتاد سال زحمات شماها [عبدالبهاء و فرزندان طایفه] بیش از چند نفر قلیلی ندارید، آن هم مخفی^۲ و انگهی اگر اختفاء و اشتهار^۳ علامت حقیقت است، از ایشان مخفی‌تر و مشهورتر داریم... و انگهی مقصود چه نوع شهرتی است؟ اگر شهرت به خیر است؟ که نیست، و اگر شهرت شرارت است؟ نمی‌دانم. و انگهی شهرت اگر باشد برای بزرگواری، مدعی نیست،^۴ بلکه برای بزرگی دعوای دروغ است.

از تمام [اینها که گفتیم] گذشته [به استناد] «الانسان حریص علی ما مَنَع»^۵ حرص انسان بر آنچه که از آن ممنوع [شده] است، طبیعی است. به خوب نکته‌ای برخورد و خود را مخفی نموده که هم عوام حریص شوند و هم به مشتیهات نفسانیه^۶ بهتر نائل شوند و هم

۱. ترور ناصرالدین شاه قاجار که توسط سفیر روس، بهاء از زندان رها شد.

۲. پنهان
۳. شهرت

۴. چون شرط بزرگواری، عدم شهرت است.

۵. انسان را از هر چیز منع نمایی، بر آن چیز حریص تر می‌شود.

۶. مشتیهات نفسانیه یعنی: نفس‌ها را به اشتباه بیاندازید.

به تدبیرات اجناب^۱ بهتر پردازند. اگر خود را بازاری می‌کردند، عده خریدار معلوم می‌شد. اما آنها که مؤید من عندالله‌اند و منصور به نصر من الله، مانند حضرت محمد بن عبدالله (ص) که بدون پرده و حجاب و حاجبی با دوست و دشمن، قوی و ضعیف معاشرت فرمود و از مرسومات و آداب معاشرت با خلق دقیقه‌ای فروگذار نکرد. و از آداب عبادات و بندگی آنی غفلت نفرموده و موعظه کرد و جنگ کرد در نهایت شجاعت و قوت قلب. و ابدأ با دشمن به مکر و خدیعه^۲ حرکت نکرد. و تمام حرکت و سکون و سخن و سکوت و سفر و حضر^۳ و خلوت و جلوت،^۴ تماماً را با نهایت سکون و وقار و آداب انسانیت و حکمت رفتار فرمود. و در مدت کمی، علناً مطلب خود را پیش برد.

جواب سیم دول روی زمین با خیلی کسان مقاومت نکردند، خاصه با آنها که معروف نبودند و گردن‌کشی نکردند و قابل طرفیت نبودند و داخل سیاست مملکتی نشدند. خودت که می‌گوئی وحیداً و مسجوناً مظلوماً «کس نیاید به جنگ افتاده» خاصه با کسی که نهایت موافقت با آنها داشته باشد و با عقاید باطنیه آنها که من و شما می‌دانیم موافق باشد. بلکه اروپائی‌ها هر چه به شما خدمت کنند کم کرده‌اند. و اینکه می‌فرمائید «وحیداً مظلوماً» دست شما بیش از این نرسید؛ کدام فتنه بود که نکردید؟ از کدام فساد کوتاهی نمودید؟ کسانی را که قصد کشتن کردید و دسترس پیدا کردید، کجا وا گذاشتید؟ با ناصرالدین شاه علناً

۱. اجناب یعنی دور داشتن. تدبیرات اجناب یعنی تدبیرهایی که نسبت به دور نگه

۲. فریب، نیرنگ

۳. حضور در جمع

داشتن بهاء داشتید.

۴. حضور

نتوانستید کاری بکنید، آن دو نفر بیچاره صادق نام و دیگری را گول زدید و به قتل ناصرالدین شاه مبعوث^۱ کردید و بیچاره‌ها را به کشتن و هلاک دادید. ووو چنانکه عمه جان^۲ شما نقل کرد.

جواب چهارم و پنجم معلومست چه می‌خواهید بگوئید،
می‌خواهید منکر تمام معجزات انبیا شوید که بزرگ اساس شما است. لذا خوب بود برای خود هم [که شده] لب فرو بندید [ادعای معجزه نکنید] که اقلأً موافق عقیده خودتان [که منکر معجزات انبیائید] در این وصف خود را شریک آنها کنید [که می‌گوئید: معجزات انبیاء خرافت است و مجعول]، مرتکب این دروغ بزرگ نشوید که: «معجزات ایشان در شرق مسلم است.» آخر، این صفحات [که شماها بایان و بهائیان باشید] جزء مشرق زمین شمرده می‌شود. مدتها است گوش فرا داده‌ایم که به کذب اقلأً یک نقلی از آن بشنویم؛ هیچ نشد. من می‌ترسم بعد از اینها کسانی که بعیدالعهد باشند، یکی این حرفها را بشنوند، یک احتمالی بدهند و مورث^۳ تزلزل ساده لوحی بشود. و اینکه می‌فرمائید آنچه خواست مجری^۴ داشت، ندانستیم چه چیز مجری داشت؟ بلی معدودی را مخفی گمراه کرده که جرأت اظهار ندارند. بلی گفتگوئی سر نهار خوردن خاصه با دختر آمریکائی بشود،^۵ لابد انسان از خود بی‌خبر [می‌شود]، و آنچه به‌زبانش آمد می‌گوید. چون عنوان کتاب مفاوضات در گفتگوی با دختر آمریکائی

۱. برانگیخته

۲. نوشته‌های خواهر بهاء، عمه عبدالبها که در فصل هشتم ذکر خواهد شد.

۳. سبب، موجب، باعث

۴. اجرا نمودن

۵. شالوده کتاب مفاوضات، گفتگوی عبدالبها با دختر آمریکائی می‌باشد.

در سر نهار است. بعد تقریری دیگر می‌کنند و بعض حرفهای دیگر می‌زنند که از سلسله مقصود اینجا خارج و در جای دیگر متعرض خواهم شد. عجالتاً در این فصل حال ادله آنها خاصه معجزات و آیات معلوم شد.

فصل سیم

در ابطال طریقه آنها [باب و بهاء] به صریح آیات و اخبار

در این فصل چند عنوان است: **عنوان اول** خداوند می فرماید «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^۱ یعنی ولكن محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - فرستاده خدا و خاتم پیغمبران است. و اینکه بعض جهال گفته اند:^۲ و خاتم المرسلین اگر فرموده بود، نمی شد دیگری ادعای نبوت کند. و خاتم النبیین که فرموده ممکن است دیگری ادعای [پیغمبری] کند، [در صورتی که] نفمیده است چه گفته؛ زیرا نبی، اعم از رسول است؛ پس خاتم النبیین، خاتم المرسلین هم هست؛ اما خاتم المرسلین لازم نیست خاتم النبیین باشد. مسئله برعکس آنچه است که ایشان [باب و بهاء] فرموده اند.^۳ و اینکه دیگری گفته که در وصف حضرت است «خَاتَمَ لِمَا سَبَقَ وَ فَاتِحَ لِمَا

۲. باب و بهاء منظور است

۱. سوره احزاب آیه ۴۰

۳. کلمه فرموده اند به عنوان تمسخر است زیرا باب و بها شایسته هیچگونه احترامی نیستند. بهاء می گوید چون خاتم النبیین آمده و فرموده خاتم المرسلین پس می تواند رسول دیگری بعد از محمد رسول الله بیاید در حالی که غلط گفته.

«اِسْتَقْبَلُ»^۱ پس جواب آن در رساله سؤال و جواب مفصلاً گفتگو شد و مجملاً می‌گوئیم هر چند در زیارت حضرت سیدالشهداء - علیه‌السلام - «فاتح لما استقبل» است، اما در بعض خطب «لما استغلق» یا «لغلق» است؛ یعنی گشاینده آنچه بسته شده. پس مراد ختم و مهر نهادن ابواب حکم و معارف گذشتگان و از نو، فتح ابواب حکم و معارف است که از آن ابواب، هزاران در حکمت و عرفان به‌توسط اوصیای آن حضرت گشوده می‌شود که «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا»^۲ و نیز اشاره به مرکزیت آن حضرت [رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله] است؛ چنانکه در جامعه است «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ»^۳ که تمام انبیاء و حکماء و اولیای علمای سابق و لاحق^۴ خوشه‌چین خرمن ایشان و فروع و پرورده این بنیانند «كُنْتُ أَوَّلَ الْأَنْبِيَاءِ فِي الْخَلْقِ وَ آخِرُهُمْ فِي الْبَعْثِ»^۵ و اگر مراد آن باشد که معترض [باب و بها] فهمیده، وصف و خصوصیتی برای آن حضرت نخواهد بود؛ بلکه برای هر بقالی می‌توان گفت: «خاتم ما سبق و فاتح ما استقبل» است. پس ابدأ رخنه به‌مراد از آیه مبارکه نتوان کرد. چنانکه تفسیر هم شده. و اخبار در خصوص

۱. یعنی ختم کننده آنچه که در سابق بوده و گشاینده آنچه در آینده خواهد بود یا فاتح تمام کسانی که در آینده می‌آیند.

۲. رسول‌الله - صلی‌الله‌علیه‌وآله - در حق امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب - سلام‌الله‌علیهما - فرمود: «من شهر علم هستم و علی باب آن است.» - کتاب علی فیض ازل

۳. در زیارت جامعه کبیره است که خطاب به چهارده تن از معصومین - علیهم‌السلام - فرموده: خداوند به شما آفرینش و خلقت را آغاز نمود و به شما ختم می‌نماید آن را. -

مفاتیح‌الجنان
۴. آینده

۵. رسول‌الله - صلی‌الله‌علیه‌وآله - فرمود: «من در خلقت اولین انبیاء و در بعثت آخرین آنها هستم.»

خاتمیت احمد مختار [صلی الله علیه و آله] بسیار است. مانند خبر معروف متواتر معمول بین الفریقین^۱ «یا علی أنت منی بمنزلة هرون من موسى إلا أنه لانیبی بعدی»^۲ (یا علی تو برای من به منزله هرونی برای موسی، مگر اینکه هیچ پیغمبری بعد از من نخواهد بود.) به نفی جنس^۳ ادا فرموده، بلکه مخصوصاً لانیبی فرموده و لارسول نفرموده که ابداً کسی شبهه نکند. که گفتیم نبی اعم از رسول است. و مثل اینکه می فرماید «کُنتَ أوَّلَ الأنبياءِ فِي الخَلْقِ وَ آخِرُهُمْ فِي البَعْثِ» در خلقت اول تمام انبیاء و در بعثت آخر آنهایم.

نیز حضرت امام رضا علیه السلام - در جواب مأمون می نویسد: خالص اسلام شهادت «لا اله الا الله» است. تا آنجا که می فرماید: و اینکه محمد بنده خدا است. تا آنجا که می فرماید: و خاتم النبیین است و پیغمبری بعد از او نیست تا اینکه زمین و اهل زمین به خدا برسند.

۱. شیعیان و اهل تسنن.

۲. کلام حضرت ختمی مرتبت - صلی الله علیه و آله - خطاب به امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام. - کتاب علی فیض ازل

۳. جنس مفهومی است کلی در منطق که بیانگر بخشی از حقیقت شیء و اعم از آن است مثلاً می گوید: انسان حیوان ناطق است، حیوان در این جا جنس است که بیانگر بخشی از حقیقت انسان و اعم از آن است. در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جنس همان نبی است که رسول الله آن را برای امیرالمؤمنین نفی نمودند و گفتیم نبی اعم از رسول است یعنی نبی شامل رسول هم می شود پس نفی نبی برای امیرالمؤمنین علیه السلام نفی رسول بودن آن ذات اقدس هم می باشد، یعنی محمد رسول الله خاتم النبیین و خاتم المرسلین است و علی علیه السلام نمی تواند نبی و متعاقب آن رسول باشد.

از امالی صدوق است که عرض کرد «عبدالعظیم»^۱ دین خود را بر [امام هادی] «علی بن محمد» - علیهما السلام - تا اینکه گفت به درستی که محمد بنده و پیغمبر خدا و خاتم النبیین است؛ پس بعد از او پیغمبری نیست و شریعت او خاتمه شریعت‌ها [است، یعنی بعد از آن] شریعتی نیست تا روز قیامت.

در کتاب «عیون اخبار الرضا» از حضرت امام رضا - علیه السلام - در خبری وارد است: «شریعت محمد (ص) نسخ نمی‌شود تا روز قیامت و پیغمبری بعد از او نیست تا روز قیامت؛ پس هرکس بعد از آن حضرت ادعای پیغمبری نماید یا کتابی بعد از قرآن بیاورد، خون او مباح است^۲ برای هرکس بشنود. از این قبیل اخبار بسیار است.

از تفسیر سوره کوثر «علی محمد باب» مطلع سیم، آنست که پیغمبر می‌فرماید: در معراج خداوند وحی به من کرد که من ترا از خلق خود برگزیدم و وصی برایت قرار دادم که به منزله هرون است از موسی، مگر اینکه بعد از تو پیغمبری نیست.

از کتاب جاماسب حکیم در شرح کتاب زردشت نقل شده [در نوشته‌های باب]، می‌گوید: «سلام خدا و سلام بزرگ فرح باد بر صاحبان هوش و مرد علیم ایشان بزرگ مثل آفتاب و نور که پیغمبری است سخن‌گوی دانا، خواننده مردم به خدا که پادشاه قهار است. پس از سالها خبر کننده دوزخ و بهشت برین و پل صراط، سخن‌گور از دل با

۱. عبدالعظیم حسنی معروف به شاه عبدالعظیم مدفون در شهرری که به چهار واسطه به سبط جلیل حضرت خیرالوری، امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسد و از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام بود.

۲. یعنی قتلش واجب و مهدورالدم است.

خداست. آخر دنیا پیدا شود با دین حق همه شما بر جاده امیدواری او بروید. گریه کنید پیش او. نام او «سین» است مثل نور است. پیشانی پیش او بگذارید اگر پادشاه باشید و اگر خزانهدار. اگر مرد بد و اگر خوب هستید، او است آخر رسولان. دولت او پایدار است» تا آخر آن که تماماً علامات آن حضرت [رسول الله صلی الله علیه و آله] است. نیز از آخر فصل «کاهیارها و کارهینارها»ی کتاب زردشت نقل شده [در نوشته‌های باب] «که سلاطین و انبیاء را گوید تا پیغمبر آخر الزمان، گوید این پیغمبر عرب، آخر پیغمبران است که در میان کوه‌های مکه پیدا شود و بر شتر سوار شود و قوم او همه شتر سواران باشند» الخ. تمام صریح است به اینکه نبوت به آن حضرت ختم شود. و از اینگونه اخبار پیشینیان بسیار است که این مختصر گنجایش ندارد.^۱

عنوان دوم معروف بودن حضرت محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - است به پیغمبر آخر الزمان در امم ماضیه؛^۲ از کتاب جاماسب حکیم گذشت و باز خواهد آمد. و این وصف از نهایت شهرت و کثرت در اخبار امم ماضیه. و اخبار این امت محتاج به استشهاد نیست و اشاره خود آن حضرت به قول خود «انا والساعة کهاتین»^۳ دلالت صریح دارد.

علی محمد باب در اوائل تفسیر کوثرش گوید به عربی که فارسی

۱. برای اطلاع پیرامون آنچه پیامبران بشارت به آمدن حضرت ختمی مرتبت داده‌اند، کتاب بشارات عهدین مطالعه شود. ۲. امم ماضیه یعنی امت‌های گذشته ۳. حضرت ختمی مرتبت با اشاره به دو انگشت اشاره و میانه دست خود فرمودند: من و ساعت (زمان یا روز قیامت) مثل این دو هستیم (در کنار هم یا باهم یا همسان هم) یعنی تا آخر زمان فقط من پیغمبر خاتم و خاتم المرسلین هستم.

آن اینست: من هرگز حکمی نسخ نمی‌کنم و احدی قدرت چون و چرا ندارد؛ زیرا که حلال محمد حلال است تا روز قیامت و حرام او حرامست تا روز قیامت.^۱ بعد از چندی دیگر می‌گوید «وان الحق كما هو الحق من عند الله^۲» اینست که حلال محمد حلال است تا روز قیامت. بالجمله اخبار زیاد است و اتفاق بین تمام مسلمین بلکه ملیین^۳ [این حقیقت می‌باشد] که دین آن حضرت ممتد است تا روز قیامت. و بعد از ملاحظه کلمات خود علی محمد باب که در چند سطر پیش گذشت، معلومست [علی محمد باب] قیامت را غیر از این می‌دانسته و انگهی «ثَبَّتِ الْعَرْشُ ثُمَّ انْقَشَ^۴» اگر این ظهور [علی محمد باب] ظهور [واقعی] باشد، هر تأویلی باید^۵ خواهیم کرد.

عنوان سیم قول خدای تعالی [می‌باشد که در قرآن آمده:] «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ^۶» به درستی که دین [پسندیده] نزد خدا، اسلام است، معلوم می‌شود غیر دین اسلام، دین نیست. و هیچ تقیدی^۷ در آن نیست.

عنوان چهارم می‌فرماید در قرآن «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ^۸» هر کس غیر از اسلام، طلب دین دیگر نماید [پیروی از غیر اسلام

۱. خودش اقرار دارد.

۲. یعنی: آن چیزی که رسول الله - صلی الله علیه و آله - آورده است حق است و از جانب خداوند است.

۳. اهل مذهب

۴. اول عرش را ثابت کن سپس نقاشی کن. منظور این است که اول ماجرای نبی و رسول را حل کن بعد به ظهور آخرش پرداز.

۵. هر تأویلی لازم داشته باشد یا شایسته باشد.

۶. آل عمران آیه ۱۹

۷. قیدی

۸. سوره آل عمران، آیه ۸۵

نماید]، پس هرگز از او قبول نمی‌شود. «لن» نفی ابد است که نسبت به لفظ «من» که از هر جهت عمومیت دارد. [یعنی از هیچکس، هرگز قبول نمی‌شود]

عنوان پنجم اخباری که در خصوص حضرت قائم - علیه السلام - رسیده، مانند اخباری که علی محمد باب در تفسیر کوثرش می‌گوید که به بعضی اشاره شده و به بعضی اشاره خواهد شد، از جمله در مطلع سادس است: فی ذکر مقال الحسین بن علی - علیهما السلام - (دوازده مهدی^۱ از آن ما است)؛ اول آنها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - سلام الله علیهما - و آخر آنها از اولاد من است که او امام قائم به حق است، به سبب او زنده می‌شود زمین بعد از مُردنش، و به سبب او غلبه پیدا می‌کند دین حق بر تمام دین‌ها، اگرچه مشرکین نخواهند. و قول پیغمبر یا امیر المؤمنین، نهم اولاد حسین قائم آنها خواهد بود. و امثال این، مثل خبر لوح^۲ و غیره که اسم و رسم یک یک ائمه را می‌شمارد تا (م ح م د) ابن الحسن العسکری - علیهم السلام - را حجت و زنده و غائب و پاینده [بیان] می‌فرمایند. و اخباری که از هر یک، پیغمبر و ائمه - علیهم السلام - به این مضامین است که از یکصد و پنجاه حدیث و غیر حدیث متجاوز، جمع کرده‌ام که در آنها تصریح به نام‌های مبارک

۱. هادی و مهدی از جمله خصوصیت‌های تمامی ائمه اثنی عشر علیهم السلام - است. در معنا حضرت امام قائم غائب موجود موعود - ارواحنا فداه - دوازدهمین هادی و مهدی می‌باشند.

۲. منظور از خبر لوح همان حدیث لوح است که کلینی (قدس سره) در جلد اول کافی از جابر بن عبدالله انصاری از حضرت فاطمة الزهراء سلام الله علیها نقل می‌کند. در جلد دهم و سیزدهم بحار الانوار هم منقول است.

دوازده امام - علیهم السلام - شده. و اخباری که از حضرت عسگری - علیه السلام - است که حضرت [صاحب العصر و الزمان - علیه السلام -] را نشان می‌دهد و امر به اطاعت او می‌کند. و اخبار غیبت شخص آن حضرت و طول آن، تا [جائی که] مردم مأیوس شوند و بگویند: فوت شده یا بگویند: از مادر متولد نشده. و اخباری که در خصوص شمائل آن حضرت رسیده. و اخباری که شخص غائب ظاهر خواهد شد، تمام [این اخبار] از طریق صحیح شیعی و سنی متواتر است. مخصوصاً اخباری که خود علی محمد باب هم ذکر کرده به بعضی اشاره شد و در فصل (۱۱) نیز خبر مفصل می‌آید.

عنوان ششم مفاد از تمام اخبار اسلامی و متفق علیه تمام مسلمانان شیعی و سنی، آنکه حضرت مهدی آخر الزمان مروج دین اسلام است نه ناسخ^۱ آن، و محیی قرآن است نه ممیت آن؛ چنانچه خود **علی محمد باب** تصریح کرده و در عنوان دوم گذشت. و اخبار در این باب خیلی است؛ یک کتاب بیشتر است. بلکه اخبار غیر اسلامی در خبر جاماسب است که فرزند دختر پیغمبر که خورشید جهان^۲ و شاه زنان^۳ نام دارد، کسی در دنیا به حکم یزدان پادشاه شود که جانشین آن پیغمبر باشد، در میان دنیا. و دولت او به قیامت متصل باشد و تا آخر [بماند]. و نیز مفاد تمام اخبار شیعی و صحاح^۴ اهل سنت، و اجماع^۵

۱. از بین برنده و نابود کننده. نسخ غیر از تجدید است در نسخ ماده اولیه از بین می‌رود و باب و بها خود را ناسخ شریعت اسلام می‌دانند و همینطور هم هست.
 ۲. معنی زهراء از القاب خاص حضرت فاطمه سلام الله علیها است.
 ۳. سیده نساء العالمین از القاب حضرت فاطمه سلام الله علیها است.
 ۴. کتب روایی اهل تسنن صحیح نام دارد که جمع صحیح، صحاح است مثل صحیح

تمام شیعه و محققین اهل سنت، و اخبار قدیمه اینکه: حضرت قائم، [ارواحنا فداه] امام و وصی دوازدهم پیغمبر آخر الزمان است. نمی دانم چه شد که وصی و خلیفه دوازدهم و نبیره محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - و مروج دین آن حضرت و آنکه باید تمام ادیان را برگرداند به دین اسلام و محیی قرآن [است]، کسی که از غیبت باید ظهور کند و ووو، به ناگاه از زوجه میرزا رضا بزاز شیرازی^۶ پیدا شد و ناسخ آن دین گردید!!! و یکی از آن علامات که باید در او [که پیدا شد] باشد، نباشد! و مدعی آن مقام شده و بدون دلیل و برهان هم باید قبول کرد! و دینی که به موجب تمام اخبار و عقیده تمام باید تا یوم القیامه ادامه یابد، منسوخ شود و ناسخ هم خیری نبیند! بعد از هفت هشت^۷ سال هنوز نچیده، برچیده و منسوخ شود و بالکُلّ از میان برود!

عنوان هفتم قول خدای تعالی «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ...»^۸ یعنی: «شماره ماه‌ها نزد خدا از روزی که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفریده است دوازده [ماه] است [که] چهار ماه آنها حرامست. اینست دین راست؛ پس ستم نکنید در آن با خود به اینکه کم یا زیاد نمائید یا تغییر دهید.»

هر چند رساله‌ای مخصوص در شرح این آیه مبارکه نوشته‌ام، اما

← مسلم، صحیح بخاری و صحیح ترمذی.

۵. اجماع یعنی جمیع نظرات روات احادیث و فقهای شیعه در طول تاریخ اسلام.

۶. نام پدر محمد علی باب

۷. باب در سال ۱۲۶۰ هـ. ق ادعای امام زمانی کرد و در سال ۱۲۶۵ هـ. ق اعدام شد یعنی

۸. سوره توبه، آیه ۳۶

۵ ساله تمام شد.

ظاهر آیه مبارکه با این تاکیدات می‌رساند که شماره ماه‌ها نزد خدا در کتاب خدا از روزی که خلق آسمان و زمین کرده **دوازده** بوده که چهار ماه آن حرامست: [و آنها] رجب و ذی‌قعدة و ذی‌حجه و محرم باشد. بعد هم می‌فرماید: تغییر و تبدیل و کم و زیاد اگر بکنید، ستم به خود کرده‌اید؛ تا آنجا که منجر به کفر می‌شود. پس چه خواهد بود حال آن کس [مثل علی محمد باب] که تغییر بدهد [تعداد ماه‌های سال را] و نوزده کند و خود را منتسب به خدا داند. علاوه بر اینکه اخبار زیادی از شیعه و سنی وارد است که آیه را تاویل به ائمه اثنی عشر - علیهم السلام - کرده و تا حضرت حجة بن الحسن - ارواحنا فداه - را اسم برده‌اند. در [کتاب] نجم ثاقب^۱ از داود رقی نقل کرده، می‌گوید: داخل شدم بر جعفر بن محمد الصادق - علیهما السلام - فرمود: چرا آمدن تو نزد ما طول کشید؟ عرض کردم: برای حاجتی که در کوفه عارض شد؛ فرمود: آنجا چه دیدی؟ گفتم: عمویتان زید [بن علی بن الحسین - علیهم السلام -] را دیدم بر اسب دم درازی سوار و قرآنی به هیکل [خود] انداخته و فقهای کوفه دورش را گرفته، می‌گفت: «ای اهل کوفه! منم عَلم میان شما و خدا، به تحقیق که شناخته‌ام آنچه در کتاب خداست از ناسخ و منسوخ.» حضرت فرمود: ای سماعه بن مهران! بیاور آن صحیفه را، صحیفه^۲ سفیدی آورد و به من داد، فرمود:

۱. تألیف ثقة‌المحدثین میرزا حسین طبرسی نوری (قدس سره)

۲. در تفسیر برهان است که ای سماعه! آن ظرف خرما را بیاور. آورد. حضرت تناول فرمود، هسته آن را به زمین فرو کرد، ریشه کرد و سبز شد و شکوفه کرد و بسته شد. حضرت دانه از آن را شکافت، نامه نازک سفیدی بیرون آورد، باز کرد به من داد، فرمود:

بخوان، این چیزها است که نزد ما اهل بیت است، به میراث می برد
 بزرگی از ما از بزرگی از زمان رسول خدا؛ خواند، دو سطر بود سطر
 اول: لا اله الا الله محمد رسول الله سطر دویم: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ
 اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ
 الدِّينُ الْقَيِّمُ»^۱ علی ابن ابی طالب و الحسن بن علی و الحسین بن علی و
 علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر
 و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و
 منهم الحجة لله - عليهم السلام - آنگاه فرمود: ای داود! می دانی در کجا
 و چه زمان نوشته شده؟ گفتم: خدا و رسول و شما داناترید. فرمود:
 پیش از اینکه خلق شود آدم به دو هزار سال. و اینگونه اخبار رد
 مخصوص است بر دعاوی بایه و بهائیه.

عنوان هشتم بعض چیزها است که ابدأ معقول نیست قطع و
 منسوخ شود، مانند سؤال و جواب قبر یا مطالب برزخ و دوزخ و
 بهشت و حشر و نشر و درجات و درکات و صراط و میزان و شفاعت
 قیامت و امثال ذالک که غالب آنها هم، نوعاً اختصاص به محمد و آل
 محمد - صلوات الله عليهم اجمعین - دارد؛ خاصه خصوصیات
 سیدالشهدا - علیه السلام - و فاطمة زهرا - سلام الله عليها - یا باید تمام
 دروغ باشد، یا مقطوع و منسوخ نشود. مثلاً در حال نزع^۲ و شب اول

۱- بخوان تا آخر. به جزئی کم و زیاد موافق با روایت متن است. و در روایات است که مراد
 از اربعه، حرم چهار امامی است که نام آنها علی است. اگر بخواهید رجوع به آن نمائید منه.
 (مؤلف)

۱. همان آیه ۳۶ سوره توبه که در صفحه قبل ذکر شد.

۲. حال احتضار هنگام مرگ

قبر یا در برزخ یا هنگام حساب یا صراط، حضرت امیرالمؤمنین یا انوار خمسۀ طیبه یا خصوص حضرت سیدالشهداء - علیهم السلام - به زیارت زائر خود می‌آید. یا در قیامت زوَّار و گریه کنندگان آن حضرت چه مقامی دارند، یا باید دروغ باشد یا مدامی^۱ باشد که نسخ بردار^۲ و مقطوع شو، نیست، و معلوم می‌شود از قبیل این امور در مذاهب دیگر اظهار نشده، و اختصاص به این دین دائمی مبین [اسلام] دارد؛ چه [دین اسلام] ناسخ [تمام ادیان] است و [خود] منسوخ نیست. و مخفی نباشد که چون صریح کلمات باب و بهاء این است که اطلاق قیامت بر دعوت خود کرده‌اند هر چند از کلمات دیگر آنها هم برمی‌آید که منکر عالمی دیگر و قیامت کبری هستند؛ چنانکه از نامه خواهر حسینعلی نوری [بهاء] برمی‌آید. خاصه اگر قائل به تناسخ باشند، چنانکه از کلمات دیگر و افعال آنها این اعتقاد ظاهر است. اما چون این حرف واهی مخالفت با اساس تمام ادیان دارد - چه اساس دیانت، عقیده به عالم جزا و قیامت است، بلکه مخالفت با عقیده به توحید دارد - لابد یا باید به آنها بچسبانیم که مقصود از این حرف [اطلاق قیامت بر دعوی خود کردن]، قیامت کبری نیست. اگر قیامت را تأویلی کنند [باید بگوئیم، این قیامت که گفتند] غیر از قیامت کبری است و قیامت کبری به جای خود هست، و یا باید پرده از روی کار [باب و بها] بر چیده و گفت: حضرات ترویج طریقه اباحت^۳ و اشتراک طبیعت و خودپرستی را به نام مذهب و دیانت و خداپرستی

۲. از بین رفتنی

۱. دائمی

۳. لادینی و لامذهبی

می نمایند.^۱

عنوان نهم عقیده شیعه و محققین از اهل سنت، در حق آن حضرت^۲ معلوم است. و متعصبین از اهل سنت، مانند ابن خلکان، تاریخ ولادت آن حضرت را ضبط کرده و ساکت شده - شما چه می فرمائید؟ آن حضرت نبوده یا بوده؟ فوت شده یا مانده است؟ اگر می گوئید بوده و هست، **ثَبَّتْ مَطْلُوبِنَا وَ بَطَلَ مَذْهَبِكُمْ؛** [مطلوب ما ثابت شد و مذهب شما باطل] و اگر می گوئید: نبوده یا بوده و فوت شده، می گوئیم: از آن زمان [از زمان حضرت صاحب علیه السلام] تا زمان **علی محمد،** [مدعی باییت] تکلیف چه بوده؟ آیا ممکن است زمین

۱. چرا؟ چون باب اطلاق قیامت را بدین صورت گفته است: مقصود از بعث و حشر و نشر در قیامت که در قرآن آمده قیام وی به دعوت خودش می باشد بنابراین هرکس از این تاریخ (دو و یازده دقیقه از غروب خورشید روز چهارم و اول شب پنجم ماه جمادی الاول سال ۱۲۶۰ هجری قمری یعنی ابتدای اظهار دعوی باب و اعلان دعوت وی) از اطاعت او امر او سرپیچی کند و گفته های او را نپذیرد محکوم به فسق و عصیان خواهد بود و کسی که با او مخالفت کند کافر جاحد و خونش هدر است.

نهایت ملاقات خداوند، ملاقات باب است و این همان برزخ مذکور در قرآن است.

مرگ کنایه از فناء در لقاء باب می باشد

تمام موجودات به تکلم باب آفریده شدند

گفته هیچ ممکنی مانند گفته باب نیست زیرا تمام اشیاء به گفته شجره حقیقت یعنی

باب آفریده شده و می شوند

باب مبداء ظهور همه اشیاء است، نار و نور همیشه دور کلام او می گردند.

قطعاتی از مزخرفات کثیفه باب از کتاب بیان

از کتاب مفتاح باب الابواب زعیم الدوله تبریزی

۲. منظور حضرت صاحب الامر حجة ابن الحسن العسکری - صلوات الله و سلامه علیهما

- می باشند.

خالی از حجت باشد؟ و زیادتی تحقیق در جمله‌ای از جمل^۱ سؤال و جواب با آواره حاج شیخ عبدالحسین آیتی تفتی، در زمان ضلالتش [که بهائی بود] گذشت و ذکر شد. [علاوه نباید فراموش کرد، به لحاظ حضور حضرت صاحب علیه السلام است که علی محمد مدعی می شود باب رجوع آن بزرگوار می باشد].

عنوان دهم برای اختصاص عدد ائمه و اوصیای حضرت محمد بن عبدالله - صلی اله علیه و آله - به **دوازده**، و اینکه دوازدهم، حضرت حجة بن الحسن - ارواحنا فداه - است و انحصار در آنها، اکتفا می کنیم به ذکر فارسی، آنچه کمال الدین محمد بن طلحة شافعی که یکی از بزرگان اهل سنت است در مطالب السؤل ذکر می کند و چند حدیث که مرحوم فیض - اعلی الله مقامه - در انوار الحکمة آورده است.

در مطالب السؤل آمده:

اول: عدد حروف «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» **دوازده** است. این دو که اصل مایه دین است، دوازده است؛ پس نفرات ائمه هم که فرع این دو اصل هستند باید **دوازده** باشد. یعنی اصل دین، توحید و نبوت است و حروف هریک از این دو در عالم کثرت، دوازده است؛ حروف امامت و خلافت نیز که فرع این دو اصل است، **دوازده** باید [باشد که هست].

دویم: خداوند فرموده «وَلَقَدْ أَخَذْنَا اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً^۲» عهد از بنی اسرائیل گرفتیم و **دوازده** نقیب از آنها

بر انگیختیم. فضیلتِ نقابت^۱ که در **دوازده** باشد، فضیلتِ عددِ ائمه -
علیهم السلام - نیز در دوازده است. این بود که چون انصار با پیغمبر
مختار در لیلۃ العقبه بیعت کردند، فرمودند: «**دوازده** نقیب از شما بیاید
مانند نقبای بنی اسرائیل»، پس این [دوازده] عدد مطلوبی شد.

سیم: خدا می فرماید «وَمَنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ وَ
قَطَعْنَا لَهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا^۲» پس [تعداد] اسباط که راهنمای حق
بودند از بنی اسرائیل، خداوند دوازده [تن] قرار داد؛ راهنمایان دین
اسلام هم دوازده باید.

چهارم: همچنانکه نظام معاش عالمیان در تحت زمان است. و
زمان عبارت است از شب و روز. و هر یک در حال اعتدال **دوازده**
ساعت است. همین طور نظام امور معاد و آخرت عباد^۳ در تحت
فرمانبرداری پیشوایانست و عدد ایشان نیز باید دوازده باشد.

پنجم: همچنان که برای رفتن به راه راست ظاهری، محتاج به نور
خورشید و ماه هستیم و برای آنها دوازده برج است، اول حمل و آخر
حوت، همین طور در مشی^۴ طریقه حقه باطن و دین داری محتاج به نور
ولایت و امامت هستیم. و برای سیر نور ولایت نیز **دوازده برج** است،
و **دوازده منزل**؛ اول علی و آخر حجة بن الحسن - علیهم السلام. و
همچنانکه وارد شده، [در روایات] حمل ثقل^۵ زمین بر حوت است و
در استدامه^۶ محتاج به آن است، عالم هستی نیز محمولست^۷ بر وجود

۲. سوره اعراف آیه ۱۵۹

۴. روش

۶. ادامه پیدا کردن.

۱. پیشوائی و رهبری

۳. بندگان

۵. سنگینی

۷. بار

مبارک امام عصر حضرت حجة بن الحسن - عجل الله فرجه - و او حامل ائقال ماسوی الله، آن [امام همام] صاحب برج دوازدهم است که در بحر وحدت غوطه ور و از آب وجود حضرت واجب الوجود می نوشد.

ششم: چون فرموده اند: قریش را مقدم بدارید و بر آنها مقدم نشوید و نیز پیغمبر فرموده: امامت از قریش بیرون نمی رود، بالجمله قریش افضل از تمام طوائف است و معلومست شرافت و فضیلت قریش، برای وجود مبارک حضرت محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - است. پس مرکز شرافت قریش آن حضرت است. و قریش اولاد نضر بن کنانه است و پدران محمد بن عبدالله، عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن قهر بن مالک بن نضره که تا نضر **دوازده نفر** است به حکم مرکزیت. بعد از آن حضرت هم باید عدد شرفا^۱ و خلفای آن حضرت از قریش دوازده نفر باشند تا دو طرف مرکز که وجود نازنین حضرت ختمی مرتبت است متساوی شود. چنانکه از قبل سمت^۲ ابوت^۳ دارند، از بعد سمت بنوت^۴ داشته باشند. و آنها به این ترتیب اند: علی، حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی و حسن و الحجة القائم المنتظر - صلوات الله علیهم - تمام شد فارسی عبارت مطالب السؤل.

و در انوار الحکمة از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام -

۲- مقام - جایگاه

۴- پسری

۱. شریفان

۳. پدری

روایت کرده: پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: «منم سید پیغمبران و وصی من سید اوصیاء و وصی های او بزرگان دیگر اوصیایند.» تا اینکه می فرماید: «وحی کرد خدا به آدم که شیث را وصی خود قرار ده. و او، هبة الله است از آدم. پس [آدم] وصیت به او کرد و وصیت کرد شیث به شبان پسر خود که از حورائی^۱ داشت که خدا از بهشت به سوی آدم فرستاده بود و آدم او را به شیث داد و شبان پسر خود بخلیث را وصی خود کرد و بخلیث پسر خود محوق را وصی قرار داد و محوق به پسر خود غشمیشاء وصیت کرد و او به پسر خود اخنوخ که **ادریس** نبی بود وصیت فرمود و ادریس ناحور را وصی خود نمود و او رسانید به **نوح** - علیه السلام - و او «سام» را وصی کرد و او «عثام» را و او بر عیثاشارا و او یافت را و ابره را وصی کرد و او حسینه را وصی کرد و او به **ابراهیم خلیل** - علیه السلام - رسانید و او پسرش **اسمعیل** را وصی کرد و او اسحق را و اسحق **یعقوب** را و یعقوب به یوسف وصیت کرد و او به ثیریا و ثیریا شعیب را وصی کرد و شعیب **موسی بن عمران** (ع) را وصی کرد و موسی یوشع را و یوشع **داود** را وصی نمود و داود **سلیمان** را و سلیمان به **آصف برخیا** وصیت کرد و او به **زکریا** و او به **عیسی** - علیه السلام - رسانید و او شمعون حمون الصفا را وصی کرد و او **یحیی** بن زکریا را و او منذر و او سلیحه و او برده و برده به من [رسول الله صلی الله علیه و آله] داد و من به تو ای **علی** دفع می کنم و تو به وصی خود و وصی تو به اوصیای تو از اولاد تو دفع می کنند هر یک پس از دیگری، تا می رسانی به بهترین اهل زمین [حجة بن الحسن العسکری -

۱. حوریه ای به صورت انسان درآمد و زوجه حضرت شیث شد و شبان به دنیا آمد.

ارواحنا فداه-]. و امت، کافر به تو می‌شوند و اختلاف شدیدی بر سر تو خواهند کرد و کسی که ثابت بر تو ماند، چنانست که با من ایستادگی کرده، و آنکه با تو نباشد در آتش است «وَالنَّارُ مَثْوَىٰ لِلْكَافِرِينَ»^۱ و از اکمال^۲ از جابر بن عبدالله [از رسول الله صلی الله علیه و اله] روایت کند که چون آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳ نازل شد، عرض کردم ما خدا و پیغمبر را شناختیم، او الوالامر که طاعتشان را به اطاعت تو مقرون ساخته کیانند؟ فرمود: ای جابر! آنها جانشین من و ائمه مسلمین بغداد از منند؛ اول آنها **علی بن ابی طالب**، پس **حسن**، پس **حسین**، پس **علی بن الحسین**، پس **محمد بن علی**، که در تورات معروف به باقر است و تو به او می‌رسی، سلام مرا به او برسان؛ پس **صادق جعفر بن محمد**، پس **موسی بن جعفر**، پس **علی بن موسی**، پس **محمد بن علی**، پس **علی بن محمد**، پس **حسن بن علی**، پس هم نام و کنیه من **حجت خدا** در زمینش و بقیة الله در میان بندگانش پسر **حسن**، بن **علی [العسکری]**، تا آخر حدیث که ادامه دارد.

جابر از سلمان فارسی (ره) نیز روایت می‌کند که داخل شدم بر پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - همین که نظر کرد به من،

۱. و آتش جایگاه کافران است. در آیات ۶۸ سوره عنکبوت و ۳۲ سوره زمر عبارت فی جهنم مَثْوَىٰ الْكَافِرِينَ دارد احتمالاً مؤلف محترم این عبارت را اقتباسی از آیات کریمه قرآن نموده است.

۲. منظور کتاب اکمال الدین تألیف شیخ صدوق قدس سره است.

۳. سوره نساء آیه ۵۹. ترجمه: ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و صاحبان امرش را اطاعت کنید.

فرمود: خداوند نفرستاد پیغمبری را مگر اینکه **دوازده نقیب**^۱ برایش قرار داد.

سلمان می گوید عرض کردم: این مطلب را در دو کتاب یافته‌ام؛ فرمود: **ای سلمان!** نقبای مرا شناخته‌ای که دوازده تن اند و خداوند آنها را برای **امامت** اختیار کرده؟

عرض کردم: خدا و رسولش بهتر می دانند. فرمود: **ای سلمان!** خداوند مرا خلق کرد از صفای نور خود، پس مرا خواند، فرمانبرداریش کردم و از نور من، علی را آفرید؛ پس به اطاعت خود خواندش، اطاعتش کرد و از نور من و علی، فاطمه را آفرید؛ خواندش، اطاعتش کرد؛ پس از نور من و علی و فاطمه، حسن و حسین را بیافرید؛ آنها را خواند، اطاعتش کردند؛ پس ما را به پنج اسم از نام‌های خود نام نهاد. پس خدا محمود است و من محمد؛ و خداوند علی است و این است علی؛ و خداوند فاطر است و این فاطمه؛ و از خداست احسان و این است حسن؛ و خدای محسن است و این است حسین. پس از نور حسین نه امام را آفرید؛ آنها را خواند، اطاعتش کردند؛ پیش از آنکه خدا آسمان و زمین و هوا و آب و ملک و انسانی را خلق کند. تا اینکه می گوید عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! چه [بهره] است برای کسی که این بزرگواران را بشناسد؟ فرمود: کسی که اینها را درست بشناسد و پیروی نماید و با دوستانشان دوستی و با دشمنانشان دشمنی کند، به خدا قسم! از ما است و آنجا که ما وارد می شویم [وارد می شوند] و آنجا که جا بگیریم

۱. پیشوا، ولی که پیشوایان دین پیغمبرند.

جای می‌گیرد.

می‌گویند عرض کردم: ایمان به آنها کفایت می‌کند، اگر درست آنها را بشناسد [یعنی] فقط اسم و نسب آنها را بداند؟ فرمود: نه عرض کردم: چطور آنها را بشناسم؟ فرمود: تا حسین را دانستی، پس از آن سید عابدان **علی بن الحسین** است؛ پس پسرش **محمد بن علی** است، باقر علم اولین و آخرین از انبیاء و مرسلین؛ پس پسرش **جعفر بن محمد**، زبان راستگوی خدا پس **موسی بن جعفر** که فرو می‌نشاند خشم خود را از روی صبر در راه خدا؛ پس **علی بن موسی الرضا** که راضی به امر پروردگار است؛ پس **محمد بن علی** که برگزیده از خلق خداست؛ پس **علی بن محمد** که راهنمای به سوی خدا است؛ پس **حسن بن علی** ضامن امین، عسگری است؛ پس پسرش **محمد بن الحسن المهدی الناطق القائم بالحق** - صلوات الله علیهم - است؛ تا آخر خبر که طولانی است...

و از این قبیل اخبار بسیار در متون روایی موجود است که به اسامی مبارکه ائمه - علیهم السلام - تصریح شده، الی یکصد و پنجاه حدیث و غیر حدیث که از شیعه و سنی در رساله مخصوصه جمع کرده‌ام.

فصل چهارم

در ابطال طریقه آنها [باب و بهاء] به وقوع بعضی علامات ظهور پس از این ادعا

علاماتی که برای ظهور آن حضرت رسیده بسیار است که [آن علامات] به دفعات باید ظاهر بشود؛ چنانکه در کتب مبسوطه ذکر شده و ما در این فصل در صدد ذکر علامات هستیم که پس از این ادعا [یعنی ادعای علی محمد باب] واقع شده تا دلالت صریح کند بر بطلان این ادعا.

اما علامتی که هنوز واقع نشده، اگرچه دلالت بر کذب آنها [باب و بهاء] دارد، اما چون می‌توانند بگویند واقع نخواهد شد، با اینکه عقیده ما برخلاف است، متعرض نیستم و آن علامتی که پیش از این ادعا واقع شده فقط معجزی است از ائمه ما - علیهم السلام - اما دلالت بر بطلان آنها نمی‌کند و علامتی که بعد [از باب و بهاء] واقع شده هم معجز است و هم دال بر بطلان این ادعا. عجالاً آنچه از این قبیل به دست آورده‌ام و تحقیق کرده‌ام اینست:

۱- آباد شدن کوفه بعد از خراب شدن آن که تقریباً ابتدای ظهور این علامت از سال ۱۳۱۵ ه.ق بوده که قبل از آن، کوفه به آن عظمت، یک سرای بی آب و گیاه و چراگاه وحشی‌ها شده بود و تا امروز نهایت آبادی از بنای خانه‌ها و عمارات و صحراها و بازارها و آبها و آبادی‌ها شده؛ با اینکه از علامات [ظهور حضرت صاحب علیه‌السلام] می‌باشد لکن علی محمد باب دروغگو، قبل از آن [در سال ۱۲۶۰ ه.ق] این ادعارا [ادعای امام زمانی] نموده است [در حالیکه این از علائم قبل از ظهور است]. و بزرگ معجزه‌ایست از اولیای ما.

۲- جاری شدن نهری از نهرهای فرات در کوچه‌های کوفه که در باب علامات ظهور در جلد سیزدهم بحارالانوار است که حالا شده، بعد از دعوی دروغ [علی محمد باب] است.

۳- آب برآوردن دریای نجف است که بعد از این ادعا [علی محمد باب] شد و بعد خشک شده، معجزه دروغ این ادعا است.

۴- نهری است که از فرات به طرف نجف اشرف جاری و داخل دریا شود و آسیاب روی آن ساخته شود که گندم خرد کند اشاره به نهریست که مرحوم رشتی^۱ به دریای مرقوم جاری ساخت و آسیاب روی آن بود گندم خرد می‌کرد. اهل نجف خیلی منتفع می‌شدند. بعد از این ادعای دروغ [علی محمد باب] است.

۵- ستاره دنباله‌دار است نزدیکی جدی^۲ که حضرت امیرالمؤمنین

۱. رشتی مورد نظر حاج میرزا حبیب الله رشتی شاگرد برجسته شیخ اعظم مرتضی انصاری (۱۲۳۴-۱۳۱۲ هجری قمری) فقیه امامی متولد رشت مقیم و متوفی در نجف است که رئیس حوزه علمیه نجف بود.

۲. هم برج دهم از برج‌های دوازده‌گانه و هم ستاره‌ای در «دب اصغر» نزدیک ستاره

- علیه السلام - در خطبه‌ای اشاره نموده‌اند: بین بیست الی سی سال قبل ظاهر شد. اگرچه ستاره دنباله‌دار بسیار نمودار شده، اما چون دنباله آن خیلی طولانی و معوج [خمیده، کج] و مهیب [هراس‌انگیز] و به جدی قریب بود، خاصه اینکه خود علی محمد باب در تفسیر سورة کوثرش در علائم ظهور حضرت قائم این ستاره را شماره کرده که ظاهر خواهد شد، چون پس از این ادعا ظاهر شد، مبطل [ادعای علی محمد] است.^۱

۶- قحطی شدیدی می‌باشد که از علامات ظهور و در جلد سیزدهم بحارالانوار باب علامات الظهور مذکور است و قحطی شدید که قابل [اعتنا] باشد و در اخبار علامت ظهور مذکور دارند، دو فقره است: یکی در یکهزار و دویست و هشتاد و هشت [۱۲۸۸] هجری قمری، دیگری در یکهزار و سیصد و سی و شش [۱۳۳۶] هجری قمری، که در هر دو قحطی، کار بسیار سخت شد؛ اگرچه در اولی غله یک من شاه، ده، دوازده قران بیشتر نشد و در قحطی دوم یک من شاه، الی شش تومان رسید، اما سختی آنها نزدیک به هم بود. در هردو، بسی [مردم] اطفال خود را کشتند و خوردند. چه جای آنکه امثال سگ و گربه و استخوان‌ها و خونها و پوست‌های بقولات [سبزیجات] که جزء خوراکیات عالیه بود؛ اما پول در قحطی دوم چهار پنج برابر

۱- قطبی که چون به چشم بی حرکت و ثابت می‌نماید از آن برای یافتن قبله استفاده می‌شود.

۱. راوی روایت علقمة بن قیس است در کفایة الاثر و بحارالانوار، ج ۱۳ این اتفاق در سال ۱۹۱۴ میلادی رخ داد و ادعای علی محمد باب در سال ۱۸۴۳ میلادی قبل از آن بود در حالیکه آن اتفاق از علائم قبل از ظهور است.

ارزان تر قحطی اول بود؛ مثلاً هشتاد تومان در قحطی دوم معادل بود با بیست تومان در قحطی اول. بالجمله می‌توان گفت ثلث اهل ایران کم شد. خداوند ندهد آن طور روزگار را که وصف آن نمی‌توان کرد که چه گذشت. بالجمله هر دو فقره بعد از این ادعا [ی باب در ۱۲۶۰ هـ.ق.] روی داد و مبطل [ادعای باب] است.

۷- زلزله شدیدی است که تقریباً در بیست و کسری سال قبل [رخ داد] چنان شد که بعضی بلاد در آب فرو رفت و بعضی مانند قوچان چنان شد که هیچ معلوم نمی‌شد فلان عمارت در کجا بوده؛ پس دروغ این ادعا است. [که بعد از ادعای باب که ۱۷۰ سال پیش بوده است.]

۸- قتل بیوح^۱ است که در جلد ۱۳ بحارالانوار صفحه اول از علامات ظهور از امام رضا - علیه السلام - نقل می‌کند که شاید مراد از آن «موت احمر» هم همان باشد. و قتل بیوح چنانکه در اخبار است قتل بسیار است. و در خبریست از حضرت صادق (ع) که مراد قتل دائمی است که آرام نمی‌گیرد. و از این مقاتله که چند سال است میان دول روی زمین و سلاطین جهان، بلکه افراد مملکت واقع است و به عقیده تمام مورخین چنین کشتاری از اول خلقت تا به حال واقع نشده که این قدر تلفات داشته باشد که [گفته و می‌گویند] گوئیا روی زمین یک قبرستان بزرگ یا یک دریای خون شده و معقول نبود چنین کشتاری واقع شود. لذا ضروری است منظور از آن در زبان بزرگان مذکور گردد. و لذا معجز بزرگ و مکذب [تکذیب‌کننده] خوبی است.

۱. همانطور که مؤلف به قول امام صادق - علیه السلام - استناد کرده معنی آن «قتل دائمی» است.

۹- خراب شدن مسجد برائا است که در جلد سیزدهم بحار الانوار در علامات ظهور است که حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - در هنگام مسافرت صفین، به حباب راهب امر فرمود بنای مسجدی کند و به نام معمار آن بنامد، و چون معمار آن برائا نام داشت، به همان اسم آن را نام گذاشت. و آن حضرت فرموده که پهلوی این مسجد شهری بنا می شود که معصیت الهی در آن بسیار صورت می گیرد، هر شب جمعه کثیری مرتکب زنا می شوند و بالاخره این مسجد به دست کافری خراب می گردد. در کتاب بلدان العجم آمده است یک مرتبه به امر «راضی بالله» که از خلفای جور است خراب شد و دو مرتبه ساخته شد.^۱ و بعضی می گویند وقتی که خط واغون از بغداد به کاظمین می کشیدند مجدداً نیز به دست کافری خراب شده، باز ساخته شده و شهری که فرمودند بنا می شود پهلوی آن، بغداد است که منصور بنا کرد. و کارش به جایی رسد که عمارات آن را قصور

۱- به نظر می رسد در مورد مسجد برائا مؤلف محترم اشتباه نمودند. برائا نام مسجد و محله ای در غرب بغداد است که به نوشته منابع شیعی علی بن ابیطالب علیه السلام در راه بازگشت از جنگ نهروان در محله برائا غسل نمود و نماز گزارد و با راهبی نصرانی سخن گفت. در بین نویسندگان و محققین متقدم تنها ابن حوقل در قرن چهارم هجری قمری بنای این مسجد را به علی علیه السلام نسبت داده است و سایرین ساخت آن را در عصر عباسی توسط شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام می دانند که در محل نماز حضرت ساخته شده است، این مسجد در عهد مقتدر عباسی (حکومت ۲۹۵هـ.ق - ۳۲۰هـ.ق) و به دستور او با خاک یکسان شد. فقط کتاب یاقوت حموی به اشتباه این حادثه را به راضی بالله (حکومت ۳۲۲هـ.ق - ۳۲۹هـ.ق) نسبت داده است. در سال ۳۲۸هـ.ق هم زمان با خلافت راضی بالله شیعیان به بجمک ماکانی وزیر راضی بالله شکایت بردند و به فرمان آن وزیر مسجد مجدداً ساخته شد. (منبع: دانشنامه جهان اسلام ج ۲ و دائرةالمعارف بزرگ اسلامی ج ۱۱)

بهشت و دختران آن را حوریان خوش سرشت گفتند و نقل کرده‌اند
غرفه‌های آن را که مشرف بر معبر بود برای تماشا به هزار دینار کرایه
می‌کردند.

۱۰- سرخی شدیدی است که در اطراف آسمان نمودار می‌گردد.
تقریباً بیست و چهار سال قبل،^۱ سرخی عجیب موحشی
[هراس‌انگیز] طرف عصرها تا شب در طرف مشرق پیدا می‌شد که اگر
آتش نبود، سرخی سخت غریبی^۲ بود که اسباب وحشت زیاد [شد]؛
بعد از این ادعا [بود] و مکذب است.

۱۱- باریدن تگرگ بسیار درشت [که بعد از ادعای علی محمد
باب بود و مکذب او شد].

۱۲- درعلامات ظهور جلد سیزدهم بحارالانوار است کم ریع
[کم سوددهی] زراعات که قریب سی سال است که اگر زرع خوب هم
باشد ریع ندارد. و تمام رعیت و کلیه صاحبان زرع گرفتار تنگی تأمین
[علوفه] افراس [اسبان] می‌باشند که موجب تعجب تمام شده. [و این
هم بعد از ادعای علی محمد باب مکذب اوست].

۱۳- به یکی از خطب آن حضرت منسوبست «الاولیل لمدائنکم و
امصارکم من طغاة بظهورن فیغیرون و یبدلون اذا قامت الشدائد من
دولة الخصیان و ملکه الصبیان والنسوان» [یعنی:] وای بر حال آبادی‌ها
و شهرهای شما از سرکش‌ها که ظاهر شوند، پس تغییر و تبدیل دهند
همه چیز را در وقتی که شدائد و سختی‌ها از دولت خواجه و

۱- تاریخ تألیف کتاب سال ۱۳۳۳ هـ.ش معادل ۱۳۷۴ هـ.ق است.

۲. اینجا معنی «شگفت، عجیب» می‌دهد.

خصی‌ها^۱، و سلطنت کودکان و زنان به پا شده باشد، که مطابق است با این ایام، و سخت مکذب این ادعا است.

۱۴- ملتجی شدن پادشاه اسلام به پادشاه کفر. مانند حرکت محمدعلی شاه [دوره سلطنت ۱۳۲۴ هـ.ق - ۱۳۲۷ هـ.ق] به قنسول‌گری^۲ روس [۱۳۲۷ هـ.ق] و از آنجا به بلاد روسیه، تا آنکه در آنجا فوت شد بعد از آن [ادعای علی محمد باب] و مکذب این ادعا است.

۱۵- از جلد ۱۳ بحارالانوار و بسیاری، از کتب نقل شده از حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - که قبل از قائم، سالهای بدیست؛ تکذیب می‌شود راست گو؛ و تصدیق دروغگو می‌کنند، و صاحبان مکر و حيله مقربند. «رویبضه» تشکیل می‌شود. [چنانکه] از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - هم وارد شده که «رویبضه» در امور عامه گفتگو خواهند کرد. از آن حضرت پرسیدند: رویبضه یعنی چه؟ فرمودند: مردمان پست خسیس جمع شوند و در امور مردم مداخله کنند. اینک تقریباً یازده سال است به عینه تأسیس شده؛ در بعض اخبار هم هست گوسفند چران ریاست کند؛ اینک شده. اینها هم تازه است معجز و مکذب ادعای علی محمد باب است.

۱۶- نزدیک شدن بازارها به یکدیگر. یکی گوید نفروختم، دیگر گوید نفع نبردم و تمام، شکایت از خدا می‌کنند. اینک چند سالی است توسط اتومبیل و ماشین [بازارها] خیلی نزدیک شده‌اند. [و این موضوع] بعد از این ادعای دروغ [علی محمد باب] معجزی است

۱. مردی که بیضه‌اش را کشیده باشند. ۲. سفارتخانه

[برای اثبات بطلان دعوی او].

۱۷- اختلاف دو صنف از عجم و کشته شدن جماعتی بسیار است. چه خوب مطابق است با جنگ روس و آلمان؛ که چنین جنگی روزگار ندیده، زیرا میلیون‌ها نفر کشته شدند و آن نیز از اثر جسارتی بود که از طرف روسیه به بارگاه حضرت ثامن‌الائمه وارد شد و آن هم خود اعجاز بزرگی است از آن بزرگوار. و روایت آن در علامات ظهور و جلد سیزدهم بحارالانوار مذکور است. [و مکذب علی محمد باب]

۱۸- ملجا شدن مردم به نمک و نیافتن و کم یافتن آن که در اوائل مشروطه خیلی سخت شد؛ الان هم محدود است^۱ و مکذب [ادعای باب].

۱۹- انجمن کردن زنان مانند مردان؛ که چندی است در طهران شروع شده، مکذب [ادعای علی محمد] است.

۲۰- تکلم کردن شخصی از مشرق با شخصی در مغرب؛ بلکه دیدن هریک دیگری را. اینک چندی است به توسط تلگراف و تلفن با یکدیگر گفتگو می‌کنند از راه‌های دور. و آن اسبابی که نصب کرده‌اند که از راه‌های دور یکدیگر را می‌بینند و صحبت می‌کنند تازه و مکذب [تکذیب کننده ادعای علی محمد باب] است.

۲۱- آنکه مردان از زنای زن خود چشم‌پوشی کنند و به آن خوشنود باشند. و زن خلاف رضای شوهر کند و شوهر مقهور او باشد و زن نفقه به شوهر دهد؛ چنانکه شوهر به زن [نفقه می‌داد]. و چون جدید است مکذب [ادعای علی محمد] است.

۱. منظور زمان تألیف رساله حاضر است که در سال ۱۳۳۳ هـ.ش بوده است.

۲۲- پادشاه غله جمع کند که به قیمت گران بفروشد. مدتی است شده، خاصه قنترات^۱ که کردند؛ مکذب [ادعای علی محمد] است.

۲۳- در جلد ۱۳ بحارالانوار و غیره است گذران [راه رفتن] پسران از پس ایشان و زنان از پیش ایشان و پسران مانند زنان که برای شوهر آرایش کنند آرایش نمایند و موی خود شانه زنند. اینک چندی است شیوع زنا و لواط و آرایش جوانها و موهای خود را همه روز مرتب کردن و مخصوصاً اسباب آرایش خاصه متجددین برای خود مهیا کرده‌اند. و این که همه روزه باید صورت خود را بتراشند و الا راه به ادارات نمی‌دهند و غیر ذالک؛ [که چون بعد از ادعای باب می‌باشد دلیلی است بر بطلان ادعای او].

۲۴- از جمله کشف حجاب است که چندی است شروع شده [و بعد از ادعای باب و مکذب او].

در «وافی» از اصبح روایت می‌کند که از حضرت امیرالمؤمنین (ع) شنیدم فرمود: ظاهر می‌شود در آخر الزمان و نزدیک شدن ساعت که بدترین زمانها است زنانی که با روی باز و بدن برهنه باشند؛ اظهار زینت‌های خود نمایند، از دین بیرون و داخل در فتنه‌ها باشند. مایل به شهوات و شتابان به لذات. حلال کننده محرمات و مخلد در آتش خواهند بود؛ تا آخر. و رساله مخصوص در این باب نوشته‌ام.

۲۵- علامتی است در جلد سیزدهم بحارالانوار آمده است؛^۲ که راوی می‌گوید از محمدبن حنیفه سئوال کردم که این امر [ظهور

۱. همان کتترات است یعنی قرارداد و پیمان بستن برای این کار.

۲. هم‌چنین در کتاب غیبت نعمانی، شیخ طوسی روایت نموده است.

حضرت صاحب علیه السلام [به طول انجامید چه زمان خواهد بود؟ پس سر خود را حرکت داد و فرمود: «این امر نمی شود چون زمان عوض نشده، نمی شود این امر مادام که برادران جفا نکرده اند چگونه می شود بشود؟ هنوز ظلم نکرده سلطان، چگونه ممکن است این امر [به وقوع بپیوندد]؟ و حال آنکه برنخاسته آن زندیق از قزوین تا هتک نماید [مردم آن دیار را] و برچیند پرده های [ناموس] آن [مردم] را، و بپوشاند آنچه نمودار است از [مظاهر مذهب] آن و ببرد خوشی آن را، اگر کسی فرار کند او را می رباید، و آنکه با او طرف شود می کشد، آنکه کناره گیرد فقیر می شود، آنکه تبعیت کند کافر می شود، تا آنکه تمام به گریه می افتند؛ یکی بردین خود، دیگری بردنیای خود بگرید.»
ظاهراً مراد این است که مردم آن زمان عوض شوند در اعمال و افعال و احکام؛ و قوانین را منقلب کنند و آنچه از شریعت مانده، بپوشانند.
[و این علامت به ظهور نپیوست فلذا مکذب ادعای باب است].

۲۶- آنچه برای قم و اهل قم رسیده؛ مثل اینکه از حضرت صادق

- علیه السلام - روایت شده است به درستی که بلاها مدفوع^۱ است از قم و اهل قم. و زود باشد بیاید زمانی که قم و اهل آن برخلائق حجت باشند. و این در زمان غیبت قائم ما خواهد بود تا ظهور او^۲ و اگر این نبود، فرو می برد زمین اهل خود را. و به درستی که ملائکه دفع می کنند بلاها را از قم و اهل قم. و قصد بدی نمی کند جباری برای قم،

۱. دفع شده یعنی بلاها از قم و اهل قم دفع شده می باشد.

۲. این از جمله علاماتی است که با قیام مصلح کبیر، مجدد اسلام ناب محمدی حضرت آیه الله العظمی امام خمینی (ره) تحقق یافت.

مگر اینکه او را درهم می شکند درهم شکننده جباران.^۱ و می گرداند خدا آن جبار را از آنها و مشغول می کند او [جباری که قصد قم کند] را به بداهه^۲ مصیبتی یا دشمنی. و خداوند جبار آن را از یاد قم بیرون می برد که فراموش می کنند اهل آن را، چنانکه از یاد خدا بیرون رفته اند. آثار این خبر در این چند ساله ظاهر است و مکذب [تکذیب کننده] ادعای [محمد علی باب] است.

۲۷- نیز جزء خبری است که از بحارالانوار جلد چهاردهم باب الممدوح من البلدان نقل شده؛ راوی از امام سؤال می کند: اهل قم چه وقت منتظر فرج باشند؟ می فرماید: وقتی که آب روی زمین ظاهر شود. در هزار و سیصد و دوازده قمری [۱۳۱۲ق] آب قم را فرو گرفت؛ بطور غریب و عجیبی که تمام سردابها و گودالها و آب انبارها پر از آب بود، بسی عمارت خراب شد. یک محله عربها از بین رفت که دیدم دریاچه آبی بود، هنوز آثار آن هست. این بعد از ادعای [علی محمد بود] و مکذب آنست و معجزیست بزرگ.

۲۸- باز جزء خبری است که در بحارالانوار جلد چهاردهم باب الممدوح من البلدان از کتاب تاریخ قم می نویسد «فِي قُمْ شِيعَةٌ وَ مَوَالِينَا وَ تَكثُرُ فِيهِ الْعِمَارَةُ وَ يَقْصِدُهُ النَّاسُ وَ تَجْتَمِعُونَ فِيهِ حَتَّى يَكُونَ الْجَمْرُ بَيْنَ بَلَدَتِهِمْ» یعنی: «در قم خواهند بود شیعیان ما و دوستان ما و عمارت در قم زیاد می شود و مردم در آن جمع می شوند تا اینکه «جمر» میان قم واقع می شود.» که مجلسی - علیه الرحمة - می فرماید:

۱. سرنوشت رضاخان و پسرش محمدرضا و اتباع فرمانبر او بهترین نشان است.

۲. بداهه: غافلگیری ناگهانی - مفاجاة

جمهر اسم نهریست که قبل از بنای بلده قم بوده، چنانچه از تاریخ ظاهر می‌شود. حقیر عرض می‌کنم نهریست که در این زمان تقریباً میان قم اتفاق افتاده، به واسطه محله ابرقو که تقریباً چهل سال است بنا شده. [و این هم بعد از ادعای علی محمد شد و تکذیب کننده اوست.]

۲۹- جزء خبر دیگری است از جلد چهارم بحارالانوار، باب الممدوح من البلدان از کتاب تاریخ قم که می‌فرماید: «ظاهر شود علم به بلده قم، و قم معدن علم و فضل شود تا اینکه باقی نماند در زمین مستضعف در دین، حتی زنها در حجله‌ها و این نزدیک ظهور قائم ما است. پس خدا قم و اهل آن را حجت قرار می‌دهد، و اگر این نبود زمین اهل خود را فرو می‌برد و باقی نمی‌ماند در زمین حجت؛ پس منتشر شود علم از قم به سایر بلاد در مشرق و مغرب. پس تمام نمی‌شود حجت خدا بر خلق تا اینکه باقی نمی‌ماند احدی بر زمین که نرسد به او دین و علم. پس ظاهر می‌گردد قائم ما؛ و سبب می‌گردد برای غضب الهی بر بندگان، به جهت آنکه خدا انتقام نمی‌کشد بندگان را مگر بعد از آن، حجت را انکار کنند.» و در اول این خبر است که قبض شود علم از کوفه، چنانکه مار خود را در سوراخ جمع کند؛ پس علم از بلده قم ظاهر شود. که پس از هجرت جناب آقای حاج شیخ عبدالکریم^۱ به قم و گستردن مسند علمیه و بزرگ کردن حوزه علمیه را در آن و هجوم طلاب از تمام بلاد به قم که ابتدای آن سال هزار و

۱. حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم یزدی قدس سره مؤسس حوزه علمیه قم است.

سیصد و چهل [۱۳۴۰] هجری قمری بود، تا به حال حوزه علمیه در قم برقرار است و روز به روز دائرتر می شود. [و ادعای باب در ۱۲۶۰ هـ. ق پس این امر تکذیب کننده ادعای باب است.]

۳۰- آب برآوردن دریای قم است که ظاهراً مراد دریای حوض سلطان باشد که تقریباً چهل سال می شود که زمین خشکی یک دفعه دریائی شده، و چون در اخبار اطلاق بحر به خود قم شده، شاید مراد قم باشد؛ چنانکه گذشت به هر حال مکذب [تکذیب کننده ادعای علی محمد ناب] است.

تذیل^۱

و بعضی علامات آخر الزمان و ظهور است و رای این علامات که ذکر شد؛ که بعضی از آنها واقع شده و دلالت صریحه بر اعجاز پیشوایان ما می کند و بعضی که واقع نشده و به دفعات واقع می شود، دال بر اعجاز پیشوایان ما و بطلان دعوی مدعیان [مهدویت] است و در خلال آنها باز بعضی [از علامات] پیدا می شود که پس از این ادعا واقع شده به هر حال ذکر جمله ای از آنها بی فایده نیست، مانند مفاد خبری که در باب نهی از توقیت^۲ در بحار الانوار از کمال الدین^۳ آمده است «عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال کیف انتم اذا بقیتم بلا امام هدی و لاعلم بیرء بعضکم من بعض فعند ذالک تمیزون و تمحصون و تعزبون و عند ذالک اختلاف السنین تا آخر» می توان گفت مبدل شدن سال آسمانی و قمری

۱. به مطلبی که جهت شرح یا توضیح، تائید یا رد موضوعی ذیل آن آورده شود می گویند.

۲. وقت - زمان

۳. کتاب کمال الدین شیخ صدوق (ره)

به شمسی، و ترویج شمسی و برجی باشد. و نیز ترک جلالی و اتخاذ باستانی، اختلاف سنین است. و نیز برای سجد گرفتن و ملاحظه مشمولیت [سربازی] و امر تزویج، اختلاف سنین است. و مانند انقراض دولت بنی عباس که به دست هلاکو خان شد. بستن جسر بغداد به محله کرخ که از بغداد نو به بغداد کهنه باشد، مدتی است شده. خراب شدن بغداد است پس از نهایت آبادی آن؛ که حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - اشاره می فرماید به قول خود «یا ویل لک یا بغداد ولدارک العامرة التي لها جناحة الطواويس تماثین کما یماث المملخ یاتی بنو قنطوره و مقدمهم جمهوری الصوت لهم وجوه کالمجان المطوفة و خراطیم کهر اطمیم الفیلة لم یصل ببلدة الافتحا و لا برایة الاکنکسها» و عجب در این است که قبل از بنای بغداد می فرماید: هلاک برای تست ای بغداد و برای عمارات عالیه تو که مانند پر و بال طاووسان است. گداخته شود آن عمارت مانند گداخته شدن نمک در آب. می آیند بنو قنطوره که پهن صورت و دراز بینی و بلند آواز باشند و پیش ایشان شخص با صدای بلند خواهد بود؛ نرسند به شهری مگر بگشایند [آن شهر را فتح کند] و به هیچ علمی مگر که سرنگون کنند.

[تردیدی نیست چون زمان به وقوع پیوستن علائم ظهور از غیبت کبری است تا لحظه ظهور حضرت امام قائم - ارواحنا فداه - تعدادی از علائم قبل و بعد از دعاوی مدعیان مهدویت خواهد بود و این دلیل صحت ادعای افراد منحرفی نظیر علی محمد باب نمی شود.]

پس از نهایت آبادی، چنگیز خان آن را ویران و زیر و زبر کرد. خرابی بصره به دست سید صاحب الزنج که باز آن حضرت اشاره

فرموده و شده است.

اقتران [نزدیک شدن] بعض نجوم است که از کلمات آن حضرت معلوم و منجمین معترف به وقوع آن شده‌اند.

مسجد شدن قبرستان‌ها، **زینت** کردن مسجدها و قرآن‌ها به طلا و لاجورد. بلند کردن **منارهای** مساجد. انهدام **کعبه** و نقل ^۱ **حجرالاسود** به کوفه و برگردانیدن آن. این چند علامت هم به وقوع پیوسته، و اگرچه به دست قرامطه ^۲ شده، و لیکن باز هم به دست غیر آنها خواهد شد؛ **خراب** شدن دیوار مسجد کوفه که شده است. حضرت صادق - علیه السلام - می‌فرماید: چون دیدی **فقراء** مضمحل و اهل حق از میان رفتند و **جور** شهرها را فرو گرفت، **قرآن** کهنه شد، **دین** را منقلب کردند، **فسق** ظاهر شد که مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کردند، و **سخن مؤمن** غیر مقبول و فاسد و دروغگو و مفتری مقبول القول شدند، و **امردان** ^۳ مفعول و **مالها** در غیر راه خدا صرف شد، آشکارا **شراب** خوردند و **امر به معروف** ذلیل و منقطع و **بیت الله** متروک و مردم غذای مقوی می‌خوردند برای لواط، و گذران [راه رفتن] پسران از پس ایشان و زنان از پیش ایشان باشد، و پسران مانند زنان که برای شوهران آرایش نمایند و موی شانه زنند و **اهل دنیا** از اهل دین عزیزتر و **رباخواران** آشکارا [رباخواری کنند] و به **شهادت** دروغ‌گویان اعتماد نمایند، و مؤمن قدرت بر انکار **قبایح** ^۴ نکند مگر در دل، و **حکام**، کفار

۱. انتقال

۲. فرقه‌ای از غلات شیعه هستند که به سبعیه معروفند. مؤسس آن فردی بود به نام حمدان اشعث معروف به قرمط که دعوت فرقه باطنیه را پذیرفته بود. سال ۲۲۷ هـ.ق در کوفه.

۳. پسران جوانی که مفعول واقع می‌شوند.

۴. زشتی‌ها

را تقرب^۱ دهند و مال بسیار دهند تا حکومت گیرند، و مردم و طی^۲ محارم^۳ نمایند، مردم را به جماع زنان سرزنش گویند و گویند چرا لواط نمی‌کنی، و زنان غلبه بر شوهران کنند و آنچه را شوهران راضی نباشند بکنند، **سوگند دروغ زیاد و قماربازی** ظاهر و لهو و لعب بسیار (مانند سینماها و تئاتر و گرامافون و لهویات رادیو) که بر آن بگذرند و منع نکنند، زنان خودشان را به کفاردهند و همسایگان را اذیت نمایند، حدود الهی معطل و مساجد را به طلا و غیره زینت نمایند، **سخن چینی آشکار و غیبت ملیح و گذران**، با حیوانات و طی و لباس غصبی پوشند، نجس [را رعایت نکنند] و حقوق والدین را آشکار [مراعات نکنند]، پادشاه مانند انحصار غله و غیره احتکار کند، **خمس و سهم** امام را به دروغگو و مزور دهند تا به آن قمار بازند، و **اموال ایتام حلال** و **زهد فروشی** نمایند، **قضات رشوه‌گیرند** و **حُکام فُساق** را قیم نمایند، مردم استخفاف به اوقات نماز نمایند تا آخر... آنچه در این خبر و امثال آنست، اغلب آنها شده است و غالب آنها را می‌توان از مبطلات و مکذبات [تکذیب‌کننده‌های علی محمد مدعی مهدویت] شمرد؛ به هر حال در اعداد معجزات [مربوط به ظهور حضرت امام قائم غائب موجود موعود - ارواحن‌فداه -] خواهد بود.

و اما مثل خروج **دجال** ظاهراً هنوز نشده و اگر تاویلی در آن بشود مطابق خواهد بود با اینان [چون بابیان و بهائیان همانند دجالند]؛ و اما **یاجوج** چنان برمی‌آید که پس از ظهور آن حضرت باشد. والله العالم.

۱. عزیز داشتن

۲. عمل جنسی از دُبر

۳. کسانی که با هم محرم شرعی باشند.

فصل پنجم

در ابطال طریقه جدیده به واقع نشدن بعضی علامات قبل از ظهور و حین ظهور و بعد از آن.

اما علاماتی که هنوز ظاهر نشده، مانند صیحه آسمانی و خروج سفیانی و فرورفتن آنها در بیداء و خروج سید حسنی از طرف خراسان و پیدا شدن دست و صورت از خورشید و توقف خورشید از ظهر تا عصر و طلوع آن از مغرب و نداهای آسمانی در نیمه رجب و علم‌های سیاه از خراسان و قتل نفس زکیه و ادعای شصت نفر نبوت را به دروغ و دوازده نفر از بنی هاشم امامت را که ظاهراً هنوز این دو تکمیل نشده و خروج یمانی از یمن و فتنه عظیمه و خروج خراسانی از خراسان و خروج مغربی به طرف مصر، اگرچه ممکن است متمهدی^۱ مراد باشد، و اختلاف بیرق‌ها در شام که سه نفر در شام ادعای سلطنت کنند و خراب شدن سمت غربی مسجد شام. فرورفتن حابیه (به‌حاء مهمله و بباء) از دهات شام به زمین، و

۱. محمد احمد مهدی سودانی که ادعای امام زمانی نمود. (۱۲۶۴ه.ق - ۱۳۰۲ه.ق)

خروج عوف سُلمی که در جلد ۱۳ بحارالانوار [در] علامات ظهور مذکور است، **خروج شعیب بن صالح سمرقندی، خرابی شام و خرابی سمت غربی مسجد شام و وقوع زلزله عظیمه در شام و ظهور آتش در مشرق سه روز یا هفت روز، و کثرت خونریزی در کوفه و سلطنت بنی عباس در مرقباکنار فرات، و نزول ترک در جزیره و اهل روم در رمله و مسخ شدن طایفه‌ای در صورت قرده [بوزینه]، و آمدن باران شدید در جمادی و تگرگ بسیار بزرگ در روم و امثال اینها بسیار است.**

و اما علامات حین ظهور که یقین است عدم وقوع آن [مگر به ظهور حضرت صاحب علیه‌السلام]: **اول** شمشیر آن حضرت باید از غلاف بیرون آید و عرض کند: «یا ولی الله اخرج، خروج کن، دیگر تقاعد [نشستن و از کار کناره کردن] جایز نیست»؛ پس خروج کند و دشمنان خدا را هرکجا باشند می‌کشد. **دوم** عَلم آن حضرت است که شقه‌ای از آن گشوده می‌شود و همین ندارا می‌کند.

و اما علاماتی که از آن به بعد باید به دفعات ظاهر شود. [حضرت صاحب علیه‌السلام] از مکه خروج می‌کند در حالتی که لباس‌های پیغمبر را پوشیده باشد. و چند بز لاغر جلو او است. و کسی او را نمی‌شناسد و بصورت جوانی تنها خواهد بود. داخل کعبه خواهد شد. شب ملائکه بر او نازل و تصدیق وی کنند. و در میان رکن و مقام به آواز بلند می‌فرماید: «ای نقبا و خاصان که در قبل از ظهور من برای یاری من مهیا شدید»، **صدایش** به شرق و غرب رسیده، از محراب‌ها و فراش‌های خود به یک چشم برهم زدن همانجا حاضر شوند. **عمودی** از نور میان زمین و آسمان کشیده [می‌شود] که به خانه تمام مؤمنین

بتابد و کسب روشنایی کرده، دلهاشان شاد شود. پس آن اصحاب که آنها سیصد و سیزده تن به عدد اصحاب بدر باشند. نزد آن حضرت بایستند پشت به خانه کعبه دهد، دستش را بیرون آورد، مانند آفتاب بدر خشد. **اول کسی که بیعت کند جبرئیل است**، بعد ملائکه و جن و نقبا، هستند، اهل مکه فریاد کنند این مرد کیست که این معجزات را دارد؟ و گویند آنها که با اویند کیانند؟ گویند: نمی شناسیم، مگر چهار نفر از مکه و چهار نفر از مدینه؛ و این مطلب اول طلوع آفتاب است. و بعد از بلندی آفتاب از جرم خورشید به زبان فصیح عربی به طوری که تمام اهل آسمانها و زمینها بشنوند ندایی (بلند) شود: ای مردم! این **مهدی آل محمد** - صلوات الله علیهم اجمعین - است و می گوید: با او بیعت کنید تا هدایت یابید. مخالفت نکنید که گمراه می شوید. در حالی که مؤمنان از هر طرف روی به آن حضرت آورند. ملائکه و جن بیعت می کنند.

نزدیک مغرب از طرف مغرب ندائی از اولاد امویان لعنة الله علیهم بلند شود: **ای مردم! خدا در زمین یابس [= خشک] از سرزمین فلسطین ظاهر شده**، با او بیعت کنید تا هدایت یابید و مخالفت نکنید که گمراه شوید. پس ملائکه و جن و انس مؤمن این ندا را رد کنند و کفار و منافقان گمراه شوند.

پس آن حضرت پشت به کعبه داده، می فرماید: ای مردم! هر کس آدم و یک یک اسم مبارک انبیاء و اولیاء و ائمة اطهار را [بیان می فرمایند] می خواهد، من هستم و هر یک را بخواهید ببینید، به من نظر کنید.

بعد از آن، حضرت نائبی از اهل بیت خود در مکه می‌گذارد و بیرون می‌آید؛ او را می‌کشند. حضرت با اصحابش مراجعت می‌کنند، آنها می‌ترسند توبه می‌کنند. نائبی دیگر می‌گذارد از خودشان، می‌رود؛ او را نیز می‌کشند. آن حضرت با نقبای خود مراجعت می‌کند و از هزار نفر یک نفر باقی می‌ماند. بعد به مدینه تشریف می‌برند و معجزات زیاد از آن حضرت به ظهور می‌رسد. بعد به طرف کوفه می‌آیند و میان نجف و کوفه منزل می‌کنند. سیزده نفر نقبا با او است. این جمله مفاد یک خبر مفصل است. و مفاد خبر دیگر اوست که: کوفه پایتخت آن حضرت خواهد بود. و مسجد کوفه دیوانخانه، و بیت‌المال او و بقیه غنائم در مسجد سهله. و خلوتگاه او نجف. به مقتضای روایت دیگر، از کوفه لشگر بر سر سفیانی در شام بکشد و بنی‌امیه را در هر کجا باشند هلاک کند. به فرنگ پناه برند، لشگر آن حضرت آنها را به دست آرند و هلاک نمایند. و تمام شهرها را فتح و تمام خلق را پیرو دین واحد و متفق‌الکلمه نماید. نفاق و شقاق و کفر و جور بر طرف و عدل و ایمان و درستی و وسعت و امنیت و خوشی برگردد. که «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جُورًا»^۱ کلمه ایست متفق علیهما بین شیعه و سنی.

ولی می‌توان گفت: از آن روزی که علی محمد ادعایش را بر زبانها انداخته، آن به آن، فساد و فتنه و ظلم و جور زیاد شده، و هر روزی

۱. حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - زمین را با ظهور و حضورش از قسط و عدل پر می‌سازد همانگونه که از ظلم و جور پر شده است. (مفاتیح الجنان - زیارت آن حضرت)

فتنه‌ای برپا شده که روز سابق نبود. بلکه می‌توان گفت اساس و بنیاد غالب این فتنه^۱ از دعوت [علی محمد باب] شده است. نمی‌دانم آن وعده‌ها که تمام اخبار [درباره یوم ظهور] به ما می‌داده، چه شد و کی خواهد بود؟ [که همین دلیل ادعای علی محمد شیرازی را باطل می‌سازد]

در خبر دیگر، حضرت امام جعفر - علیه السلام - می‌فرماید: می‌بینم اصحاب آن حضرت را احاطه ما بین مشرق و مغرب کرده‌اند و همه چیز منقاد^۲ می‌شوند؛ حتی درندگان روی زمین و همه چیز رضاجویی آنها [اصحاب آن حضرت] می‌کنند.

در خبر است که سیصد و سیزده نفر در میان رکن و مقام با آن حضرت بیعت می‌کنند. و در روایتی است که لشکرگاه آن حضرت به چهل و نه میل که زیاده از شانزده فرسخ است می‌رسد: تا آخر... در اخبار بسیاری است که آن حضرت بر آبر سوار می‌شود و تمام روی زمین را سیر می‌کند؛ مانند ذی‌القرنین. و عِلْم به‌واقع دارد و موافق عِلْم خود حُکْم کند. بسی کسی که در رکابش جهاد کند [ولی] حکم به گردن زدن او فرماید. آسمان قطرات خود را فرو ریزد، زمین برکت یابد، میوه‌ها و نباتات و جواهرات و گنج‌های خود ظاهر سازد. و ایمانِ نفاق را قبول نفرماید. در صورتی که علی محمد به نفاق والی شیراز پی نبرد. و گول خورد. عداوت و نفاق از میان مردم تمام شود، باهم دوست باشند. حیوانات موزیه و سباع،^۳ صدمه و اذیت

۲. به اطاعت درمی‌آید

۱. جمع فتنه

۳. درندگان

نرسانند. اسم ظلم از میان برود و چنان امن و عدل شود که زنی با تمام زینت از عراق به شام سیر می‌کند و با نزهت [خرمی، شادابی] روی ریاحین می‌رود، احدی حتی درندگان صحرا متعرض او نمی‌شوند. و تمام عیوب و نواقص ظاهریه و باطنیه مومنان زائل خواهد شد. آیا امروزه مصداق این مضامین دیده می‌شود؟ [که بتوانیم ادعای علی محمد باب را بپذیریم؟]

به هر تقدیر آن حضرت مانند مردمان چهل ساله و صاحب قوت و شوکت [در حالی که] مواریث جمیع انبیاء حتی ذوالفقار علی - علیه السلام - با آن حضرت است. در میان آفتاب راه می‌رود و سایه ندارد. و به مفاد «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»^۱ روی زمین از نور روی آن حضرت چنان روشن خواهد شد که اگر نیرین [خورشید و ماه] طلوع نکنند روشن خواهد بود. و تمام روی زمین نزد آن حضرت، مانند کف دست او هویدا خواهد بود و تمام مومنین از یمن دست او که بر سر آنها بکشد چنان عاقل و زیرک شوند که قابل فهم تمام علوم اولین و آخرین شوند. گلدسته‌ها و مناره‌ها خراب [می‌شود] و سرور در دل و قبور مومنین بیفتد. بعضی با شمشیرهای کشیده از قبر برای یاری آن حضرت برآیند. و قروض مشروعه شیعیان خود را می‌دهد. انواع بدع [بدعت] و ملامی^۲ و مناھی^۳ و اهالی آن را براندازد؛ چه اصلاً کافر باشند چه متشبه^۴ آنها «وَيَتَوَلَّوْهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»^۵ و تمام کفار و دشمنان

۱. سوره زمر، ۶۹ ترجمه: زمین به نور پروردگار روشن گردد.

۲. اهل سرزنش و نکوهش به خاطر اعمال زشت خود

۳. اهل منکرات
۴. آنهایی که خود را شبیه به آنها سازند.

۵. مائده / ۵۱ ترجمه: و هرکس با آنها دوستی کند از آنها خواهد بود.

اهل بیت اطهار از عصاة [گناهکار] و عناة^۱ و اشرار را بکشد که در حق آن حضرت بدگمان شوند. بر منبر برآید و یکتا نعلین حضرت سیدالشهدا - علیه السلام - را بنمایاند و بفرماید: اگر تمام کفار را بکشم، خونبهای این بند نعلین نخواهد شد. و به سبب عطایای آن حضرت که در ماهی دو دفعه به شیعیان خود می دهد، چنان در وسعت باشند که فقر زال^۲ و زکوة را به در خانه های آنها می گردانند کسی قبول نمی کند. و برای نماز عقب او چنان جمعیت شود که چهار مسجد دیگر در کوفه بنا شود که مسجد حالیه کوچکترین آنها باشد و در خارج کوفه طرف نجف مسجدی بنا شود پانصد یا هزار در داشته باشد.

در «بحار الانوار» آمده است حضرت صادق - علیه السلام - به راوی می فرماید: **می دانی قم را چرا قم گفته اند؟** راوی می گوید: خدا و شما بهتر می دانید. می فرماید: برای آنکه جمع می شوند با حضرت قائم آل محمد - علیهم السلام - و ایستادگی با او کنند و دست از او بر نمی دارند و یاریش می کنند.

نیز از کتاب «بلدان» نقل می کند، ابوموسی اشعری از امیر المؤمنین پرسید: از سالمترین شهرها و بهترین مواضع در این هنگام [هنگام ظهور حضرت صاحب علیه السلام] کدام است؟ می فرماید: قصبه^۳ قم که بیرون می آید از آن یاورهائی که بهترین مردم از حیث پدر و مادر و جد و جده و عم و عمه هستند؛ و همین زمین را زهرا [= درخشان]

گویند. بعد ذکر فضایلی برای قم می‌کنند.

باز [علامه مجلسی] از حضرت صادق - علیه‌السلام - روایت می‌کند که فرموده‌اند: **قم شهر ما و شهر شیعه ما است؛** پاکیزه و منزّه است. قبول ولایت ما اهل بیت را کرده، مادامی که به‌برادران خود خیانت نکنند. احدی اراده بدی برای آنها نمی‌کند؛ مگر تعجیل در عقوبت او [که اراده بدی دارد] می‌شود. اما وقتی این کار [یعنی خیانت] بکنند، خداوند جبار [حاکمان جبار] بد را بر آنها مسلط خواهد کرد. آگاه باشید! که آنها یاوران قائم ما هستند و دعوات [دعوت‌کنندگان] حق مایند. پس سر به‌سوی آسمان بلند کردند، عرض کردند: خدایا! آنها را از فتنه نگاهدار؛ و از هر هلاکت نجات ده.

بالجمله از اینگونه علامات و اخبار بسیار است که آثار صدق و درستی از آنها ظاهر و تمام صریح است در آنکه اگر کسی [مانند علی محمد باب] ادعائی کرده به‌دروغ بوده؛ چه هیچ یک از آثار مقارنه [نزدیک] یا متاخره [نزدیک به‌حال] و بعضی علامات مقدمه بر ظهور صورت نگرفته. و هیچ نتیجه از آن ظهوری که ادعا می‌کنند و [ظهور حقیقی که] این قدرها عظمت داشته و فوائد زیاد بر آن مترتب باید بشود، ظاهر نشده. بلکه تماماً برخلاف شده و این قدر که در حق اهل قم در یاری و تبعیت آنها از امام زمان - ارواحنا فداه - اخبار رسیده، تا به‌حال که هشتاد سال می‌گذرد،^۱ یک نفر از آنها [اهل قم] به‌بابیه و بهائیه نگرویده و گمراه نشده. و تا به‌حال یک نفر از آنها [بابیه و بهائیه] در آنجا ساکن نشد. بالجمله تمام [این اخبار] صریحاً تکذیب و ابطال آنها [بابیت و بهائیت] را می‌کند.

۱- تا زمان تألیف کتاب (۱۳۷۴ هـ.ق) تقریباً ۱۱۰ سال می‌گذرد.

فصل ششم

در ابطال این طریقه باطله [بابیت و بهائیت]
به اینکه لابد ناسخ^۱ باید اکمل از منسوخ باشد.

در این فرقه مسلماً برخلاف است؛ چون در دین متین^۲ اسلام، بیان تمام قوانین و احکام که الی یوم القیامة، بندگان خدا محتاج به آن باشند، حتی ارش الخدش^۳ مثلاً شده. و می بینیم چنانکه از همه جهت اتم و اکمل از پیشینیان تا به حال که ۱۳۴۰ سال [از هجرت] گذشته، [تا زمان انتشار این رساله ۱۴۳۰ سال از هجرت گذشته است.] هر مسئله، حکم آن در قوانین شرع ما حاضر بوده و بیان تمام معارف الهیه و حکم طبیعی، محاسن و مذام^۴، مساوی اخلاقیه و احوال انفسیه و آفاقیه و سیاسات و معاملات و معاشرات، از عوالم ملکوتیه و ناسوتیه،

۱. مثلاً حکمی جدید حکم قدیم را از بین ببرد. حکم جدید را ناسخ و حکم قدیمی را منسوخ گویند و قاعده منطقی مترتب بر آن این است که ناسخ باید کامل تر از منسوخ باشد.

۲. باوقار، سنگین، استوار

۳. خودش که زخم شود منظور این است که قوانین و احکام اسلام به دست علمای اسلام ممکن است زخمی شده باشد. ۴. جمع مذمت

گذشته و آینده و مبداء و معاش و معاد، بالجمله بیان، لوازم و سنن دنیا و آخرت عباد، بلکه غیر عباد را به نحو اکمل و اتم بیان فرموده به نحوی که ابدأ خود را محتاج به انبعاث [برانگیختن] پیغمبری نمی دانیم. و منتظر ناسخ و مؤسسی نیستیم؛ مگر انتظار مروج^۱ همان احکام کافیه کامله و بیانات شافیة^۲ و افیه^۳ را چنانکه وعده فرموده اند، داریم. می فرماید: «الحلال ما احل الله علی لسانی الی یوم القیمة والحرام ما حرم الله علی لسانی الی یوم القیمة»^۴ در خبر دیگر است «و شریعة محمد لاتنسخ الی یوم القیمة فمن ادعی بعده نبوة او اتی بعدالقران بکتاب قدمه مباح لكل من سمع ذلك منه»^۵ یعنی شریعت محمد نسخ نمی شود تا روز قیامت؛ پس کسی که ادعای پیغمبری کند بعد از محمد (ص) یا بیاورد بعد از قرآن کتابی را، خون او مباح است برای هرکسی که بشنود این مطلب را از او.

و خبر «أَلَا إِنَّهُ لَأَنْبِئُ بَعْدِي»^۶ متواتر و مُسَلِّمٌ کُلٌّ^۷ است. و از این قبیل اخبار بسیار است. به هر حال با اینکه به مقتضای اخبار و آیات و

۱. ترویج کننده

۲. شفا دهنده

۳. کافی

۴. بحار الانوار، ج ۱۰۱-۵۱ ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: حلال آن چیزی است که خداوند حلال فرموده و بر زبانم جاری ساخته و تا روز قیامت خواهد بود و حرام آن چیزی است که خداوند حرام فرموده و بر زبانم جاری ساخته و تا روز قیامت خواهد بود. ۵. بحار الانوار: ج ۱۱-۲۵ و ج ۷۹-۲۲۱

۶. معروف به «حدیث» منزلت که رسول الله صلی الله علیه و آله درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: که تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی فقط اینکه بعد از من نبی ای نخواهد بود. - کتاب علی فیض ازل
۷. یعنی خبر متواتر و برای همه مسلم شده است.

اجتماعات^۱ و دلائل عقلیه و نقلیه، ابدأً تا روز قیامت و تا پایان دنیا محتاج و منتظر ناسخ نیستیم، عقلاً ممکن نیست شریعتی بیاید که بهتر، نه بلکه مساوی، نه بلکه بتوان قیاس نمود و در عداد این شریعت مقدسه آورد. زیرا در تمام موارد احتیاج دنیوی و اخروی و الهیات و طبیعیات در مذهب ما بیان شده است، تمام حکمای ملین [مذاهب] و غیر ملین روی زمین، از خرمن و صبره^۲ آن [اسلام محمدی] خوشه بردار و از سفره آن ریزه خوارند. غایت و نهایت عظمت و معروفیت حکمای اروپا وقتی است که با تلسکوپ‌های ذره‌بینی خود پی به یک حکمت از حکمت‌ها و مصلحت‌های قوانین و قواعد شریعت ما ببرند. مانند تعیین مخلوق برای سایر کواکب و اشاره به شمس^۳ و اقمار و اراضی و حرکت و دوران آن. و مضرت خمر و قمار و گوشت و پنیر کهنه و گوشت خوک و دخانیات که آن ایام [گذشته] به هیچ خاطری خطور نکرده بود. و فائده آب به بینی کشیدن و مسواک و ختنه و حنا و رنگ. و فوائد و مضار ماکولات^۴ و مشروبات و ملبوسات^۵ و الوان و میوه‌جات و مساکن و حرکت و سکون و سفر و حضر^۶ و تکلم و سکوت و بیان اخلاق و سیاسات و حدود و قضا و شهادات و اخبار از عوالم دیگر و از گذشته و آینده و طبیعیات علویه و سفلیه و توحید و معارف و تمدن و تعلیم آداب بندگی و دقایق و حقایق و تقرب به پروردگار جهان، بالجمله بیان فائده و منافع و مضار

۱. یعنی اخباری که مورد اتفاق همه علماء و فقها باشد.

۲. غذای انباشته فراوان

۳. جمع شمس

۴. خوردنیها

۵. البسه

۶. اقامت و حضور در شهر

تمام مایحتاج به نحو صحیح و درست به طوری که تمام عقلا دست تحیر به دندان گزیده و سر تفکر به گریبان فرو برده، که مگر قوانین خدائی به این تمامی و کمال بدون نقص و اهمال^۱ باشد؟ که اگر تمام انبیای دیگر و علما و حکما قوانین موضوعه خود را منضم^۲ به یکدیگر نمایند و القای به خلق فرمایند، آن طور رفع احتیاج نخواهد نمود؛ و محتاج خواهیم ماند. پس چه جای دارد یک نفر مانند باب و بهاء با آن کلمات ناقصه غیر معقول، که اگر هم قانون جدید باشد، مضر و مفسد و بنیان کن تمدن و بعضی تحریص بر دنیا است، و ابداً نشانی از آداب بندگی و تقرب به خدا، و حدود و سیاسات و قضا و شهادات و حقایق و دقایق و توحید در آن نیست. و اگر هم چیزی از گذشته یا آینده گفته اند، تماماً برخلاف است چنان که بیاید.^۳

۱. سستی

۲. ضمیمه

۳. در فصل دهم اشاره شود به این آیه از قرآن کریم: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً. سوره اسراء آیه ۸۸ (مؤلف) یعنی: بگو ای پیغمبر که اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند هرگز نتوانند هرچند همه پشتیبان یکدیگر باشند.

فصل هفتم

[اخبار دروغ باب و بهاء]

از جمله مطالبی که یقیناً این ادعا[ی باب و بهاء] را تکذیب می‌کند، خبر دادن باب و بها از مطالبی است که دروغ و خلاف واقع بود، بیان تمام [آنها] یک کتاب می‌خواهد. برای امتحان یکی دو فقره کفایت می‌کند؛ از جمله:

چون شنیده بود مسجد پیغمبر چندین در داشته، یا حضرت قائم مسجدی در خارج کوفه بنا می‌کند که پانصد در خواهد داشت و از مسجد حالیه کوفه بزرگ‌تر، خاطرش نبود که گفته است: خانه نقطه^۱ جائز نیست زیادتر از نود و پنج در داشته باشد. معلوم می‌شود خیالات داشته و هیچ گمان نمی‌کرده به منزل کردن در خانه نخواهد رسید. و کسی خانه مختصری هم برایش ترتیب نخواهد داد.^۲ این در

۱. منظور علی محمد باب می‌باشد

۲. چون از ابتدای ادعایش در سال ۱۲۶۰ ه.ق در زندان بود تا اعدام شد (در ۱۲۶۵ ه.ق)

باب خانه دنیایش، و اما برای بنای آخرتش، مدفن خود را یکی از حرمین قرار داده و واجب کرده که بقعه بسازند و رو و توی آن آئینه باشد، مردم آنجا نماز کنند. هیچ خبر نداشته که در تبریز کشته می شود و جسدش را در خندق می افکنند، سباع^۱ آن را می خورند. و از عباراتش معلوم می شود که خبر از تقدیر می دهد و واجب کرده و هیچ بر نخورده که روی بقعه را کسی آینه کاری نمی کند؛ به ملاحظه برف و باران و آفتاب تابان. بیچاره می خواسته قدری عالی تر از سایر بقاع باشد! کاش می گفت طلا کنند که مریدها مقصر باشند! تا به حال هم هیچ یک از انبیاء این طور تدارک خانه دنیا و قبر آخرت برای خود ندیده؛ و همین جهت شده که هیچ کدام صورت نگرفت. «عرفت الله بفسخ العزائم»^۲ اگر چه چندی قبل بعد از هفتاد سال شنیدم تابوتی به اسم نعش علی محمد باب به آن اطراف حمل کرده اند.^۳

از جمله موضوعات دیگر باید اشاره نمود: حکم به طهارت منی کرده که «من یظهر»^۴ در آن حال از اول تکوین پاک باشد. و حکم به چوب نزدن معلمان به اطفال را تا جسارتی به «من یظهر» نشود. یا مهمان خانه ها در راهها بسازند تا به «من یظهر» خوش بگذرد. بیچاره هیچ خبر نداشته که «من یظهر» الان جوان بزرگی است و در جوار خود، او را پرورش می دهد و عنقریب تمام بافته های او را پنبه می کند.

۱. درندگان

۲. کلام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب - سلام الله علیهما - می باشد که فرمود: خداوند را به در هم ریختن عزمها شناختم.

۳. از حقه های بهاء و عبدالبها که تابوتی به نام جسد باب را به حیفا حمل کردند.

۴. منظور آن فردی است که بعد از علی محمد راه او را ادامه می دهد.

«کالتی نَقَضْتُ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَاثًا»^۱ و او را به کلی مهجور و منسوجاتش^۲ را منسوخ خواهد کرد. پس یا او [باب] دروغ گو بوده، یا دومی [بهاء]. به هر تقدیر هر دو دروغ گفته‌اند. و عنقریب نقلاً از خواهر حسین علی [بهاء] نعدی می‌آید.

اگر کسی دقت در اخباری که [باب و بهاء] از گذشته داده‌اند نماید متوجه خواهد شد هیچ عامی نمی‌گوید، «حالِ اخبار از آینده آن‌ها معلوم می‌شود.» در باب ثالث عشر از واحد ثالث گفته: «اذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطة البیان...»^۳ از عمر این عالم نگذشته الا دوازده هزار و دویست و ده سال از ظهور آدم الی اول ظهور نقطه [علی محمد] این قدر گذشته، به پنج شش هزار سال کم و زیاد معین کرده. باز می‌گوید: «ولکن فلنشهدن لو لم یکمل خلق ظهور لم یظهر الله ظهور الاخرانه کان علاما حکیما قل ان مثل کل ظهور کمثل ارض یغرس فیها الاشجار فاذا کملت الاشجار کلهن اثمرت فاذا یظهر الله مظهر نفسه لیاخذن من الثمرات ما یشاء ان الله کان لطاماً خبیراً» خلاصه فارسی اغلوطه^۴ او [اینست] خداوند کامل نکند ظهوری را به ظهوری دیگر مانند درختی که می‌نشانند، تا کامل نشود میوه نمی‌دهد. بیچاره خبر نداشته براندازنده خود [یعنی بهاء] را در آستین خود جای داده که هنوز سبز نشده، او درو خواهد کرد؛ به طوری که ابداً نام و نشانی از او نباشد:

۱. سوره نحل آیه ۹۲. ترجمه: مانند زنی که رشته‌های خود را پس از تاییدن محکم وا کند.

۲. بافته‌هایش

۳. همانا از ظهور آدم تا اول ظهور نقطة البیان...

۴. اغلوطه = سخن غلط، سخن غلطی که با آن افراد را به اشتباه اندازند.

«مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»^۱ بعد [باب] می‌گوید «انتم فی الظهر القبل تتفكرون لما اظهراه داود و اغرس مايشاء فی الزبور» تا آخر **مزخرفات**. [یعنی:] «چون که خداوند **داود** را ظاهر کرد و غرس [نشاندن] اشجار در زبور شد و مدت معین گذشت، **موسی** را برای گرفتن ثمرات آن ظاهر کرد.» [در حالیکه] حضرت داود که مدتی بعد از موسی (ع) بود مقدمه موسی (ع) قرار داده و بدون هیچ خجالت و انفعال از قادر متعال می‌سراید. هر چند انفعال در وجود [علی محمد] **باب**، عدم و ملکه است، حقیقتاً باید **بهاء** منفعّل باشد از معذرتی که خواسته؛ بعد از اقرار به این غلط [بهاء] در اشراقات^۲ می‌آورد: «الی کنون^۳ چند کورت^۴ اهل بیان سؤال کرده‌اند که حضرت داود علیه السلام صاحب زبور بعد از حضرت کلیم است، ولکن نقطه [باب] - روح ما سواء فداء^۵ - آن حضرت را قبل از موسی (ع) ذکر کرده و این فقره مخالفت بر کتب و ما عند الرسل^۶ است.» [بعد در ادامه می‌گوید:]

«قلنا اتق الله و لا تعرض علی من زینه الله بالعصمة الكبرى^۷ سزاوار

۱. سوره ابراهیم آیه ۲۶. ترجمه: و مَثَلُ كَلِمَةٍ كُفْرٍ وَ خَبِيثَةٍ مَانِدٍ دَرَحْتِ خَبِيثَةٍ وَ پلیدی است که ریشه‌اش به زمین نرود بل روی زمین قرار گیرد و خشک شود و ثبات و بقائی نخواهد داشت.

۲. نام نوشته‌ای از لاطائلات بهاء

۳. مرتبه - دفعه

۴. تا کنون

۵. این جمله اختصاص به معصوم دارد که ملعونین عالم کبیر چون باب و بهاء آن را درباره خود می‌گویند یعنی: روح عوالم ماسوی الله فدایش باد.

۶. عند الرسل یعنی آن چیزهایی که از جانب رسولان خداوند آمده است.

۷. این جمله هم ملعونین بهائیت به غلط برای خود نوشتند یعنی: می‌گوئیم از خدا بترسید و برزینت خداوند که عصمت کبری است متعرض نشوید.

عباد^۱ آن که مشرق امر الهی^۲ را تصدیق نمایند در آن چه از او ظاهر شد؛ چه به مقتضای حکمت بالغه احدی، جز حق آگاه نه. یفعل ما یشاء و یفعل ما یرید»^۳.

متحیرم در ذیل این قضیه چه بنویسم و چه بگویم! با این که می گوید برخلاف کتب و ماعندالرسال است. باید تصدیق کرد که یک کتاب حرف این جا می توان گفت و نوشت؛ اما چه فائده فقط به مطالعه کنندگان خود تحویل داده ایم. خصوصاً این که می گوید: «اهل بیان» [بایان]، خوب معلوم می شود می خواسته آن فلک زده را کند [کنده = بزرگ] و خود نعمة تازه روی کار آورد وووو.

۱. منظورش از عباد همان گوسفندان بهائی است.

۲. مشرق امر الهی یعنی باب.

۳. یعنی باب هر چه بخواهد انجام می دهد و هر چه اراده نماید را مجری می سازد.

فصل هشتم

[در ابطال طریقه باب و بها]

از جمله چیزها که طریقه باب و بها را باطل می‌کند، بیزاری جستن خود آنها است از طریقه خود.

اما علی محمد باب چنان‌که در کتب و تواریخ مسطور و معروف است، بعد از آن‌که حسین خان نظام‌الدوله^۱ او را جلب به شیراز کرد و اظهار موافقت با او نمود و گفت: خواب دیده‌ام که آمدی بالای سر من و ایمان به تو آوردم، باب جواب داد: خواب نبودی بیدار بودی و من خودم آمدم. گفت: اکنون هر سربازی که در شیراز است تحت فرمان تو کنم. باب گفت: حال که این‌طور متابعت کردی، چون [وقتی که] جهان را مسخر کنم سلطنت روم را به تو دهم. حسن خان چون مایه او را به دست آورد، او را با علمای شیراز انبازی^۲ داد تا خود [باب] روشن شود [که چه غلطها نمود]. پس از اتمام حجت، حکم دادند پاهای او

۱. حاکم وقت شیراز که برای دریافتن مطالب باب متوسل به حیل‌های شد که می‌خوانید.

۲. مشارکت، همراهی، قرین

را بستند و با ضرب چوب سخت بختستند [مجروح کردند]. فریاد توبت و انابت و داد نادانی و پشیمانی و استغفار، و نسبت به خود و طریقت خود کلمات ناهنجار بلند کرد. پس چهره‌اش را نیلگون و از دارالحکومه‌اش به مسجد شیخ ابوتراب بردند، باب بوسه بر دست و پای^۱ آن همی داد و خود و آئین خود را به بدی یاد می نمود.

کرت [مرتب] دیگر در تبریز بعد از آن که در گفتگو عاجز ماند و مجاب شد، ولیعهد^۲ که شانزده سال از سنش گذشته، روی به باب کرد و گفت: این سخنان بیهوده تا چند [می گوئی] که مردم عامه را اغوا کنی و به ضلالت افکنی و چرا خویشتن را صاحب الامر می خوانی؟ ائمه - علیهم السلام - آن هنگام که بنابر حکمت‌های یزدانی باید مظلوم باشند، صابر و شاکر بودند و یک یک به دست بنی امیه و بنی عباس شهید شدند؛ اگر صاحب الامر می خواستند مظلوم و مقهور باشند. غیبت اختیار نمی فرمودند. غیبت از بهر آن است که چون ظاهر شود معجزه تمام انبیاء با او باشد و بنماید و بر همه عالمیان غلبه فرماید و همه دین‌ها و آئین را یکی کند و هیچ کس سر از چنبر [حلقه] حکم او بیرون نتواند کرد. هزار سال از بهر این غیبت نکرده که چون آشکار شود گاهی حسین خان نظام الدوله‌اش با چوب ادب کند و گاه در مجلس چهریق^۳ در تعب^۴ باشد. همانا دانسته‌ام در تسخیر

۱. شیخ ابوتراب بزرگ مجتهد وقت شیراز بر بالای منبر بود و باب دست و پای او می بوسید.

۲. منظور ناصرالدین شاه معروف است که در آن زمان ولیعهد محمدشاه پدر خود بود و

در تبریز بود. ۳. زندان چهریق واقع در ماکوی آذربایجان

۴. رنج و مصیبت

آفتاب کوشش کردی و در تابستان بوشهر و گرمای عتبات برابر آفتاب با سر برهنه روز به شب بردی، چندان که دماغ خود را آشفته کردی. و چون دیوانه‌ای، حکم به قتل تو نمی‌رانم؛ بلکه با چوب رنجه می‌دارم تا این عوام بدانند تو صاحب‌الامر نیستی. چه آنکه هیچ کس در جهان به آن حضرت - عجل الله تعالی فرجه - نتواند چیره شد. این بگفت و فراشان را بفرمود با حملی از چوب درآمده و هر دو پای او را استوار بستند، با چوب بختند [مجروح کردند]. فریاد برداشت و با استغاثه و انابت اظهار ضراعت [اظهار کوچکی توام با زاری] می‌نمود. و نظام‌العلماء^۱ یک تن از مردم خود را بر سر او گذاشت و تلقین او همی کرد که بگو پلیدی سگ و خوک خوردم و دیگر چنین سخن نکنم؛ و او بدین گونه [کلمات] باز همی گفت. و از این قبیل [انزجار و بیزاری از عقاید خودش] خیلی است.

و اما بهاء، فقط اکتفا می‌کنم به مختصری از کتاب تنبیه‌النائمین خواهرش که در جواب عباس افندی پسر بهاء [معروف به عبدالبهاء] نوشته؛ آن وقت که [عبدالبهاء عمه‌اش را] به کیش پدر خویش دعوت کرده، می‌نویسد «از همان وقت یعنی از حدیث سن [جوانی]، ایشان [بهاء] را سودای جهان‌گیری در سر بود. گمانش این‌که اگر به‌شاه^۲ زیانی رساند، زمانه‌اش به سریر سلطنت نشاند. مدت‌ها این خیال خام را در تنور خاطر می‌پخت. بعد از چندی کریم‌خان مانی قزوینی را که

۱. حجة الاسلام حاج ملا محمود معروف به نظام‌العلماء از روحانیون برجسته وقت تبریز.

۲. شاه وقت ناصرالدین شاه قاجار بود که بهاء و ایادیش در ۱۲۶۸ هـ.ق با سوء قصد به جان او قصد نابودی او را داشتند.

از زمره اصحاب بود خواست و این [قصد] را [با او] در میان گذاشت. بعد از مبالغه،^۱ پنجاه تومان نقد و اسب و شمشیر خود را به خان مانی داده و او را برای انجام این کار فرستاده، آن شخص نیز از خوف جان، آن‌ها را گرفت به جانب استامبول گریخت. چون میرزا [حسینعلی نوری بها] دید به این مقصود نائل نشد، محمد صادق تبریزی را که از مؤمنین «بیان» [پیروان باب] بود و مدت‌ها نزد او تربیت یافته و جان برای قربانی در کف گرفته، او را خواسته، بدین مطلب تحریص^۲ نمود. تا می‌گوید: آن بیچاره را برای قربانی فرستاد. اگر ندیدید البته شنیده‌اید که آن فتنه [سوء قصد به جان شاه] بر سر اهل «بیان» [بابیان] چه آورد و چه سوزنده آتشی افروخت که هر که منتسب به این طایفه بود سرا پا بسوخت. و بعد از ذکر **حبس بهاء** و رها شدن او، و به طرف بغداد رفتن او، و کشف عقیده‌اش که حشر و نشری نیست، و غیر این عالم عالمی نیست و تمردش از میرزا یحیی [صبح ازل جانشین واقعی علی محمد باب] و تعرض یحیی بر او که خواستی خلق «بیان» را از مبداء دور کنی. قصه سامری را به ظهور برسانی. و **گریختن بهاء** به سلمانیه [عراق] که برای حب ریاست با اکراد آنجا اظهار یگانگی و اتحاد عقیده کرده و گفته بود [نستجیر بالله من غضب الله] حضرت صادق - علیه السلام - سبب گمراهی این امت و مایه اختلاف مذهب اسلام شد و جعفر کذاب را ترجیح بر آن حضرت داده؛ محض این که شاید به این دسایس تصرفی در قلوب آن‌ها کرده، ریاستی کند. ولی علمای آنجا مطلع شده جلوگیری کردند؛ روزگارش به سختی کشید.

۲. ترغیب نمودن

۱. یعنی تعیین مبلغ برای کاری

به میرزا یحیی [برادرش] به طریق مناجات نوشت و در آخر آن [متذکر شد] «اما بعوضه فی دارک اوبق فی بیتک» یعنی من یا مگسی هستم در خانه تو یا پشه در اطاقت. [خواهر بهاء] می نویسد چون از راه ذلت و انکسار پیش آمد، یحیی [صبح ازل] او را خواست و بر کارش گماشت. پس [خواهر بهاء] می گوید: آیا انصاف است کسی که این عبارت را بگوید، لوای غوایت^۱ برافرازد؟! چه فرق دارد با او که می گفت «اقیلونی اقیلونی لست بخیر منکم و علی فیکم»^۲ بعد می نویسد: «اگر این عبارت از روی صدق بوده، مخالفت بعد را به چه حمل نمائیم؟ و اگر دون صدق بوده، چنین شخصی چگونه رئیس امم خواهد شد؟! علم الله که عیناً مشاهده می نمایم یوم الساعة که آن نور چشم با کمال ذلت بین یدی الله واقف و با نهایت اسف بوده باشد.» بعد از چندی دیگر می نویسد: «بعد از این که [بهاء] ثانیاً [دوباره] مستقر شد، مشغول تهیه مقدمات خیال خود گردید و به اطراف نوشتجات فرستاد و تحف و هدایا و تحبیب [جلب محبت] نمود. تا ملاجعفر کاشی^۳ به او نوشت که من از آن جناب بعضی کلمات می شنوم، نمی دانم به چه حمل نمایم؟! ایشان [بهاء] در جواب شرحی نوشت به خط دیگری که گوئیا خط آن نور چشم^۴ باشد

۱. غوایت یعنی گمراهی، منظور این است که بهاء پرچم گمراهی در میان پیروان صبح ازل بلند نمود.

۲. با من صحبت کنید، با من صحبت کنید من از شما بالاتر و بهتر نیستم در حالیکه علی (علیه السلام) در میان شماست.

۳. از بهائیان که در ترور ناصرالدین شاه قاجار دست داشت.

۴. نور چشم منظور صبح ازل است.

و در اطراف آن لوح به خط خود مشروحاً مبنی بر انکار و استغفار عباراتی نوشته‌اند که اگر شخص عاقلی بخواند متحیر می‌ماند که قائل این گونه عبارات چگونه مدعی آن قسم شئونات می‌شود! هم‌چنین جواب میرزا محمدهادی قزوینی^۱ که مشتمل بر انکار است، متناً و هامشاً^۲ ارسال داشته» بعد [خواهر بهاء] شرحی در جمع‌آوری او باش و شرح کشتن بعضی رؤسای بابیه را نقل می‌کند و شرارت او [بهاء] را؛ تا آن‌جا که می‌نویسد: «در محافل می‌گفتند ما هر چه شنیدیم حسین مظلوم شنیدیم نه ظالم؛ و این شعر را نقل می‌کند که می‌گفتند و می‌خندیدند:

«اگر حسینعلی^۳ مظهر حسین علی است

هزار رحمت حق باد بر روان یزید»

باز شرحی از تدارکات برادر [بهاء] را می‌نویسد: «از جمله جمع‌آوری تمام نوشتجات باب از تمام ولایات، و نوشتجات خود را که دلالت بر خلاف مقصود حالیه‌اش می‌کرده. و ذاکر بعضی حرکات او را که مبنی بر نهایت تمکین او بوده از برادرش یحیی؛ مانند این‌که می‌نویسد [حسینعلی بها] دختر خود «خانم سلطان» را به زیور تمام آراسته و برای میرزا یحیی [برادر خودش، عموی دخترش] فرستاد و او قبول نکرد و رد کرد. بعد می‌نویسد: برای شرارت‌ها که بر وجود او [بهاء] مترتب بود، [دولت‌مردان عراق و بغداد] خواستند این ننگ را از اسلام محو نمایند که اهالی آن سرزمین چندی مرفه‌الحال^۴ باشند؛

۲. متن و حاشیه

۱. از بهائیان معروف

۳. منظور حسینعلی نوری معروف به بها

۴. مرفه‌الحال یعنی خوشحال

این بود که به اتفاق دولتی این ریشه فساد را از زمین کنده و [بهاء و ازل و حامیانشان را] به جانب اسلامبول راندند. بعد ذکر آمدن ملک‌خان [جاسوس معروف] و فریفته شدن به شعبده‌ای او و در خاطر نهادن این که او را با خود هم مسلک نماید برای فریفتن مردم [را می‌نماید]. و این که میرزا یحیی او [بهاء] را نهی و توبیخ کرد. و در طی کلمات شیرین^۱ دیگر می‌گوید: در عوض خدماتی که باید پدرت در راه دین [من در آوردی خود] متحمل شود، چه تحفه‌ها و هدیه‌ها و پارچه‌های عالیه و شیرینی‌ها و پیش‌کشی‌های عالیه از آبادی‌ها برایتان [یعنی برای عبدالبها] آمد. بعد از عباراتی تمثیل به این شعر جسته:

«تو بودی در سپاهان با شکر شاد قلم شاپور می‌زد تیشه فرهاد»^۲

پس از شطری دیگر می‌نویسد: «اگر در وجود شخص عیب و منقصتی [کمبود و کاستی] باشد دفع و رفع آن لازم‌تر است تا کسی که با او انتساب دارد.^۳ سال‌های دراز جناب ابوی شما [بهاء] را مرض فتق ملازم رکاب بود و رعشه دست شاهد، [در] حضور و غیاب [این] امراض [را] از خود نتوانست دور کند؛ چگونه [او] امراض مزمنه نفسانیة عباد را مداوا می‌کند؟! «طیب یداوی الناس و هو علیل»^۴ و حال آن که به دلائل عقلیه و نقلیه ثابت می‌شود که شخص نبی و وصی که مظهر حق است باید از معایب و نقایص صوری و معنوی خالی بوده باشد.» بعد از چندی دیگر می‌گوید: «میرزا حسین علی پدرت

۱. نویسنده معظم این افشاگری را کلمات شیرین می‌گوید.

۲. منظور این است زحمت فرقه‌سازی از آن بهاء بود ولی سودش از آن عبدالبهاء شد.

۳. منظور این است که مداوای بیماری پدرت بهاء لازم‌تر بود تا دفع عمویت و پیروان صبح ازل.

۴. یعنی طیبی که [می‌خواهد] مردم را مداوا کند خود علیل و بیمار است.

دروغ گو است. به صریح نصوص^۱ بیان [کتاب بابیان] زیرا که در بیان، میرزا علی محمد باب، نجاست منی را برداشته و [گفته است] آن را پاک قرار دادیم تا هر وقت «من یظهر»^۲ به دنیا بیاید اصل او طاهر باشد. و وقتی که نقطه آن حکم را برای من یظهر قرار داد، پدر تو [بها] مردی (۲۵) ساله بود؛ پس او، من یظهر نیست. و هم دلیل دیگر [این که] حضرت نقطه [علی محمد باب] در بیان می گوید: در مکتب، اطفال را چوب نزنید؛ برای آن که زمانی که من یظهر [بهاء] بیاید، مبادا در مکتب خانه چوب بخورد و محزون شود [در حالیکه باب زمانی این حکم را اعلام کرد که از مکتب رفتن بهاء گذشته بود]. و دیگر آن که: توقیعی^۳ در بیان به اسم من یظهر نوشته و وصیت کرده که از بعد رحلت [من که باب باشم] به من یظهر برسانند. بعد [خواهر بهاء] کلماتی دیگر [به عبدالبها] می نویسد که خلاصه آن اینست: **پدر تو [بها] یا از اول ایمان نداشته و باب را دروغ گو می دانسته و نفاق کرده، و یا بعد از او برای حب ریاست کافر و متمرّد شده.**

هر چند معلوم می شود این زن [خواهر بها و یحیی و عمه عبدالبها] ازلی بوده، اما چون کلماتش برای مقاصد ما اقوی دلیل است، لذا انتخاب کرده، آن چه از کلماتش دلیل مابود ذکر کردم و برای ما کفایت می کند از هر چیز [دیگر]، [زیرا] بهترین ادله است و خیلی قابل تأمل است و برای غیر این فصل نیز به کار می خورد.

۱. جمع نص است که معنای سخن آشکار می دهد.

۲. یعنی بهاء

۳. نوشته

فصل نهم

[ابطال ادعای باب و بها به تناقض و تباین در احکام آنها]

از جمله چیزهایی که مبطل ادعای آنها است تناقض و تباین در احکام آنها است. [که از نظر] گذشت و در فصل دهم [هم] از باب و بهاء و تبعه آنها می آید که کلمات آنها را نباید تأویل کرد و تأویل بردار نیست. [در صورتی که] اختلاف و تناقض کلمات باب و بهاء از حد احصاء^۱ بیرون و از شماره افزون است. [در حالی که بها چون بابی بوده نمی بایست اظهار نظری کند که مخالف با گفته علی محمد باب باشد ما] فقط برای نمونه یکی دو فقره ذکر می کنیم: از **ایقان بهاء** نقل شده. «اگر نفسی به دروغ مدعی این مقام [که باب مدعی آن است] شود، دفعتاً و فی الفور خدای تعالی او را هلاک و نابود می سازد.» تا گفته که: «هلاک نشدن ما فی الفور علامت حقیقت ما خواهد بود.» اما در اشراقاتش می نویسد: «نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نمود، و الی حال قریب صد هزار نفس

اطاعتش نمودند و به خدمتش قیام کردند. و لکن قائم حقیقی در ایران قیام بر امر فرمود، شهیدش نمودند و بر اطفاء [خاموش کردن] نورش همت گماشتند.» ظاهراً مقصودش از مدعی قائمیت، متمهدی^۱ است. پس می‌گوئیم اگر بایستی فوراً هلاک شود، چرا متمهدی فوری هلاک نشد و به گفته شما یک صد هزار تبعه پیدا کرد که شماها پس از هشتاد سال ندارید! و اگر غیر فوریست، خلاف گفته خودتان شده، باب هم بعد از چندی هلاک شد و هم‌چنین خود تو!

و اما اطفای نور باب، هیچ‌کس مثل خود تو [یعنی بهاء] این همت را نکرد که اگر نور یا ناری مشتعل کرده بود شماها خاموش کردید! کدام اطفاء [خاموشی] از نسخ^۲ [بیان باب] سخت‌تر چنان‌که همشیره‌تان اظهار کرد. [در صورتی بها و عبدالبها چون بابی و مؤسس مسلک استعماری بهائیت هستند نمی‌بایست آداب و سنن، قواعد و ضوابط بابیه را نسخ کنند که کردند] از جمله بیان عربی باب است «قل انما الخامس علی کل شیئی یطلق علیه اسم شیئی قد ادخل فی بحرالحل و الطهر بنفسه لنفسه الا ان لایؤمن بالبیان»^۳ صریحاً حکم به حلّیت و پاکی هر چیز کرده، مگر ایمان به بیان نیاورده باشد، حرام و نجس خواهد بود. و لابد تمام اشیاء غیر از انسان به‌زبان استعداد باید ایمان آورده باشند. و این مطلب برای انسان است. فقط انسانی که ایمان نیاورده نجس و حرامست. چنان‌که بعد معلوم خواهد شد.

۱. همان محمد احمد مهدی سودانی است.

۲. نسخ یعنی برگرداندن

۳. ترجمه: در فصل نهم: هرچیزی که بر آن نام «چیز» اطلاق می‌گردد به تحقیق داخل در حلال‌ها می‌باشد و طاهر است به‌ذاته مگر آن که به کتاب بیان ایمان نداشته باشد.

متفرع بر این است که زنان آنها [یعنی بابیان] پاک و حلال و زنان غیر آنها نجس و حرامند. حکم نجاست و طهارت باری؛^۱ اما حلیت و حرمت برای انسان یعنی چه؟ اما از بیان عربی و فارسی او از باب رابع از واحد خامس نقل شده، تا این که می‌گوید ملخص^۲ این باب آن‌که: خداوند عالم از فضل وجود امر [یعنی خودش باب] به مطهریت مظاهر معدوده^۳ فرموده، تا می‌گوید: مظاهری که مطهر است:

اول: ایمان به [کتاب] بیان است. که مبدل می‌فرماید جسد او را [که معتقد به بیان است] به طهارت [و بها به لحاظ دستکاری و نسخ بیان فاقد طهارت آن می‌باشد].

ثانی: نفس کتاب الله است. همین قدر که به لقاء آیه‌ای از آن واقع شد، شیئی که عینیت در آن نباشد طاهر می‌گردد.

ثالث: اسم الله است. که شصت و شش مرتبه (الله اطهر) بر شیئی نجس خوانده شود، پاک می‌شود.

چهارم قطع نظر نسبت از غیر اهل بیان و وصل به اهل بیان.

پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور و کل آثار او.

ششم عناصر اربعه است [آب و باد، خاک و آتش].

هفتم شمس است.

هشتم ما یبدل کینونیه^۴.

که کل آنها در وقتی است که عینیت در آن نباشد و دمی که از دهن

۱. البته - این کلمه برای کوتاه کردن سخن به کار می‌رود.

۲. خلاصه شده - مختصر

۳. انگشت شمار

۴. ذاتش تبدیل شود

می آید به واسطهٔ خلال یا سواک^۱ اذن داده شده و عفو شده.
می گوئیم اگر چه از این کلمات چیزی نمی توان فهمید، خودش هم
نفهمیده چه می گوید، دیگران حق دارند [که نفهمند]؛ اما این قدر
معلومست:

اولاً حکم به طهارت کل شیئی گفته، مگر که ایمان به بیان نیاورده
باشد؛ پس دیگر ذکر مطهرات معنی ندارد [چون همه را طاهر نموده].
اما می توان دانست که نجس العین را فقط غیر مؤمن به بیان [کتاب
مسلك باب] دانسته که می گوید: [ایمان به بیان] جسد آن را پاک
می کند، پس باید مطهر را فقط منحصر کند به بیان. و اما این که مکرر
می گوید عینیت در آن نباشد، معلوم می شود نجس العینی دیگر هم
داشته. اما این هم مخالف با حکم صریح به طهارت کل شیئی است و
هم معلوم نیست نجس العین دیگر چه هست؟ اما باز از مطهرات او
به دست می آید نجس العین سوای مخالف نیست [بلکه منظورش
همان مخالف بیان می باشد]. و هکذا مطهر بودن عناصر رابعه یعنی
چه؟ در صورتی که هیچ چیز از آن ها خارج نیست، ولو هوا باشد که
محیط بر همه چیز است؛ پس چیزی که محاط علیه^۲ هواست، کی
نجس می شود، کی پاک؟ و هکذا مطهر بودن شجرهٔ حقیقت یوم
ظهور، اگر [منظور] وجود خود او است باید هیچ نجسی دیگر نمانده
باشد؛ خاصه این که مقید به ایمان نکرد؛ اگر ظهور بعد [از خودش]
مقصود است، باید تمام اشیاء تا آن روز نجس باشد؛ و اگر مقصودش

۱. منظورش خلال کردن دندان و مسواک زدن است.

۲. محاط علیه هوا: یعنی داخل در هواست و هوا محیط بر آن.

پاک شدن به سبب ایمان است، که اولاً اشاره کرده غیر آن که گفته نخواهد بود. و هكذا مطهر بودن لقای آیه با خواندن «الله اطهر» یا ذکری دیگر را نمی توان فهمید یعنی چه؟ و اگر مقصود تحصیل طهارت معنوی است که لابد باید با ایمان به بیان حاصل شود، نه با خواندن چیزی، و اگر طهارت از قذارت^۱ صوری است، هیچ ذی شعوری قذارت را به ذکر و خواندن آیات و غیرها نمی گوید رفع می شود، جناب^۲ بهاء حق داشته غسل را یک طاس کرده، می گوید: «و کذلک رفع الله حکم دون الطهارة عن کل الاشياء و عن ملل اخرى موهبة من الله قد انعمت الاشياء فی بحر الطهارة فی اول الرضوان اذ تجلینا علی من فی الامکان باسمائنا الحسنی و صفاتنا العلیا هذا من فضلی الذی احاط العالمین لتعاشرو مع الادیان و تبلغوا امر ربکم».^۳

۱. قذرات یعنی نجاسات

۲. لفظ جناب در اینجا به تمسخر آورده شده است.

۳. هم چنین خداوند [یعنی خودش، بهاء] حکم عدم طهارت را از هر شیئی بر طرف نموده است و این موهبتی از جانب خداوند [یعنی خودش] برای ملت آخر بود و آن نعمتی بود که تمام اشياء طاهر شوند در اول رضوان* و این زمانی بود که آشکارا کردیم ما به وسیله اسمای حسناى خود و صفات پسندیده مان بر کسانی که ممکن الوجودند [و خودش را واجب الوجود می داند] و این از فضل من است که احاطه کرده است عالم را به خاطر این که مردم با ادیان دیگر حشر و نشر نمایند و تبلیغ کنند امر پروردگار خود [یعنی بهاء] را.

* رضوان چیست؟

علی محمد باب در روز اول محرم ۱۲۳۵ هـ.ق به دنیا آمد. این روز نزد بابیان عید رسمی و روز مقدسی می باشد و مجالس جشن و سرور برپا کرده و هرکاری که نفس شهوانی آنها بخواهد انجام می دهند از جمله انواع لهو و لعب و روابط آزاد جنسی و شهوانی با یکدیگر داشته، از طرف دیگر این روز نزد شیعیان روز حزن و ماتم و سوگواری

دیگر [در اینجا بهاء برخلاف باب] حکم طهارت را موقوف بر ایمان نداشته، و حکم کلی بر طهارت هر نجاست و اهالی هر مذهب و ملت نموده، و تمام را در دریای طهارت غوطه داده، و به جهت تجلی اسماء و صفات بر اشیاء تمام اشیاء طیب و طاهر شده؛ چه این اسماء حسنی و صفات علیا از اول تا به حال به عالم امکان نتابیده بود! لذا تمام اشیاء نجس بود. حال که تابش نمود تمام را پاک فرمود. نفهمیدم اسماء و صفات خدا را می‌گوید، یا خود را؟! ظاهراً از خود را می‌گوید؛ چه اگر مراد اسماء و صفات باری [تعالی] باشد که از قدیم تا به حال تابش داشته، چه شده که حالا این اثر را پیدا کرده؟! وانگهی با دعوت خدائی او چه خواهیم کرد؟ یک جا نسبت به الله داده [موهبة الله گفته]، یک جا به تائی متکلم [انعمت الاشیاء گفته]، یک جا به نا [اذ تجلینا گفته]، یک جا به یا [هذا من فضلی گفته]؛ معلومست تمام را یکی می‌دانسته. دیگر ادعای رکن رابعی^۱ و نیابت و امامت و

است و از این روز شروع به تأسیس مجالس عزاداری سیدالشهدا حضرت حسین بن علی بن ابیطالب سبط رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین دارند که بعضاً تا اربعین حسینی به طول می‌انجامد. بایان بعد از تبعید به بغداد در چنین روزی در بغداد در باغی که در اختیارشان بود و نزد آنها معروف بود به باغ رضوان، اجتماع نموده از هر نوع ماکولات و مشروبات و وسایل لهو و لعب و لذات استفاده کرده زاید بر آنچه که در سال‌های پیش به جا می‌آوردند.

خبر به مردم شیعه عراق می‌رسد تمام آنان از ترک و فارس و عرب همگی اجتماع می‌نمایند و اگر دخالت دولتمردان و علمای وقت نبود قتل عام وسیعی رخ می‌داد و همین امر باعث تبعید بایان به ادرنه استامبول در سال ۱۲۷۹ هـ.ق شد.

۱. اشاره به این نکات دلیل بر بطلان ادعای علی محمد شیرازی معروف به «باب» است.

رکن رابع که از اختراعات و ابداعات شیخ احمد احسانی است با عنوان «نوکر مقرب» و

نبوت و الوهیت باب^۱ بماند. مطلب خیلی است، وقت نیست؛ از فصل‌های بعد بهتر معلوم خواهد شد منافات^۲ احکام. و عدم جواز تأویل هم در فصل آخر می‌آید.

← خصوصیت «ناطق واحد» بودن. به این معناست که مکمل رکن ثلاثه خدا، پیامبر، امام می‌باشد و چون امام حضرت قائم غائب موجود موعود است «رکن رابع» در مقام «نوکر مقرب» که خصوصیت «مقرب» مانند «اعلمیت» نسبت به سایر «نوکران» است واسطه بین امام و امامت است. خصوصیت «ناطق واحد» در جهت تخطئه موقعیت نواب عامه دوران غیبت کبری است. به این معنا که فقط قول «رکن رابع» ساخته شیخ احمد احسائی قابل اطاعت و حجیت است.

۱. باب، اول خود را رکن رابع معرفی نمود بعد گفت من نایب و باب امام زمان هستم، بعد از مدتی گفت من خود امام زمان هستم، بعد از مدتی گفت من آخرین نبی هستم، بعد از مدتی گفت من خدا هستم و ادعای الوهیت نمود.

۲. خلاف هم‌دیگر بودن، تضاد

فصل دهم

در سخافت^۱ و ناموزون بودن احکام و قوانین آنها
که دال بر بطلان [آنها] است.

حضرت خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و اله - مستحب مؤکد، بلکه در بعضی صور^۲، جماعت را در نماز یومیه امر می فرماید تا مورث^۳ تحیب قلوب و عظمت و اعلائی کلمه [الله] شده، تا مقاصد مدنیه^۴ و مقدمه تکمیل جامعه به دست آید. اما مقید می کند که نباید قصد و نیت دنیائی در آن باشد که باعث بطلان عمل است. و سحرگاه را محض خلوت کردن بنده با اله و ناله و آه و راز و نیاز با پروردگار بی نیاز قرار می دهد.

«به نیمه شب که همه مست خواب خوش باشند

من و خیال تو و ناله های دردآلود»

ولی باب نماز را به جماعت نهی می کند، مگر نماز میت را؛ اما

۲. صورتها

۱. کم عقلی - بی خردی - سبک مغزی

۴. تمدن

۳. سبب - باعث

جماعت عبادت سحرگاه [برخلاف دستور پیغمبر] را امر می‌نماید. «بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا» [برگزاری جماعت به‌هنگام ساعات نماز یومیه که موجب همبستگی جامعه و انتقال اخبار اجتماعی و رسیدگی به‌اموری است که به‌کمک دیگران امکان‌پذیر است را نهی می‌کند، دستور خواندن نماز میت به‌جماعت را می‌دهد!!!] چه فتنه‌ها و فسادها که بر بیرون رفتن زن و مرد در شب و اجتماع آن‌ها در محلی یا تردد آن‌ها در معابر و آمد و شد در تاریکی‌ها و غیر ذالک مرتب می‌شود! از جمله در [کتاب] اقدس [خودش] بهاء می‌گوید: «قد حُرِّمَ علیکم ازواج آبائکم و نَسْتَحْتِی ان نذکر حکم الغلمان» «حرام شده بر شماها زن پدرهاتان شرم می‌کنم حکم پسران را ذکر کنم.»

این‌که حرمت را خاص زن پدر کرده، معلوم می‌شود دیگران [از زنان] ممنوع نیستند. از حضرات مجوس^۱ هم وسعتش زیادتر شده که ذکر بچه‌بازی فرموده و جزائی برایش بیان فرموده. بلکه [بهاء] حکمی بر حرمت آن [یعنی بچه‌بازی] هم نکرده؛ فقط شرم از بیان آن کرده و حال آن‌که «ان الله لا یستحی من الحق»^۲ بنا نبود خدا از بنده‌اش در مقام بیان احکام و حدود شرم کند. باید سِرِّی نگفتنی در آن باشد که اسباب خجالت بوده و مانع شده زیاد پی کند.^۳ از جمله باب در مزخرفات عربی خود ارث قرار داده:

۱. زردشتیان و پیروان آئین ثنویت و دوگانه‌پرستی

۲. به‌درستی که خداوند از حق‌گوئی حیا نمی‌کند.

۳. پی کند یعنی دنبال کند.

اول: برای ذریات [فرزندان] که بین آنها قسمت شود.
دویم: برای زنان که بین آنها نیز قسمت شود. **سیم:** برای پدران.
چهارم: مادران. **پنجم:** برادران. **ششم:** خواهران. **هفتم:** معلمان که علم بیان به شما آموخته‌اند. اما در کتاب عربی و فارسی ترهاتی [یاوه‌هایی] بافته که خلاصه آن اینست: واجب است بر هر کس نوزده ورق کاغذ لطیف و نوزده انگشتر که بر آنها اسمی از اسماء پروردگار باشد برای ورثه خود بگذارد. [کسی به عنوان] وارث ارث نمی‌برد از میت، مگر پدر و مادر و زن و پسر و برادر و معملش؛ بعد از آن چه بخواهد برای خودش.

این جا هم هفت قسمت است، اما خواهر از خاطرش رفته و به جای آن، آنچه برای خودش بخواهد آورده و میزان آن هم در اینجا معلوم نیست و بعد استدالات می‌کند برای این که باید هفت قسمت شود: که نمی‌شود فهمید چه می‌گوید؛ گوئیا خودش هم نفهمیده.
باز در مزخرفات عربی او است، ارث نمی‌برد از مرده، مگر «پدر» و «مادر» و «ذریه» و «زوجه» و «برادر» و «خواهر» و «معلم» بعد از مصرف خودش. این جا هشت قسمت شده پس اگر خودش را جزء سهام بیاوریم، هشت قسمت شده، و اگر [خودش را به حساب] نیاوریم، مزخرف میانی شش قسمت می‌شود؛ پس هفت قسمت کردن و استدلال برای آن یعنی چه؟! و در تقسیم، خواهر، صاحب قسمت است؛ در تقسیم دیگر، خواهر، سهم ندارد. و در تقسیم، پسر است؛ در جای دیگر ذریه که اولاد از اولاد را شامل است. ایضاً در محلی برای خود مرده سهم قرار می‌دهد؛ در جای دیگر نه. پس

تکلیف تابعین [یعنی وراثت] ابدأ معلوم نیست. این است که هنوز بعد از هشتاد سال ارث آن‌ها [بهائیان] را ما به طریق خود باید قسمت کنیم. بهاء هم به این معایب برخورد کرده، با این که اهل قلم و فارغ‌البال‌تر و مدتش هم به‌دراز کشیده، خواسته دفع کند [حل کند]، نشده. «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۱

در تقریر اولی [بهاء] علی محمد باب را تصدیق کرده، اما حقی برای خود میت قرار نداده. اما چون خیلی رحیم دل بوده، می‌گوید: ما ناله ذریات را در ارحام شنیدیم، سهم آن‌ها را دو چندان کردیم. در عقب می‌گوید: با نداشتن ذریه، سهم آن‌ها از بیت‌العدل است. معلوم نیست به ذریه رحم کرده یا به بیت‌العدل! بعد می‌گوید: این که سهم ذریه را دو چندان کردم، از دیگران کم گذاردم. بعد می‌گوید اگر غیر ذریه نداشته باشد، دو ثلث از ذریه و یک ثلث از بیت‌العدل و چنانچه اقوامی دیگر غیر ذریه داشته باشد، باز ثلث مال بیت‌العدل و دو ثلث مال دیگران است. و چنانچه هیچ‌یک را نداشته باشد، تمام مال سهم مقر بیت‌العدل است. خانه مسکونی و تمام لباس‌های میت هم مال اولاد پسر است؛ اگر چه منحصر باشد به خانه او.

آن بیچاره [یعنی باب] دست و پای [برای کتاب] «بیان» [ساخته] خود را می‌زده که برای معلم آن در تمام تقسیمات سهم قرار می‌داده؛ دیگر در بند جمع مال نبوده، این فلک‌زده [بهاء] «بیان» و معلم آن را از قلم می‌اندازد. تمام کوشش خود را بیت‌العدل قرار داده و یک‌جا سهم

۱. نساء ۸۲، ترجمه: و اگر [این احکام و قرآن] از جانب غیر خدا بود در آن بسیار اختلاف بود.

می‌کند میان تمام [افراد بیت‌العدل]، و یک‌جا می‌گوید اگر اقوامی دیگر داشته باشند غیر از ثلث مال بیت‌العدل است؛ حرفی از خود مرده درمانده نمی‌زند و بطور کلی هم تقسیم باب را بر هم می‌زند. در جای دیگر ثلث دیات^۱ را هم بها برای بیت‌العدل قرار داده. عبث نبود که وقتی [بهاء] مُرد، هفده‌کرور^۲ نقد داشت. و از کلمات آنها [یعنی بهائیان] هم معلومست، خاصه بها را که اعتنا و اعتقادی به خدا نبوده، مقنن [قانونگذار] کلیه احکام خود ایشان بوده [زیرا] گوش فرا اصلا ب [پشت‌ها] و فروج [رحم‌ها] داشته، صدای آه و ناله ذریات شنیده و سهم آنها را زیاد کرده. و معلوم می‌شود آه و ناله آنها از دست باب بوده که برای آنها [سهم کمی] قرار داده بود. اگر از قبل خدا [یعنی از ناحیه باب] می‌بود، احتیاج به استماع نبوده [چون باب سهمی برای این منظور در نظر گرفته بود این بها بود که ناله فرزندان در رحم را از پشت فروج مادرانشان می‌شنود]. و معلوم می‌شود به عقیده و حکم باب، سهم معلمان «بیان» امروزه بی‌محل است. [در حقیقت] گمان می‌کنم عبث [بیهوده باب] این سهم را گذاشت؛ زیرا که [باب خودش] نرسید به آن‌جا [که ارث تقسیم کند] بعد هم بها نگذاشت به آن‌جا برسد که [به حکم باب عمل شود و] نسخ کرد و تغییر داد.

از جمله در باب حادی عشر از واحد سادس [کتاب اقدس بهاء] به عبارت مزخرف [دیگر برمی‌خوریم] که خلاصه آن اینست «طفل را قبل از پنج سال نزنید. و بعد از پنج سال جایز نیست مگر پنج چوب

۱. پولی که برای قتل یا نقص اعضاء و امثالهم داده می‌شود.

۲. واحد پول هند بوده که معادل ده میلیون است.

سبک بر لباس [او]؛ اگر بیشتر بزند یا بر گوشت [بدن طفل] بزند. اگر چه [معلم طفل] فراموش کرده باشد، نوزده روز نزد زنش نرود و اگر زن نداشته باشد، نوزده مثقال طلا بدهد.» جای دیگر بافته است: «اگر کسی نزد زن کسی برود زنا کند، نه مثقال طلا باید بدهد.» راقم می‌گوید سه طایفه را باید خبر کرد:

یکی زن بیچاره معلم را که نگذارد معلم تقصیر کند [چون اگر تقصیر کند نوزده روز نزدش نباید برود]؛ دیگری **اطفال** را که هر چه بخواهند بکنند، روزی هزار لواط بدهند کسی حق مزاحمت آن‌ها را ندارد؛ یکی هم **ثروتمندان** که نزد زن هر کس می‌خواهند بروند؛ منتها نه مثقال طلا خواهند داد. میزان احکام را تماشا کنید!

ایضاً حرام می‌کند قتل و قطع چیزی از بدن را. بعد می‌گوید: «کسی که امر کند به این، یا قدرت بر منع داشته باشد، یا راضی باشد، پس لازم می‌شود او را از کتاب خدا [یعنی کتاب اقدس خودش] یازده مثقال از طلا که رد کند به وارث مقتول. [و به حکم دیات بهاء از آن بیت‌العدل است، به نام وارث مقتول به کام بیت‌العدل نشینان] بعد از آن می‌گوید: و بعد داخل آتش می‌شود و خداوند [یعنی خودش] او را نمی‌آمرزد. ولکن اگر متابعت این حدود را بنماید خدا [یعنی خودش] او را تخفیف می‌دهد.»

[در ادامه] بعد از این که واجب می‌کند زن گرفتن را، برای تحصیل اولاد می‌گوید در بیان فارسی و عربی «ولا بدان یجتهد فی ذالک و ان یظهر من احدهما ما یمنعها عن ذلک حل علی کل واحد یاذن دونه

لان يظهر عنه الثمرة»^۱ ملخص این باب آن‌که در عالم ثمراتی که خداوند بعد از ایمان به او و حروف واحد و آنچه در بیان نازل فرموده، اخذ ثمره است از وجود خود که بعد از موت برای او ذکر خیر کند. و در «بیان» به آن امر شدید شده. حتی آن‌که اذن داده شده اگر سبب منع [مانند نازائی] در طرفی مشاهده شود، اختیار اقرانی [جمع شدن] به اذن آن [مرد یا زن که به همدیگر اذن می‌دهند برای جمع شدن با زن یا مرد دیگری]، تا آن‌که ثمره از وجود آن ظاهر گردد. خلاصه آن‌که چون [علی محمد] باب جد و جهد زیاد داشته در تحصیل اولاد که پس از مرگ پدر ذکر خیری از او نمایند، تا آن‌جا که اگر مانعی از طرف خود دید برای اولاد [دار شدن]، باید اذن به زنش بدهد از هر جا بتواند تحصیل اولادی بنماید. یعنی قرینی دیگر اختیار کند تا بلکه اولادی از او در خانه این شوهر بیاورد که اولاد این شوهر خوانده شود. فقط محتاج به اذن است، نه این‌که به طریق طلاق و گرفتن عده^۲ و شوهر کردن باشد. زیرا آن وقت اولاد این شوهر خوانده نخواهد شد که ذکر خیر این کند. [در حقیقت علی محمد باب به زنی که شوهرش برای فرزنددار شدن مشکل دارد اجازه زنای محصنه داده است] جای دیگر یک زن را به نوزده یا هیجده شوهر جائز دانسته، اما

۱. به ناچار - خدا که من بهاء باشم - اجتهاد می‌کند در آن مورد - یعنی زن و شوهری - و آشکار می‌کند که هرگاه پیش آمد برای یکی از آن دو، آنچه را که منع ثمره دارد - یعنی حاصل ازدواجشان فرزند نشد - حلال است بر هر کدام که اجازه غیر آن دهند - یعنی با اجنبی یا اجنبیه جمع شوند - برای آن که ثمره از آن دو آشکار شود.

۲. عده مدت معینی است در شرع اسلام که زن پس از طلاق در شرایط خاص، در آن مدت معین حق ازدواج مجدد ندارد.

گویا زیادتر جائز نباشد.

از جمله می‌گوید در بابی که ملخص آن در بیان مثل باب قبل است و از جهت ذکر «علوماً ینسب الیه»^۱ ذکر اماء^۲ نگشته، و اوست احق به ملک خود از «کل شیئی اذا اراد من نفس لم یقدر احدان یقول لم و بم سواء کان اعلى الخلق او ادناه علی ای شیئی کان یحکم ما یشاء لا یسئل عما یفعل و کل عما قد حکم به یسئلون»^۳ ثمره این باب آن‌که اگر اذن ندهد مولی^۴ به ممالیک^۵ خود، حلال نمی‌گردد بر ایشان اقران^۶. و همین قسم در حین ظهور اگر حرام فرماید بر نفسی آیه‌ای از آیات ملک خود را، حرام می‌گردد بر او. بر ارباب بصیرت است تأمل در این عبارات!

از جمله در حکم اموالی که «یؤخذ فی ذالک الدین»^۷ می‌گوید، ملخص این باب آن‌که: هر گاه خداوند منت گذاشت بر مؤمنی به فتح بلادی که اختیار اسلام نکرده، آن‌چه ما لم یکن له عدل^۸ است، حق نقطه [یعنی باب] بوده و هست. برای احدی حلال نیست تصرف در

۱. علومی که منسوب به اوست ۲. اشکال - دشواری

۳. اوست احق به ملک خود از هر چیزی که اراده نماید و کسی قادر نباشد بگوید چرا و برای چه؟ خواه این فرد بالاترین مخلوقات باشد یا پست‌ترین آنها بر هر چیزی که می‌تواند حکم می‌کند و از فعلش سوال نکنند و بر هر چیزی که حکم نماید، سوال نمی‌کنند.

۴. صاحب اختیار

۵. ممالیک یعنی تمام آن چیزهایی که در مالکیت صاحب اختیار است مفهومی این است که بهاء خود را مولی و صاحب اختیار می‌داند به عبارت دیگر فردی که هیچ امتیازی بر دیگران ندارد بلکه پست‌تر و فرومایه‌ترین افراد است برای خود چنین شانی قائل است.

۶. اقران یعنی افراد محرم مثل همسر که محرم است اگر بهاء بگوید حرام می‌شود.

۷. اخذ می‌گردد در این دین

۸. هر آن چیزی که عدل است یا آن‌چه که عدل است.

آن تا [باب] اذن دهد. باز می‌گوید: «فی ان کل شیئی اعلاء للنقطه و اوسطه للحروف الحی و ادناه للخلق» هر چیزی بالاتر آن مال «نقطه» [علی محمد باب] است، و وسط آن مال «حروف حی»^۱ [مبشران و مروجان علی محمد باب] است، و پست آن از سایر خلق است.

حضرات خوب مقامی دارند نسبت به مال و ناموس مردم! عجالتاً کار رؤسا خوب است. باز می‌گوید: سلطان بیان [منظور کسی که به اعتبار و اتکاء کتاب ساخته دست باب براتباع آن حکومت می‌کند] باید اطاق آینه برای خود ترتیب بدهد. و تاجی که نود و پنج دانه جواهر که هیچ عدیل و شبیه نداشته باشد درست کند. و روزی که «من یظهر»^۲ ظاهر شود فدای قدم او نماید.

و نیز واجب می‌کند بر هر کسی که بتواند سه دانه الماس به عدد «بسم» [= ۱۴۲] و چهار دانه لعل زرد به عدد «الله» [= ۶۶] و شش دانه یاقوت به عدد «اقدس» [= ۱۶۳] و شش دانه زمرد به عدد «امنع» [= ۱۶۱] بگیرد و این‌ها را تسلیم «من یظهر الله» و «عدد حی» [که ۱۸ تن هستند] نماید. و الحق جناب بها این‌جا خدمتی کرده و زود منسوخ نموده، می‌گوید «قد کتب الله علی کل نفس ان یحضر لدی العرش بما عنده مما لا عدل له انا عفونا من ذلک فضلا من لدنا»^۳ مقصودش آن‌که

۱. در ابتدای ادعای باب ۱۸ نفر به او گرویدند که به آن‌ها حروف حی می‌گفت.

۲. شخصی که علی محمد باب به آمدن او اشاره کرده است در حقیقت او نیز موعود مسلک استعماری شیخیه بابیه است. حسینعلی نوری برخلاف زمانی که معین شده بود ادعای «من یظهر» کرد و بهائیت ثمره آن ادعا است.

۳. به تحقیق خداوند [یعنی خودش] واجب کرده است بر هر نفسی با هر عملی که انجام داده است حضور پیدا کند در نزد عرش، هرچند که عادل نباشد، به درستی که می‌بخشیم او را از فضل خود که نزد ماست.

ما از روی تفضل عفو از این حکم کردیم و بخشیدیم آن را. گویا میرزا حسین علی [بها] که زود «باب» و احکام او را نسخ کرده، به این جهات بوده.

اما اگر فقط به نسخ اکتفا می‌کرد کفایت می‌کرد؛ دیگر خود مدعی نمی‌شد بهتر بود. چه کنم که خودش هم کار را خراب کرده! چنان‌که متعرض بعضی از آن [ادعاها] شده و می‌شویم.

در جای دیگر بها می‌گوید: اگر چه از اول ایام، از قلم اعلی نازل شد آن‌چه که ظاهرش مخالف امر جدید الهی است،^۱ از جمله امثال این فقرات نازل شد «قد طالت الاعناق بالنفاق این اسیاف قدرتک یا قهار العالمین»^۲ ولکن مقصود نزاع و فساد نبوده، بلکه اظهار مراتب ظلم ظالمین بوده؛ تا می‌گوید: و حال وصیت می‌نمایم عبادالله [یعنی بندگان بهاء] را که از [این] بعد به بعضی بیانات [محمد علی باب] تمسک نمایند و سبب ضرر [زیان] عباد نشوند.

خوب است در این کلمات بها قدری تأمل شود، و آن‌چه از صفحه پنجاه و پنج اقدس^۳ او نقل می‌شود که می‌گوید: «بکنید آن‌چه را که عقل‌های مستقیم حکم می‌کند و خود را نادان قرار ندهید.» بعد می‌گوید: «چنان‌چه من یظهر [خودش - بهاء] حلال کند چیزی را که در ازل الازال [یعنی زمان باب] حرام بوده، یا بالعکس، نیست برای احدی که اعتراض کند به او [یعنی حق اعتراض به بهاء وجود ندارد.]»

۱. یعنی باب چیزهایی گفت که مخالف امر من [بهاء] است.

۲. به تحقیق گردن‌هایی به واسطه نفاق و دورویی پدیدار شده است پس کجاست

شمشیرهای قدرت تو ای قهارالعالمین. ۳. نام کتاب بهاء در احکام

یک جا افسار را دست عقل می دهد و او را حاکم و مقنن [قانونگذار] می کند، و واقعاً دخالت خدا را در قوانین و احکام نفی می کند، فقط عقل و حکم عقل را مناط^۱ اقرار داده، خاصه این که می گوید: «خود را نادان قرار ندهید، یعنی خر نشوید و افسار دست دیگری ندهید»، و این سخت موافق است با مذهب طبیعین و قائلین به اباحه^۲ و اشتراک، و این غیر از آن است که گفته اند «ما حکم به الشرع حکم به العقل»^۳ و بالعکس، چه این کلمه حرفی است عقلانی که می فرماید: احکام شرع را که باید پیروی کرد مخالفتی با عقل ندارد.

به هر حال می گوئیم عقل هرگز مستقیم حکم نمی کند به این که جزای یک چوب به طفل زدن برای تخویف [ترسانیدن] یا تأدیب او نوزده مثقال طلا باشد؛ یا حرمت زن معلم در نوزده روز و جزای زنا کردن نه مثقال طلا باشد؛ یا زن، شب اول از آن بهاء یا روسای بهائیه باشد و اگر اجازه فرمودند برود پیش شوهر؛ و الا حرام باشد. یا برود جای دیگر، بار بگیرد، برای شوهر بیاورد.^۴ یا اعلائی چیزهای نفیس مردم، از آن بهاء [در حقیقت روساء بهائی] و اوسط آن از آن حواریین و خواص [روساء] و پست تر آن از آن سائر خلق باشد. و از این قبیل هزاران احکام است.

و بها بعد از این که کلیتاً عقل را حاکم کرده، برخلاف آن حکم

۱. دارای اعتبار

۲. جایز دانستن چیزها که در شرع حرام است.

۳. هر چیزی را که شرع به آن حکم نماید عقل هم به آن حکم می کند یعنی عقل مؤید شرع است. و این تفکر مسلمانان به آئین حضرت خاتم النبیین صلی اله و علیه و آله

۴. بازنای محصنه فرزنددار شود.

صریح می‌گوید: آن‌چه را آقا [بها] حلال کند که در ازل لازال حرام بوده یا بالعکس، احدی حق اعتراض ندارد.

می‌گوئیم بلکه عقل، مستقیم برخلاف فرموده آقا حکم کند، چنان‌چه در چند ماده، عقل حکم کرد، چرا خود بها گفت ما تفضل کردیم و بخشیدیم؟! یا حکم «سل سیف» [برکشیدن شمشیر] و قتال را برداشتند و صلاح ندانستند؟ و هکذا، بالجمله آیا به حکم عقل باید رفتار کنیم یا حکم آقای من یظهر [یعنی بهاء]؟ یا حکم او [باب] یا حکم شما [بهاء]؟ خود شما [بها] چرا اعتراض کردید و گفتید از این به بعد به بعضی بیانات [باب] تمسک نجوئید؟ آیا این حکم که بها می‌کند [اطاعت آن] بر شما واجب است که هر نوزده سال اسباب خانه را تازه کنید؟ و عفو شده، کسی که قدرت نداشته باشد؟ اگر این حکم مخالف حکم عقل باشد، چه باید کرد؟

آیا اینکه باب واجب کرده بر اهل بیان، علم‌شان احاطه داشته باشد بر آن‌چه روی زمین است از هر پادشاهی از خانه و نوشتجات و ملک و شماره لشکر و قیمت آن‌چه پادشاه دارد از چیزها که عدیل ندارد برای روزی که تماماً به عرض خدا بیرون می‌آیند [مطابق حکم عقل است؟]، باز، واجب می‌کند هر کس اسم و کردار خوب و بد خود را از اول ظهور امر تا غروب آن بنویسد و اوصیای او تا روزی که شجره ظاهر شود حفظ کنند؟ [آیا مطابق حکم عقل است؟] باز می‌گوید: وقت مُردن وصیت‌نامه نویسد و امر کند برسانند به «من یظهر الله» بعد می‌گوید: حفظ کتاب با وارث است که یداً بیداً الی «من یظهر الله» برسد

بر احسن خط و الطف خط؛ زیرا که طول ظهوری تا ظهوری، مبین^۱ است و حفظ ما بین هما،^۲ نزد کُلّ اسهل [آسانتر] است، بالجمله اینها موافق عقل است یا نه؟

تمام مردم ممکن است این تکلیفات را به جای آورند؟ و این نوشتجات را می شود درست کرد؟ می شود جمع کرد؟ می شود به «من یظهر» رسانید؟ به کار «من یظهر» خواهد خورد؟ تمام را خواهد رسیدگی کرد؟ اگر جمعی بابی می شدند، چه طور می شد؟ با این که به خیال خود «باب»، باید دو هزار سال دیگر، «من یظهر» ی پیدا شود، تا دو هزار سال دنیا پر از نوشتجات می شد. فی الواقع این هم یک سبب برای این که صلاح نبود [مسلک بابیه] طول بکشد. خوب شد زود بهاء [ساخته های باب را] نسخ کرد. اما خوب نشد مسلک تازه اختراع کرد و برخلاف تدارکات باب شد.

و اما رفع مخالفت و منافاتی که بهاء از حکم باب نموده:

در آن جا که گفته است باب: «این اسیاف قدرتک یا قهار العالمین».^۳ که ظاهرش امر به قتال است. و امر جدید که صلح کلی باشد رأی خود بها است به این که گفته قصدش قتال و جدال و فساد بین عباد نبوده. و بعد هم می گوید: «به بعضی بیانات تمسک نجوئید»، چون دیده آن طور [که باب گفته] به یقین کار پیش نمی رود؛ از صلح و سلامت و بی صدائی، کار بهتر پیش خواهد رفت. و چون می خواهد رفع اختلاف از رأی خود و باب کرده باشد، این طور گفته. اما غافل از این

۱. بیان شده

۲. حفظ آنچه بین دو ظهور است.

۳. کجاست شمشیرهای قدرت تو ای قهار العالمین؟

که سوره نور [باب] احسن القصص باب است «و اعلموا ان الله قد كتب عليكم القتال على الحق بالحق امراً على الامر بما قد قدر الله في ام الكتاب شديداً و ان الذين يقاتلون في سبيل الله لا يخافون من الله الحق على الحق بالحق»^۱ بعد از قدری مزخرف‌نگاری می‌گوید «یا معشر المؤمنین فاستخروا للبلاد و اهلها لدين الله الخالص قد كان على الحق بالحق مكتوباً».^۲ پس از مزخرفات دیگر است: «یا ایها الحبيب حرص المؤمنین على القتال ان يكون منكم عشر رجال صابرون يغلبوا باذن الله و ان الله قد يقويهم بدعائنا»^۳ قوة على الحق بالحق من لدى الباب عظيماً اولئك الذين قد خلق الله قلوبهم من زبر الحديد و ما من نفس الا وقد جعل الله فيه قوة من اربعین رجال الذين هم قد كانوا على الارض شجاعاً و على الحق قویاً»^۴ جای دیگر گوید «یا قره

۱. بدانید همانا خدا [یعنی خودش باب] به تحقیق قتال و کشتار را برحق بر شما واجب کرده است و این حقیقتاً امر اوست [یعنی باب] به تحقیق تقدیر الهی در ام‌الکتاب شدید ذکر شده و کسانی که در راه خدا [یعنی خودش] می‌جنگند حقیقتاً خوفی از خدا در دل ندارند.

۲. ای گروه مؤمنین [به خودش، باب] سرزمین‌ها و اهل آنها را که دین خالص خدا [یعنی خودش] را دارند به تسخیر درآورید و به تحقیق این امر بر شما واجب شده است.

۳. لفظ بدعائنا خوب رسوائی بار می‌آورد؛ زیرا که معلوم می‌شود از کلمات خود او است، نه از جانب خداوند. (مؤلف)

۴. ای حبيب من مؤمنین به من [باب] را ترغیب به جنگ نمائید اگر از شما ده مرد صابر باشد به اذن خدا [یعنی خودش] غالب می‌شوید و خداوند [باب] به حقیقت به دعای ما به آنان قوت می‌بخشد از باب عظیم خود، به تحقیق آنها کسانی هستند که خداوند قلوب آنها را همچون آهن سخت خلق نمود و آنها کسانی هستند که خداوند در آنها قوتی به اندازه ۴۰ مرد دلیر قرار داده است و به تحقیق شجاعت آنها بر روی زمین زبانزد است و به حقیقت قوی می‌باشند.

[تمام عربی‌های نوشته شده باب از نظر ادبیات عرب غلط و مفاهیمش نارسا و نادرست است.]

العین حرص المؤمنین علی القتال»^۱ باز می گوید «انی القیت الرعب فی قلوب الکافرین حتی لا یتقیمون لکم یوم الحرب»^۲ آیا با این اوامر شدید بر قتال حتی این که جزیه^۳ هم قبول نمی کنند و نهی از جزیه هم می کنند، می شود رفع مخالفت کرد و گفت مقصودش قتال نبوده؟

بالجملة از این نامربوطی های ناموزون خیلی است. رجوع به محال [محل های] آن [در کتاب باب] کنید، معلوم می شود. نمی توان تمام را ذکر کرد و تشریح مفاسد و ناموزونی آن ها را نمود به یک فقره بر خوردم که واقعاً دهان بسته می شود و سرآمد تمام [این مزخرفات] است. حقیقتاً بهاء این جا کار را تمام کرده که دیگر هیچ نمی شود گفت؛ می گوید «و اما العصمة الکبری»^۴ برای کسی است که مقامش مقدس از اوامر و نواهی باشد و منزله از خطا و نسیان است. به درستی او نوری است که ظلمت را در عقب [خود] ندارد و صوابی^۵ است که خطا به او نمی رسد. اگر بر آب بگوید شراب [می شود] و بر آسمان [بگوید] حکم زمین نماید و حکم آتش به نور کند، حق «لاریب فیه»^۶ است. و برای احدی نیست که بر او اعتراض کند یا بگوید چرا و برای چه؟

۱. یا قرۃ العین [همان زن هر جانی ملعون که جزء اولین گرویدگان به باب بوده است] مؤمنین [به من باب] را بر قتال ترغیب کن.

۲. به درستی که من رعب و وحشت در قلوب کافرین [به باب] القاء کردم تا در جنگ مقابل شما استقامت نکنند.

۳. مالی که هر ساله اهل کتاب به دولت اسلامی می پردازند که مسلماً شامل بهائیت نمی شود زیرا یک مسلک استعماری به شمار می رود که جهت تخریب مذهبی از مذاهب آسمانی ساخته شده است.

۴. باب و بها برای خودشان عصمت کبری قائل بودند.

۵. راهی درست
۶. شکی در آن نیست.

«والذی اعترض انه من المعترضین فی کتاب الله رب العالمین انه لایسئل عما یفعل و کل عن کل یسئلون»^۱ چرا؟ [چون] از آسمان غیب آمده و با او علمی است، می‌کند آن‌چه می‌خواهد. تا اینکه می‌گوید: اگر او حکم [خطا] کند بر صواب، به‌درستی که [صواب] خطا است، و بر کفر [حکم ایمان کند]، [به‌درستی] که [کفر] ایمان است، «حق من عنده»^۲؛ این مقامی است که ذکر نمی‌شود و یافت نمی‌شود در آن خطا و عصیان. تا می‌گوید: اگر حکم [چپ] کند بر راست، حکم چپ را [خواهد داشت]، و [اگر] بر جنوب [حکم کند]، حکم شمال را [خواهد داشت]، «حق لاریب فیه انه محمود فی فعله و مطاع فی امره»^۳ معلوم کرده هر نامربوطی بگویند باید قبول کرد. خر مطلق باید بود. با این حال چه می‌توان گفت؟ نمی‌دانم! این مقوله با آن‌که بها گفت: بکنید آن‌چه عقل‌های مستقیمه حکم می‌کند و خود را نادان قرار ندهید، چه‌طور موافقت دارد؟! آن جا گفت خود را خر نکنید، این جا می‌گوید خر مطلق باشید!!

۱. کسی که به او اعتراض نماید مانند معترضینی است که خداوند رب العالمین در کتابش از آنها یاد نموده است بلکه شایسته نیست هیچ‌گونه سوای از آنچه انجام می‌دهد.
 ۲. حقی است از جانب او
 ۳. چه که حق است و هیچ شکی در او نیست و تمام افعالش پسندیده است و امرش اطاعت شده است.

فصل یازدهم

در ابطال این دعوی [باب] به اثبات وجود و غیبت
قائم - ارواحنا فداه - از کلمات و بیانات و ادعای شخص باب

از جمله چیزها که یقیناً تکذیب این دعوی را می‌کند، ادعای
باییت باب و نیابت او از حضرت قائم - ارواحنا فداه - و اثبات وجود و
غیبت هیکل بشری آن حضرت و ظهور آن حضرت بعد از این و اثبات
غیبت صغری و کبری و ذکر نواب بزرگوار حضرت، و علامات ظهور
او و حکم به کفر و لعن و طعن منکرین [حضرت قائم علیه السلام]،
به تصریح [علی محمد] باب، بلکه ادعای خود باب دیدن آن حضرت
را در مکه معظمه.

اما ادعای باییت، وی آن وقتی که ملاصادق^۱ از طرف وی به کرمان
رفت و به حاجی کریم خان^۲ گفت مأمورم شما و اهل کرمان را دعوت

۱. ملاصادق خراسانی که به همراه ملا محمد مازندرانی از اولین کسانی بودند که به باب
ایمان آوردند.

۲. حاجی محمد کریم خان کرمانی از فحول زعمای شیخیه که شاگرد کاظم رشتی هم
بود.

به بابیت وی [محمد علی باب] نمایم، حاجی در جواب او گفت: مگر تو نبودی در مجلس سید [کاظم] رشتی می گفت: «علم نقطه»^۱ نزد فلان است؛ یعنی من، [محمد کریم خان و تمام را] گفت تا آخر.

اما ادعای رکن رابعیت از تفسیر کوثرش [یعنی تفسیر علی محمد باب] نقل شده «ولک حق ان تفسر الکوثر بمحمد صلی الله علیه و آله فی مقام ثم بعلی (ع) ثم بفاطمه»^۲ تا آخر در جمله کلمات مغلوطة خود می گوید: «اگر بخواهی تفسیر کنی کوثر را به محمد (ص) در مقامی حق تست، پس به علی، پس به فاطمه و هر یک از ائمه را می گوید، تا می گوید پس به قائم - علیه السلام - در مقامی» تا اینکه می گوید: «می توانی معنی کنی «انا اعطیناک الکوثر»^۳ را به این که ما عطا کردیم به تو که بقیة الله هستی کوثر را؛ یعنی مرا که باب هستم، ای ناظر! اگر از اصحاب سید کاظمی^۴ می دانی، که همان طور که محتاج

۱. دو تذکر در مورد نقطه لازم به نظر می رسد. اول اینکه به اعتبار گفته کاظم رشتی علی محمد شیرازی را «نقطه» خوانده اند.

دوم در مورد علم «نقطه» به نظر می رسد برگرفته از حدیث مبارکی می باشد که پیامبر اکرم فرموده اند «تمام حقایق عالم در کتب انبیاء است، و حقایق کتب انبیاء در قرآن و حقایق قرآن کلاً در سوره حمد و حقایق این سوره در بسم الله الرحمن الرحیم است و علی - علیه السلام - نقطه تحت باء بسم الله می باشد.» و کاظم رشتی با رواج این لغو که «علم نقطه» نزد حاجی محمد کریم کرمانی یا کس دیگر است مصمم بوده برای اختراع رکنیت استادش شیخ احمد احسائی موقعیت سازی کند.

۲. حق توست به اینکه تفسیر کنی کوثر را به محمد (صلی الله علیه و آله) و آل او (علیهم السلام) در مقامی و سپس به علی (علیه السلام) و بعد فاطمه (سلام الله علیها).

۳. آیه اول سوره کوثر ترجمه: همانا به تو کوثر عطا نمودیم.

۴. منظور سید کاظم رشتی ملعون جانشین شیخ احمد احسائی ملعون و مربی علی محمد باب ملعون است.

به وجود امامی از جانب خدا هستی، محتاج به وجود سفیری از جانب امام خود هستی؛ و می دانی که حامل فیض کلی از امام یک نفر است [و آن یک نفر من که باب باشم، هستم].

بالجمله کلمات باب که دلالت بر ادعای بابیت و رکن رابعیت او کند خیلی است. رجوع کنید به کتاب احقاق الحق.^۱

و اما این که باب اثبات وجود و غیبت و ظهور و سائر مراتب آن حضرت را کرده، جمله کلمات او را در رساله جواب از شبهات حاج شیخ عبدالحسین آیتی تفتی ملقب به آواره ایراد کردیم. این جا هم اشاره به بعضی، به طریق اختصار می شود.

در تفسیر خود بر سوره البقرة که در سال یک هزار و دویست و شصت قمری نوشته در تفسیر «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^۲ می نویسد: «والغیب هو محمد صلی الله علیه و آله لانه غیب عما سواه و لا یعلم کنهه غیر الله و مجمل تفصیل هذا الغیب هو القائم محمد بن الحسن (سلام الله علیهما)»^۳ غیب محمد است و مجمل تفصیل این غیب حضرت قائم محمد بن الحسن - علیهما السلام - است. باز بعد از چند فقره تصریح به آن حضرت، در تفسیر «إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»^۴ عبارات عربی دارد که به فارسی چنین است: «به درستی آل الله اجسام

۱. تألیف قاضی نورالله شوشتری

۲. آیه دوم سوره بقره ترجمه: کسانی که به غیب ایمان دارند...

۳. مراد از غیب محمد (صلی الله علیه و آله) می باشد برای این که او پنهان است از غیرخودش و کنه ذات او را غیر از خدا کسی ادراک نمی کند و خلاصه ای از تفصیل این غیب حضرت قائم (عج) است.

۴. سوره بقره: آیه ۴۹ ترجمه: و به یاد آر هنگامی که شما را از ستم فرعون نجات دادیم.

ظاهریه ایشان قوی تر است از دل‌های بهشتیان. چنان‌چه کسی آن‌ها را به قتل نیاورد، نمی‌میرند. چرا که جسدهایشان در نهایت اعتدال است. تغییر به آن‌ها راه ندارد؛ چنان‌چه حضرت حجت محمد بن الحسن (سلام الله علیهما) هنوز زنده است.»

در تفسیر «وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»^۱ می‌گوید: زنده، محمد (ص) و عصا، علی و حجر، فاطمه و چشمه‌هایی که از آن سنگ پیدا شد، ائمه دوازده گانه - علیهم السلام - می‌باشند و علی در مقام مرتبه ولایت در آن‌ها محسوب است و در مرتبه عصائیت از آن‌ها جداست و مرتبه عصائیت حرفی است که خداوند نزد علی گذاشته، نه دیگران از ائمه علیهم السلام - تا آخر.

در تفسیر «لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ»^۲ می‌گوید: مراد به موسی، محمد (ص) و به کتاب، علی و قفینا من بعده بالرسول، ده نفر از آل الله و «آتینا»، عیسی بن مریم، «البیِّنَاتِ» باقی بودن برای شرف ملاقات حضرت حجت محمد بن الحسن - علیهما السلام - صاحب الامر است.

در تفسیر آیه مبارکه «ان الذین اسلمو او جوههم لله»^۳ می‌گوید:

۱. سوره بقره / ۶۰. ترجمه: و به یاد آر وقتی که موسی برای قوم خود طلب آب نمود و ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر سنگ بزن پس دوازده چشمه آب از آن سنگ بیرون آمد.

۲. سوره بقره، آیه ۸۷ ترجمه: و به موسی کتاب عطا کردیم و از پی او پیغمبران فرستادیم و عیسی پسر مریم را با آیات روشن [فرستادیم].

۳. احتمالاً مولف محترم آیه مبارکه را اشتباه نوشتند محتمل است مرادشان یکی از

به درستی که قائم، محمد بن الحسن - علیهما السلام - است.
 در «المَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ»^۱ می گوید: مشرق محمد (ص) و مغرب
 محمد بن الحسن (سلام الله علیهما) صاحب العصر و الامکان است.
 در تفسیر آیه «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِهٖ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْخٰسِرُونَ»^۲ می گوید: هر کس
کافر شود به حضرت قائم محمد بن الحسن - علیه السلام - در خصوص
حیات و غیبت و ظهور دولتش، آن ها خاسر اند. در تفسیر آیه مبارکه
 «قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَ مَا اُنزِلَ اِلَیْنَا وَ مَا اُنزِلَ اِلَی اِبْرٰهیمَ وَ اِسْمٰعیلَ وَ اِسْحٰقَ وَ
 یَعْقُوبَ وَ الْاَسْبَاطِ»^۳ می گوید: ابراهیم، علی (علیه السلام) و اسمعیل،
 القائم محمد بن الحسن (سلام الله علیهما) و اسحاق،
 الحسن (علیه السلام) و یعقوب، الحسین (علیه السلام) و الاسباط،
 ذریه الحسین علیهم السلام اند. بالجمله تصریحات زیاد به ولادت و
 غیبت صغری و کبری و صفات آن حضرت و علائم ظهور و سفراء آن
 حضرت و شرح حال آن ها دارد. در آخر به عربی می گوید که فارسی

← چهار آیه زیر باشد:

الف: آیه ۱۱۲ سوره بقره: بَلٰی مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُّحْسِنٌ: آری کسی که از
 هر جهت تسلیم خداست محسن است.

ب: آیه ۱۲۵ سوره نساء: وَ مَنْ اَحْسَنُ دُنْیَا مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُّحْسِنٌ: کدام
 این بهتر از آن است که تسلیم خدا باشد و محسن باشد.

ج: آیه ۲۰ سوره آل عمران: فَقُلْ اَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّٰهِ: بگو من تسلیم خدایم.

د: آیه ۲۲ سوره لقمان: وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ اِلَى اللّٰهِ وَ هُوَ مُّحْسِنٌ: هر کس روی تسلیم
 به خدا آورد محسن است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۵ ترجمه: یکی از آیاتی است که مشرق و مغرب دارد.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۱ ترجمه: آنان که کافر شدند زیانکارند.

۳. سوره بقره، آیه ۱۳۶ ترجمه: بگوئید ایمان به خدا داریم و به کتابی که نازل شد و
 به آنچه که برابر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان نازل شد.

آن اینست: «چون یقین حاصل کردی، پس شکی نیست در وجود امام غائب مستور - علیه السلام - چرا که اگر نباشد، غیر او هم نخواهد بود. و این که امر آن حضرت مانند این خورشید در وسط زوال [ظهر] ظاهر است. و به درستی منکرین از مسلمین گفتگوشان از درجه اعتبار ساقط است؛ چه شک در وجود آن حضرت، انکار خداست و هر کس شک در خدا کند، مرتاب [منافق] است.

و اما مسلمون از فرقه‌های اثنا عشریه [دوازده امامی] به تحقیق که ثابت شده نزد آن‌ها روز ولادت آن حضرت [یعنی صاحب‌الامر علیه‌السلام]؛ جان من و کسانی که در ملکوت امر و خلق است فدای او باد! و هم‌چنین غیبت صغری و معجزات او و آیات سفرای او. پس از آن [باب] چندی دیگر شروع به ذکر اخباری می‌کند که از هر یک از ائمه - علیهم السلام - درباره آن حضرت [صاحب‌الامر علیه‌السلام] رسیده؛ از حضرت امیرالمؤمنین گرفته، تا آن‌که می‌رسد به خود آن حضرت [صاحب‌الامر علیه‌السلام]، می‌گوید: «فی ذکر ما قال بقیه الله لعلی بن ابراهیم انا القائم انا المهدی»^۱ آن حضرت فرمود: من قائم، من مهدیم. بعد می‌گوید: «اقرار می‌کنم من، که او است خلف صالح، کنیه‌اش ابوالقاسم و دوست ندارم اسم مبارکش ببرم مگر به آن قسم که امام - علیه السلام - گفته (م ح م د)»؛ تا آن‌جا که می‌گوید: «در توقیع آن حضرت آمده، هر کس نام مرا در مجمع مردم ببرد، بر او است لعنت

۱. در ذکر آنچه حضرت بقیه‌الله علیه‌السلام به علی بن ابراهیم گفته که: من قائم هستم من مهدی هستم.

خدا.» و بعد این خبر مفضل^۱ را که از حضرت صادق - علیه السلام - روایت نموده، ذکر کرده؛ چون بسیاری از مطالب در آنست [یعنی در آن خبر است] که رد بر حضرات [باب و بهاء] است و شخص [علی محمد] باب [آن خبر را] ذکر کرده.

و لذا بهترین حجت‌ها است [که من مولف] ایراد کردم. علی محمد باب می‌نویسد: که مفضل می‌گوید: وارد بر آن حضرت [امام صادق علیه السلام] شدم که با دل سوخته مانند ثکلی [زن عزیزمُرده] گریه می‌کرد؛ آه سوزناکی کشیده و فرمود: وای بر شما! نظر در جفر کردم که علم ماکان و مایکون^۲ تا روز قیامت در آنست، تأمل در وجود و غیبت قائم آل محمد (ص) می‌کردم، طول غیبت و درازی عمرش و گرفتاری مؤمنین بعد از [غیبت] آن حضرت در آن زمان [غیبت] و زایش شکوک^۳ در دل‌هاشان از طول غیبت او و برگشتن بیشتر مردم از دین و برداشتن ربقة^۴ اسلام را از گردن خود که خدا می‌فرماید: «وَ کُلَّ إِنسَانٍ أَلزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ»^۵ که همان ولایت است، گریه مرا گرفت و غصه‌ام زیاد شد؛ تا آن جا که می‌فرماید: سه چیز از سه پیغمبر، خداوند در قائم ما قرار داده، مولد^۶ او را مانند مولد موسی (علیه السلام) و غیبت او را مانند عیسی (علیه السلام)، و طول زمان او را مثل طول زمان

۱. مفضل از صحابه خاص و از شاگردان حضرت صادق علیه السلام است.

۲. ماکان و مایکون یعنی آنچه بود و آنچه که خواهد آمد.

۳. زایش شکوک یعنی ایجاد شک‌ها و تردیدها

۴. حلقه - بند

۵. آیه ۱۳ سوره اسراء: و ما مقدرات و اعمال انسان را طوق گردن او ساختیم.

۶. نحوه ولادت

نوح (علیه السلام)، و گردانیده عُمَرِ عبد صالح خضر را دلیل بر عمر حضرت [صاحب علیه السلام]؛ بعد می فرماید: اما مولد موسی، چون که فرعون دانست زوال سلطنتش به دست او است، گَهَنَه [کاهنان فالگیر جادوگر] را حاضر کرد، گفتند آن شخص از بنی اسرائیل خواهد بود، امر کرد، از بنی اسرائیل شکم‌های آبستن‌ها را پاره کردند، تا بیست و چند هزار طفل را کشت و به موسی (ع) دست نیافت؛ همین‌طور بنی امیه و بنی عباس چون دیدند و فهمیدند زوال ملک آن‌ها به دست قائم ما است، همت گماشتند در قتل خانواده ما؛ و خداوند حفظ کرد «إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».^۱ و اما نسبت به غیبت عیسی، نصاری و یهود اتفاق کردند که کشته شد؛ خدا می فرماید: دروغ می گویند «مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ».^۲ همین‌طور است غیبت قائم، چرا که امت انکار آن را می کنند. پس بعضی به دروغ می گویند زائیده نشده و بعضی می گویند زائیده شده و فوت شده. بعضی کافر می شوند، می گویند یازدهمی ما [امام حسن عسکری علیه السلام] بی اولاد بوده، بعضی اختلاف می کنند قائل به سیزدهم و بالاتر می شوند. و بعضی نافرمانی خدا می کنند، می گویند روح قائم در هیکل غیر گفتگو می کند.

و اما طول زمان نوح، همین که خداوند خواست قوم او را هلاک کند، هفت هسته خرما را جبرئیل آورد تا کاشتند؛ هر دفعه اشجار بار

۱. سوره توبه، آیه ۳۲ ترجمه: مگر آن که خداوند نور خود را تمام کند هر چند کافران آن را نپسندند.

۲. نساء / ۱۵۷. ترجمه: او (عیسی علیه السلام) کشته نشده و مصلوب نشده بلکه بر حواریون و دیگران امر مشتبه شده است.

آورند؛ بالاخره مردم مرتد شدند تا چند نفر مؤمن ممتحن^۱ ماندند و طوفان شد. بالاخره [علی محمد] باب می گوید: که حضرت فرمود، همین طور است قائم ما؛ غیبت او طول می کشد تا حق محض معین شود. و صاف شود ایمان درست از دروغ، به سبب برگشتن آنها که مایه شان خبیث باشد از شیعه، آن چنان کسانی که [خبیثند] چون بینند خلافت و تمکین و امنیتی که در عهد قائم خواهد بود، نفاق نمایند. مفضل عرض می کند: نواصب خیال می کنند این آیه «وَ کُلُّ إِنسَانٍ أَلزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ» در حق دیگران است.

حضرت می فرماید: خدا آنها را هدایت نکند. کی دینی که خدا و رسول می خواستند، برقرار شد؟ کجا ترس و شک از دلها زایل گشت؟ حتی در عهد علی (ع) با آن ارتداد مسلمین و بالاگرفتن فتنه و جنگها که در میان آنها و مسلمانان بود، [هم دین خدا و رسولش استقر نیافت]. بعد حضرت این آیه را خواند «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا»^۲ و اما خداوند عمر خضر بنده صالح را طولانی نکرد برای نبوتی که برایش قرار داده باشد. یا برای کتابی که بر او نازل فرماید. یا برای شریعتی که ناسخ شریعت سابق او باشد. و نه برای امامتی که مردم بخواهد به او اقتدا نمایند. و نه برای اطاعتی که واجب کرده باشد. [چیزی را] بلکه چون خداوند می دانست عمر قائم در ایام غیبت او این قدر طولانی خواهد شد که بندگان منکر او خواهند شد.

۱. امتحان شده

۲. یوسف / ۱۱۰ یعنی: تا آن جا که رسولان مایوس شده و گمان کردند که وعده نصرت خدا خلاف خواهد شد.

لذا عمر خضر را طولانی کرد. و هیچ جهتی نداشته، مگر برای استدلال او بر عمر قائم - علیه السلام - تا به این سبب قطع شود حجت دشمنان «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ».^۱ بعد باب می گوید: «این را که دانستی، بدان برای آن حضرت دو غیبت است به اذن خدا»؛ تا این که می گوید: در غیبت صغرای، آن حضرت وکلای معتمد و نواب مقرب داشت. و به درستی که مدت غیبت صغری هفتاد سال و چهل و چند روز شد. و در این ایام نائب‌های آن حضرت - روحی فداه - عثمان بن سعید العمروی و پسرش ابو جعفر و شیخ معتمد شیخ ابوالقاسم بن روح پسر علی بن محمد السیمری بودند. تا می گوید: و هر کس به آن‌ها تقرب نمی جست به نص [حضرت] حجت [علیه السلام] کافر بود. بعد آن‌هایی که به دروغ ادعای نیابت کردند، اسم می برد؛ مثل این که می گوید «اولهم الحسن الشریعی ثم محمد النمیری ثم هلال الکرخی ثم محمد البلالی ثم حسین الحلاجی [منصور حلاج صوفی] ثم محمد الشلمغانی - عذبهم الله»^۲ بعد می گوید توقیع بر لعن آن‌ها خارج شد. و آنگاه بعض توقیعات حضرت را [باب] نقل می کند و بعد از مطالبی می گوید: کسانی که می گویند در غیبت کبری کسی آن حضرت را ملاقات نکرده، دروغ می گویند؛ ولکن در وقت ملاقات نمی شناسد و بعد می فهمد. و بعد عبارات مغلوط عربی را می آورد که فارسی آن اینست: «روزی دور خانه طرف رکن یمانی ایستاده بودم

۱. بقره / ۱۵۰ یعنی: تا مردم به حجت و مجادله بر شما زبان نگشایند.

۲. ترجمه: اول کسانی که ادعای دروغ نیابت کردند حسن شریعی بعد محمد نمیری بعد هلال کرخی بعد محمد بلال بعد حسین حلاج بعد محمد شلمغانی که خدا عذابشان فرماید.

وقت عصر، دیدم جوانی نورانی که رویش مانند قرص ماه بود، برابر رکن یمانی روی زمین نشسته، با حالت خشوع نگاه به خانه می‌کند و التفات به احدی ندارد، کسی هم طرفش نیست، با هیبت و وقار و عظمت و انوار، چون به او نظر کردم، در دلم افتاد آن چه افتاد، حیا کردم نزدیکش بروم، مشغول نماز شدم، خیال می‌کردم اگر آن بزرگوار است مرا خواهد خواند، دلم از شوق می‌طپید و دست و پایم می‌لرزید، نمازم تمام شد، آن حضرت را ندیدم، هر چه گشتم او را پیدا نکردم، فهمیدم آن حضرت بوده، بعد از آن تا در مکه بودم گشتم، یک دفعه خدمتش برسم خدا نخواست. [این اعتراف، ادعای باب بودن علی محمد را باطل می‌سازد] بعد شروع می‌کند به ذکر علامات ظهور آن حضرت موافق اخبار. اگر کسی بخواهد بهتر بداند، خوب است به کتاب مستطاب احقاق الحق رجوع کند که مفصلاً ذکر می‌کند. **آیا بعد از این کلمات و اعترافات، آیا معقول است علی محمد شیرازی، نسبت این مقامات [ائمه معصومین علیهم السلام] را به دیگری بدهد؟ چه جای آن که به خود بدهد! چه جای آن که بگوید آن مهدی موعود منم و او نبوده و نیست؟ بلکه علاوه بگوید من پیغمبرم! و کتاب بیاورد و بگوید کتاب من ناسخ کتاب آنها است و من ناسخ مذهب سابقم! بلکه قدری هم بالاتر رود. [جز این نیست که با خواندن اعترافات علی محمد و ادعاهای ناسازگار او با اعترافات که نموده بگویم:] چنین کسی **مخبط^۱ باشد**. چه مکرر هم خودش حکم به کفر و ارتداد منکر آن طریقه سابقه [یعنی اسلام محمدی] کرده. اگر چه مقام جنون [باب] از**

خود کتاب و کلمات و احکامش پیدا است؛ چه کافر عاقل هم این حرکات نمی‌کند و این‌گونه کلمات نمی‌سراید. دیگر حال آن‌که متفرع بر این اصل [کفر] باشد و ساق این ریشه یا شاخ این ساقه یا میوه این شجره [کفر] باشد. چه است «جائی که شتر بود به یک قاض».

و این‌که بعضی معذرت خواسته‌اند که کلمات باب یا از راه مصلحتی بوده، یا این‌که چون هنوز به مقام نبوت مبعوث نگشته بوده، [چنین گفته است که این برای معتقدان به پیامبری باب] عذریست بدتر و پست‌تر از گناه او، چه فقط می‌گوئیم: حرف‌های او از روی شعور است یا نه؟ دروغ است یا راست؟ صاحب شعور راضی نمی‌شود ولو من باب مصلحتی هم که باشد، این قدرها کار و حرف متضاد از او بروز کند. **دروغ‌گو هم قابل ریاست نیست.** بلکه ادعای ریاستش هم دروغ است. و اما در حق میرزا حسین‌علی نوری بها و حاجی میرزا ابوالفضل گلپایگانی می‌توان گفت: عقیده به جائی نداشته‌اند. فقط عقیده آن‌ها اباح^۱ و اشتراک بوده و قائل به حقیقت نبوده‌اند. بلکه معتقد به طبیعت بوده. و اگر نه بعد از این آیات و اخبار، خاصه از باب که می‌گوید: متفرع بر او هستیم،^۲ بها در اشراقات خطاب به حاجی میرزا هادی دولت‌آبادی می‌کند و می‌گوید: «یا هادی اتق الله و لا تستر الامر»^۳ در قبل، تفکر نما که راوی^۴ وجود قائم [علیه‌السلام] یکی از اناث^۵ و چند نفر از اهل عمائم^۶ با او اتفاق

۱. کسانی که تمام محرمات شرع را مباح دانند و به هیچ منع و منکری قائل نیستند.

۲. متفرع بر او هستیم یعنی پیرو او هستیم.

۳. ای هادی تقوای الهی پیشه کن و از خدا بترس و امر الهی را مپوشان.

۴. روایت کننده

۵. زن‌ها

نموده، جعفر^۷ را تکذیب کردند، ابوالفضل نیز فضولی کرده، می گوید:
شیعه به حدیث یک زن و یک خادم اکتفا کرده اند.

شما را به خدا غیر آن که ابداً عقیده به خدا نداشته باشد، کی
جرئت می کند این عبارات بگوید! و می آید که کلمات آنها را تأویل
نمی توان کرد.

۶. اهل عمامه، روحانی

۷. جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری علیه السلام

فصل دوازدهم

در ابطال خصوص طریقهٔ بهائیه به کلمات باب و غیره و کلمات خود بهاء در ضمن چند عنوان.

اولاً آن چه در این رساله گذشت، در فصول سابقه، شامل [گفته‌ها و نوشته‌های] باب و بهاء هر دو است و اگر چیزی بوده که خاص به باب بود، ریشه بهارا هم بهتر قطع می‌کند؛ چه تکیهٔ ادعای بها به باب است و می‌گوید: باب مبشر من بوده، ثانیاً به تصریح باب، بها کلمات آن‌ها را تاویل کرد. چنانچه افندی^۱ در کلمه «المستغاث» خواسته به تاویل دست و پا کند. باب می‌گوید: «من به تجاوز عن حدالبیان فلا یحکم علیه الا یمان سواء کان عالماً او سلطاناً او مملوکاً او عبداً»^۲ بها در اقدس می‌گوید: «والذی یتکلم بغیر منزل من الوحی انه لیس منی ایاکم ان تبتعوا کل بدع اثم»^۳ باز در اقدس می‌گوید: «ان الذی یاول منزل من سماء الوحی و

۱. عباس افندی پسر بهاء دومین رهبر ملعون بهائیت معروف به عبدالبهاء

۲. کسی که از محدودهٔ کتاب بیان تجاوز و تعدی نماید پس ایمانی برای او حکم نمی‌شود (یعنی ایمان ندارد) خواه عالم باشد یا سلطان یا کنیز و عبد.

۳. کسی به غیر آن چیزی که از جانب ما به صورت وحی نازل شده است تکلم نماید

یخرجه من الظاهر انه ممن حرف کلمة الله العلیا و کان من الاخسرین» فارسی عبارت آخر او اینست: به درستی آن کس که تأویل کند آنچه را که از آسمان وحی فرود آمده و از ظاهر بیرونش برد،^۱ از جمله کسانی است که کلمه علیای خدا [منظور خودش] را تحریف کرده و از زیان کاران است. حاجی میرزا فضول^۲ هم فرموده‌اند: جناب بهاء، باب تأویل کتاب را مسدود کرده و اعتماد بر احادیث و اخبار لسانی^۳ را منع نموده تا ابواب ادله ظنیه^۴ و اعتماد بر آراء اجتهادیه مسدود شود و شریعت الهیه [منظور مزخرفات باب و بها] ملعبه^۵ هر آخوند و ملا نگردد. پس به هیچ وجه، تخیل تأویل در کلمات بی دلیل آنها نمی‌توان کرد. و در این جا چند عنوان است:

عنوان اول

مُسَلِّمٌ کُلٌّ است که باب در بیان گفته: «کل من ادعی امرأ قبل سنین کلمة المستغاث و هو مفتر کذاب اقلوه حیث ثقتموه» معنای عبارت غلطش این است که هر کس مدعی امری شود پیش از سال‌های کلمه «المستغاث»^۶ افترا بسته، دروغ گو است؛ هر کجا بیابیدش بکشیدش.

← به درستی که از ما نیست و بدعت است در آئین ما و پیرو هر بدعتی از نظر ما گناهکار است.

۱. از ظاهر بیرونش برد یعنی کلمات باب و من را تأویل کرد.

۲. منظور ابوالفضل گلپایگانی بهائی معروف است.

۳. لسانی یعنی آنچه گفته‌اند

۴. ادله ظنیه یعنی دلیل‌هایی که بر ظن و گمان باشد.

۵. بازیچه

۶. کلمه المستغاث به حروف ابجد مساوی ۲۳۰۲ است.

سال‌های کلمة المستغاث دوهزار و سی و دو سال است. لذا به نص [سخن آشکار] باب، علاوه بر این که **بها دروغ‌گو است، واجب القتل** است. [زیرا] باب، تأویل را هم مسدود کرده بود. و این که بها حکم قتال را تأویل کرد؛ چنان که گذشت، شاید به این لحاظ بوده [که حکم قتل خودش را نسخ کند].

عنوان دوم

این که در فصل دهم از بیان نقل کردیم، واجب است هر کسی نام خود و کردار خوب و بد خود را بنویسد از اول ظهور تا غروب آن و اوصیای او حفظ کنند تا روزی که شجره ظاهر شود. یا گفت وقت مُردن وصیت‌نامه بنویسد و وصیت کند به «من یظهر» برسانند و حفظ کتاب با وارث است که یداً به ید برسانند و گفت طول ظهوری تا ظهوری، مبین است و هم چنین تکالیفی که برای سلاطین «بیان» [= پادشاهان بابی] و شهرهای مفتوحه و تعیین سهم ارث برای معلم [کتاب] بیان غیر ذلک معین کرده که یقین است نظر او [یعنی باب] به هزار و دو هزار سال [بعد از خودش] بوده، نه این که به این زودی و عجله و شتاب بها آن را نسخ کند، **پس به نص [سخن آشکار] باب، ادعای بها دروغ است.**

عنوان سیم

این که در فصل هفتم گذشت از باب «لولم یکمل خلق ظهور»^۱ تا

۱. اگر خلق ظهور کامل نگردد...

آخر، قصدش این بود که باید خلق ظهوری کامل شود؛ پس از تکمیل شجره آن ظهور، ظهوری دیگر بشود برای گرفتن ثمره آن شجره، و نشد؛ پس ادعای بها باطل است.

عنوان چهارم

توبه کردن و اظهار تذلّل^۱ حسین علی بها نزد میرزا یحیی، چنان که خواهرش نقل کرد. [حسینعلی به برادر دیگر او یحیی صبح ازل می نویسد:] «اما بق فی بیتک و اما بعوضه فی دارک» یا مرا مگسی در خانه خود فرض کن یا پشه در اطاق، بالجمله پشه و مگس، عنقا و کرکس [که بهاء برای خود تصور کرده] نمی شود.

عنوان پنجم

نیز آن چه در فصل هشتم از کتاب تنبیه النائمین خواهرش [خواهر بهاء] گذشت که به پسر برادر خود عباس افندی می نویسد: سال های دراز مرض فتق و رعشه، ملازم پدر شما بود [در صورتی] که نبی و وصی [مقامات ادعائی بهاء برای خودش] باید از نواقص بری باشد.

عنوان ششم

[عمه عبدالبها به او] می نویسد: به صریح بیان، پدرت دروغ گو است؛ چرا که «منی» را پاک قرار داد تا «من یظهر» هیچ وقت نجس نباشد. و وقتی [باب] این حکم را کرد که پدر شما بیست و پنج ساله

۱. خود را خار و زبون نشان دادن

بود، پس «من یظهر» نیست.

عنوان هفتم

ایضاً [عمه عبدالبها به او] گفت: در بیان گفته، اطفال را در مکتب چوب نزنند که مبادا «من یظهر» چوب بخورد و محزون شود؛ در حالی که از پدر تو سن و سالی گذشته بود، پس بها «من یظهر» نیست.

عنوان هشتم

باز می‌گوید دلیل دیگر توقیعی در [کتاب] بیان به اسم «من یظهر» نوشته و وصیت کرده که بعد از رحلت من «به من یظهر» برسانید؛ و هم زمان این توقیع پدرت مردی بود و حاضر در حضور علی محمد باب. پس نمی‌تواند منظور از «من یظهر» او باشد. از این قبیل خیلی است. عجالاً وقت زیاده نیست و اگر طالب زیادتی بصیرت باشی، رجوع به سؤال و جوابی کنید که بین حقیر و جناب آواره تفتی در آخر زمان تبلیغ ایشان اتفاق افتاده و او محکوم شد [در آن زمان آواره بهائی بود] و چون با انصاف بود برگشت و رد بر باب و بها نوشت و اسلام اختیار نمود.

مآخذ مقدمه و پاورقی‌ها

به نام مؤلفان در متن اشاره شده است

- | | |
|---|------------------------------------|
| ۱- قرآن | ۱۹- بهاء‌الله |
| ۲- احتجاج طبرسی | ۲۰- بهاء‌الله و عصر جدید |
| ۳- احقاق‌الحق، قاضی نورالله | ۲۱- بهائی‌گری، کسروی |
| ۴- اسناد فعالیت بهائیان در دوره
محمد رضا | ۲۲- بهائیان |
| ۵- اصول کافی | ۲۳- بهائیت در ایران |
| ۶- اعلام زرکلی | ۲۴- بیان حقیقت |
| ۷- اعلام‌الوری | ۲۵- بیان فارسی |
| ۸- اعیان‌الشیعه | ۲۶- تاریخ ایران، پیرنیا |
| ۹- اکمال‌الدین | ۲۷- تاریخ جامع بهائیت |
| ۱۰- الاصابه | ۲۸- تاریخ ظهورالحق |
| ۱۱- الاصول‌الاصلیه | ۲۹- تفسیر برهان |
| ۱۲- الخرائج و الجرائح | ۳۰- تلخیص تاریخ نبیل |
| ۱۳- الغیبه طوسی | ۳۱- تنبیه‌النائمین |
| ۱۴- الفصول‌المهمه | ۳۲- توبه کنندگان |
| ۱۵- المنجد | ۳۳- چالش‌های عصر مدرن در ایران |
| ۱۶- امیرکبیر و ایران | ۳۴- خاطرات مستر همفر |
| ۱۷- ایران بین دو انقلاب | ۳۵- ر‌حقیق مختوم |
| ۱۸- بحار‌الانوار | ۳۶- رهبران و رهروان در تاریخ ایران |
| | ۳۷- زندگانی شاه عباس |

- ۳۸- دانشنامه جهان اسلام
 ۳۹- دانشنامه قرآن
 ۴۰- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی
 ۴۱- در کوی صوفیان
 ۴۲- دست‌های ناپیدا
 ۴۳- دو رساله عرفانی نجم‌الدین کبری
 ۴۴- سفینه‌النجاة فی المهلكات و المنجیات
 ۴۵- شصت سال خدمت و مقاومت
 ۴۶- شیخیگری بابی‌گری بهائی‌گری
 ۴۷- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی
 ۴۸- علی فیض ازل
 ۴۹- عهد اعلی
 ۵۰- فتنه باب
 ۵۱- فتنه‌الوهابیه، زینی دحلان
 ۵۲- فرهنگ اعلام تاریخ اسلام
 ۵۳- فرهنگ معین
 ۵۴- فصلنامه در مطالعات تاریخی
 ویژه‌نامه بهائیت
 ۵۵- قبله عالم ناصرالدین شاه و پادشاهی ایران
 ۵۶- قرن بدیع
 ۵۷- کشف‌الحیل
 ۵۸- کشف‌الغمه
 ۵۹- کفایة‌الاثر
 ۶۰- کنز‌العمال
 ۶۱- کواکب‌الدریه
 ۶۲- گزیده‌ای از آخرین رساله اینشتن
 ۶۳- لسان‌العرب
 ۶۴- لعنت‌شدگان
 ۶۵- لوح ابن‌الذئب
 ۶۶- مجموعه خاطرات گینیاز
 دالگورکی
 ۶۷- مذاهب ملل متمدنه
 ۶۸- مطالع‌الانوار
 ۶۹- مفاتیح‌الجنان
 ۷۰- مفتاح باب‌الابواب
 ۷۱- نامه‌های صالح
 ۷۲- نجم‌ثاقب
 ۷۳- نقش روحانیت پیشرو در جنبش
 مشروطیت
 ۷۴- نقطة‌الكاف
 ۷۵- نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی
 عراق
 ۷۶- واپسین جنبش قرو وسطائی در
 دوران فتودال
 ۷۷- وسائل‌الشیعه
 ۷۸- یادداشت‌های دکر نظام‌الدین
 بهبهانی